

موجبات قصاص عضو و آوری های قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ (دکتر محمد مصدق) ... ۳
جنبه های مهم قائم مقام تجارتی در قانون تجارت و لایحه جدید (اسماعیل بخشی زاده) ... ۱۴
قواعد شکلی مطالبه دیه از صندوق تأمین خسارت های ... (مهوش اسحاقی، حامد اسحاقی) ... ۲۵
جایگاه توبه در حدود و تعزیرات (سید هاشم هاشمی) ... ۳۱
جستاری در قانون تشکیل هیئت های انضباطی و دستور العمل ... (عبدالکریم کارمزدی) ... ۴۰

* رویه قضایی

آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور ... ۵۱
نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه ... ۵۶
نظرات مشورتی اداره حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح ... ۶۰

* حقوق برای همه

با داوطلبان آزمون های حقوقی - قضایی ... ۶۲
آشنایی با حقوق شهروندی ... ۶۴
اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می دادید؟ ... ۶۶
جدول (اصغر فراهانی) ... ۶۷

* فرهنگی

امام علی (ع) صدای عدالت انسانی ... ۶۸
داستان: حسادت (قهرمان مرادی) ... ۷۰

صاحب امتیاز: سازمان قضایی نیروهای مسلح
مدیر مسئول و سردبیر: دکتر محمد مصدق
مدیر اجرایی: حمید اسماعیل زاده
ویراستار علمی و ادبی: دکتر لیلیاسادات اسدی
امور مشترکین و توزیع: زهرا پهلوان
امور رایانه و مقالات: فاطمه ضیائی
طراح گرافیک: نفیسه ضیائی
توزیع، لیتوگرافی و چاپ: ایرانچاپ



آراء نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.
دادرسی مجاز به تلخیص مقالات است.
نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.
مقالات رسیده مسترد نمی شود.
مقالات ارسالی تایپ شده باشد.
آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه
شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح
صندوق پستی: ۱۳۱۵-۱۶۷۶۵
تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰
دورنگار: ۸۲۹۰۲۵۷۸

WWW.IMJ.ir

E-mail: dadrasi2010@yahoo.com

حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد مصدق
حجت الاسلام و المسلمین علی شوشتری
جناب آقای محمود صفری
دکتر حسین میرمحمدصادقی
دکتر سید محمد حسینی
دکتر محمد جواد صفار
دکتر سام سوادکوهی فر
دکتر حمید دلیر
دکتر جعفر صادق منش
دکتر محمد رضا یزدانیان

اعضای هیئت تحریریه:

آیت الله محمد یزدی

حجت الاسلام و المسلمین شکرالله بهرامی

حجت الاسلام و المسلمین محمد کاظم بهرامی

حجت الاسلام و المسلمین محمد نیازی



ایده‌های جدید و مصلحت‌های جامعه

مستمری، فعالیت شغلی تحت مجوز خاص را داشته باشد، راهکاری ارائه نشده است؛ رابعاً، چنانچه بتوان برای فرد مستمری بگير حق انتخاب در اخذ مجوز یا دریافت مستمری قائل شد، نتیجه آن دارا شدن غیر عادلانه صندوق‌های بازنشستگی است.

دوم، در تبصره ماده‌واحد تکلیف مشمولانی که باید مجوز یا پروانه آن‌ها لغو شود مشخص شده، اما در خصوص قرارداد برون‌سپاری منعقدشده بین اشخاص که تحت حمایت اصول «صحت» و «لزوم» قراردادها و جواز کلی انعقاد قرارداد مذکور در ماده ۱۰ قانون مدنی است، تعیین تکلیف نشده است.

سوم، برخی از مصادیق ذکر شده در این ماده‌واحد مانند کارشناس رسمی دادگستری فعالیت مستمر که ذیل عنوان شغل قرار گیرد نیست.

چهارم، گنجاندن برخی موارد مذکور در طرح از قبیل انعقاد قرارداد برون‌سپاری که در بخش خصوصی منعقد می‌شود، دخالت در روابط خصوصی اشخاص است.

پنجم، شرط دریافت پروانه یا مجوز برای بسیاری از مصادیق ذکر شده در ماده‌واحد مانند کارشناسی رسمی دادگستری یا تصدی دفتر خدمات الکترونیک قضایی یا مرکز مشاوره خانواده، دارا بودن چندین سال تجربه کاری در آن حوزه است و طرح پیش گفته این بایسته را بی‌اثر می‌سازد. از طرفی، فرد بازنشسته در حرفه خود تجربه‌ای گران‌بها را کسب کرده است که هیچ آموزشی نمی‌تواند جایگزین آن باشد و جایگزین کردن افراد فاقد تجربه زیان‌بار است. ششم، مفاد تبصره این طرح مغایر حق مکتسبه افرادی است که با طی مراحل لازم و در بسیاری از موارد، هزینه کرد بالا موفق به دریافت مجوز یا پروانه شده‌اند.

و بالاخره و مهم‌تر از همه این که، وضعیت اقتصادی موجود، مخارج گزاف زندگی و عدم کفایت حقوق بازنشستگی، بسیاری از بازنشستگان را نیازمند ادامه اشتغال می‌سازد و منع آنان از مشاغلی که در تخصص و حرفه آنان است، ناگزیر گرایش آن‌ها به مشاغل دیگر را که هم‌سنخ با شان آن‌ها نیست در پی دارد و این نتیجه، نه تنها به نفع فرد بازنشسته نیست، بلکه منافع جامعه را هم تأمین نمی‌کند و جوانان را از حمایت خانواده محروم می‌سازد.

اعتقاد دارم مجلس یازدهم این طرح را با بررسی بیشتر و همه‌جانبه به سرانجام برساند.

مورد نظر ارائه‌دهندگان طرح نبوده است. دوم، صدر ماده‌واحد با عبارت «هر نوع ... پروانه اشتغال به ... کارشناسی از قبیل کارشناسان رسمی دادگستری» و استعمال قید «از قبیل»، این سوال را به ذهن متبادر می‌سازد که مگر غیر از کارشناسی رسمی دادگستری، کارشناسی نوع دیگری هم هست که نیازمند صدور پروانه است؛ هم‌چنین در قانون‌گذاری هرگاه عبارت «از قبیل» یا «تظیر» و مانند آن استعمال می‌شود، بیش از یک مصداق ارائه می‌شود؛ نحوه نگارش این عبارت به گونه‌ای است که مخاطب را با این تصور مواجه می‌سازد که مثال‌های بعدی شامل «نظام‌مهندسی، خدمات مشاوره و ...» نیز مصادیق دیگر اصطلاح «کارشناسی» است؛ در حالی که بسیاری از موارد مطرح در این ماده‌واحد مانند انعقاد قرارداد برون‌سپاری، مجوز تأسیس انواع داروخانه‌ها و مراکز درمانی و مراکز خدمات انتظامی و قضایی، امر کارشناسی محسوب نمی‌شود.

سوم، به رغم آن که مثال‌های متعددی در ماده ذکر شده است، حوزه مفهومی مثال‌ها روشن نیست و عبارت «سایر عناوین مشابه» در انتهای این مثال‌ها بر ابهام موجود افزوده است؛ چرا که برخی از مصادیق ذکر شده با دیگر عناوین هم‌سنخ نیست. به عنوان مثال، آیا بازنشستگان از عضویت در هیات مدیره شرکت‌های خصوصی هم محروم خواهند شد؟ و حال چند سطر هم در باره محتوای این طرح:

نخست، عبارت «یا مستمری دریافت می‌کنند» در این ماده‌واحد، بازماندگان فرد بازنشسته که فوت کرده است را هم در بر می‌گیرد و با این وصف، فرزندان و زوجه متوفی که مستمری بگیر هستند از هرگونه فعالیت اقتصادی و اجتماعی محروم خواهند شد؛ این در حالی است که: اولاً، میزان مستمری‌ها به قدری نازل است که تکاپوی زندگی در خط فقر را هم نمی‌کند؛ ثانیاً، ممنوعیت اشخاص در سن بازنشستگی از اشتغال شاید قابل توجیه باشد اما ممنوعیت اشخاص مستمری بگیر که معمولاً در سنین آماده برای فعالیت شغلی هستند توجیه قانونی ندارد و ضمن این که ناقض حق اشتغال در اصل بیست و هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، جامعه را هم از ظرفیت کاری قشر جوان محروم می‌کند؛ ثالثاً، برای فرضی که فرد ترجیح دهد به جای دریافت

ایده‌های نو همواره مورد استقبال قرار می‌گیرد؛ چرا که عموم بر این انتظارند که ایده‌های نو چالش‌ها را مرتفع کند و مرهمی بر کاستی‌های ناشی از آن باشد. از دیگر سو، مسئولیت کارگزاران در مقابل جامعه ایجاب می‌کند پاسخ‌گوی این انتظار باشند و در این میان، قوه مقننه نقشی بی‌بدیل دارد؛ اما آیا هر نوبی قابل ترتیب اثر است و هر ایده جدیدی مرتفع‌کننده مشکلات جامعه خواهد بود؟ اخیراً چند تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی با هدف رفع مشکلات جوانان طرح «ممنوعیت صدور و تمدید هر نوع پروانه اشتغال برای شاغلین یا بازنشستگان» را در قالب ماده‌واحدی برای رسیدگی به هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی تقدیم کرده‌اند که مطابق آن: «صدور و تمدید هر نوع مجوز یا پروانه اشتغال به کار و کالت، کارشناسی از قبیل کارشناسان رسمی دادگستری، نظام مهندسی، خدمات مشاوره، ترخیص‌کاری و خدمات گمرکی، ازدواج و طلاق، امور اتباع بیگانه، تعویض پلاک، صدور گواهینامه، حج و زیارت، قرارداد برون‌سپاری، انواع داروخانه‌ها و مراکز درمانی، خدمات انتظامی و قضایی و سایر عناوین مشابه برای افراد حقیقی و حقوقی که هر یک از اعضای آن در هریک از صندوق‌های بیمه حقوق و یا مستمری دریافت می‌کنند یا در هر یک از آن‌ها عضو هستند ممنوع است. تبصره- کسانی که قبلاً مجوز و یا پروانه دریافت کرده‌اند باید تا یک‌سال بعد از این قانون، با افراد دارای صلاحیت جایگزین گردند».

پیش از بحث در این خصوص که این ایده نو تا چه حد رافع مشکل اشتغال جوانان خواهد بود، این پرسش را به بحث می‌گذاریم که نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی در تدوین این طرح تا چه حد بایسته‌های قانون‌گذاری را پیش رو داشته‌اند؛ در این راستا به طرح چند پرسش اکتفا می‌شود:

نخست، در سطر نخست این طرح، واژه «مجوز» با وسعت مفهومی و کاربردی که دارد، در چه معنایی به کار رفته و محدوده و حد یقف آن کجاست؟ امروزه بسیاری از فعالیت‌های موقت از قبیل برگزاری کنسرت یا نمایشگاه هنری هم نیازمند اخذ مجوز از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و بعضاً نیروی انتظامی است؛ هم‌چنین است مجوز چاپ و نشر کتاب؛ این در حالی است که بی‌تردید این گونه مجوزها که شمار آن‌ها قابل توجه نیز می‌باشد،

موجبات قصاص عضو و نوآوری‌های قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲



حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق، مدرس دانشگاه و معاون حقوقی و امور مجلس رئیس قوه قضاییه

چکیده

قصاص عضو نسبت به قصاص نفس از شرایط بیشتری برخوردار است و در بیان علت باید گفت در قصاص نفس سلب حیات مورد نظر است که امری کلی است و طریق معمول اجرای آن در حال حاضر، به دار آویختن است؛ اما در قصاص عضو مماثلت ضروری است که در غالب موارد رعایت آن ممکن نیست و شرط احتیاط آن است که اگر بیم عدم مماثلت می‌رود، از اجرای قصاص عضو خودداری و دیه جایگزین گردد. همین شرط موجب شده است که عملاً مجازات قصاص عضو صرفاً در مقابل قطع عمدی عضو تحقق پیدا کند؛ زیرا در ایراد جرح و ضرب عملاً مماثلت امکان پذیر نیست.

این فصل از قانون مجازات اسلامی به موجبات قصاص عضو پرداخته و در قالب هفت ماده، پس از بیان جایگاه قصاص عضو و ارائه تعریفی از آن، برابری زن و مرد در قصاص عضو، حکم ارتکاب جنایات متعدد از سوی یک نفر که مجنی علیه آن واحد یا متعدد است و هم‌چنین عدم تداخل حق مجنی علیه را مورد توجه قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: قصاص عضو، مماثلت، تداخل حق

درآمد

بخش سوم از کتاب قصاص قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در مقام بیان شرایط لازم برای «ثبوت» و «اجرای» قصاص عضو است و مطالب آن طی دو فصل ارائه شده است. در فصل نخست با عنوان «موجب قصاص عضو»، شرایط ثبوت قصاص عضو گنجانده شده است که موضوع این نوشتار است. فصل دوم نیز ذیل عنوان «شرایط قصاص عضو» به شرایط اجرای قصاص عضو می‌پردازد. قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در موضوع قصاص عضو نسبت به قوانین پیشین دارای نوآوری‌های قابل توجهی است که از جمله آن‌ها می‌توان به ارائه تعریفی از جنایت بر عضو^(۱) اشاره نمود. این قانون هم‌چنین از ذکر برخی موارد غیر مرتبط^(۲) با قصاص عضو که در قانون قدیم مورد توجه قرار گرفته بود، اجتناب کرده است و به‌طور کلی می‌توان ادعا نمود که این بخش از قانون جدید در مقایسه با قانون سابق واجد امتیازات بیشتری است.

ماده ۳۸۶: «مجازات جنایت عمدی بر عضو در صورت تقاضای مجنی علیه یا ولی او و وجود سایر شرایط مقرر در قانون، قصاص و در غیر این صورت مطابق قانون از حیث دیه و تعزیر عمل می‌گردد».

پیشینه تقنینی

این ماده جایگزین ماده ۲۶۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ شده است که این‌گونه اشعار می‌داشت: «قطع عضو یا جرح آن اگر عمدی باشد موجب قصاص است و حسب مورد مجنی علیه می‌تواند با اذن ولی امر جانی را با شرایطی که ذکر خواهد شد قصاص نماید».

نکات مربوط به این ماده

۱- این ماده در مقام بیان اصل اولیه در مجازات جنایت عمدی بر عضو است که آن را قصاص عنوان می‌کند؛ نه قصاص و دیه به نحو تخییر.

۲- مفاد این ماده مبتنی بر آیاتی از قرآن کریم است که می‌فرماید:

«و کتبنا علیهم ان النفس بالنفس و العین بالعین»^(۳)

«فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم»^(۴)

«جزاء سیئه سیئه مثلها»^(۵)

۳- منظور از «سایر شرایط مقرر در قانون» در این ماده عبارت است از:

نخست، شرایط عمومی مسئولیت کیفری شامل عقل، بلوغ، اختیار و علم به استناد مواد ۱۴۰ و ۱۴۴ و ۱۵۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)؛^(۶)

دوم، شرایط عمومی قصاص اعم از قصاص نفس و عضو مندرج در ماده ۳۰۱ این قانون که عبارت است از:

- مرتکب پدر یا از اجداد پدری مجنی علیه نباشد؛

- مجنی علیه عاقل و در دین با مرتکب مساوی باشد.^(۷)

سوم، شرایط پنج‌گانه عدمی عمومی قصاص (اعم از قصاص نفس و عضو) که در ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) ذکر شده است؛^(۸)

چهارم، شش شرط مندرج در ماده ۳۹۳ به عنوان شرایط اختصاصی قصاص عضو است.^(۹)

مجموع شرایط قصاص عضو به شرح فوق با احتساب تقاضای مجنی علیه یا ولی او به استناد ماده ۳۸۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، که مورد بحث است بالغ بر نوزده شرط می‌باشد. ۴- پرسش: منظور از عبارت «و در

غیر این صورت مطابق قانون از حیث دیه و تعزیر عمل می‌گردد» چیست؟ پاسخ: منظور از عبارت مذکور آن است که انتفای مجازات قصاص عضو به علت فقدان برخی شرایط، به معنای نفی سایر مجازات‌ها نیست؛ بلکه ممکن است حسب مورد سایر مجازات‌ها مانند دیه یا تعزیر و یا هر دو مجازات در حق مرتکب اعمال شود و نیز ممکن است که هیچ یک از این مجازات‌ها در حق وی اعمال نشود. موارد فوق به‌طور خلاصه به شرح زیر است:

نخست، مواردی که فقط دیه ثابت است و پرداخت کننده آن حسب مورد عاقله یا خود مرتکب است؛ مانند فرضی که مرتکب فاقد یکی از شرایط مسئولیت کیفری (عقل و بلوغ و اختیار) باشد که به موجب مواد ۱۴۰ و ۱۴۶ و ۱۴۹ و ۱۵۱ و ۱۵۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) ارتکاب جنایت عمدی از سوی دیوانه، نابالغ، مکره و مضطر مجازاتی جز پرداخت دیه در پی ندارد و به استناد مواد ۲۹۲ و ۴۵۰ و ۴۶۳ در جنایت ارتكابی از سوی نابالغ و دیوانه دیه ثابت است. هم‌چنین بر اساس مواد ۴۵۰^(۱۰) و ۴۶۳^(۱۱) همین قانون در موارد خطای محض، دیه حسب مورد بر عهده مرتکب یا عاقله است. در فقدان شرط «اختیار» در مرتکب نیز همواره دیه ثابت نیست، بلکه فروض متفاوتی قابل تصور است و تابع قاعده «سبب اقوی از مباشر» می‌باشد.^(۱۲)

دوم، مواردی که دیه ندارد و فقط مجازات تعزیری ثابت است؛ مانند مصادیق بندهای «الف» و «ب» و «پ» از ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی که بر اساس تبصره یک آن ماده «اقدام در مورد بندهای (الف)، (ب) و (پ) این

ماده بدون اجازه دادگاه جرم است و مرتکب به تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود».

سوم، در مواردی افزون بر مجازات تعزیری، دیه نیز ثابت است؛ مانند مواردی که در جنایات عمدی، مرتکب فاقد شرایط سه‌گانه مندرج در ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) باشد. هم‌چنین در صورت فقدان شرایط شش‌گانه مندرج در ماده ۳۹۳ همین قانون و نیز در صورت فقدان شرطی که در بند «ب» ماده ۲۹۱^(۱۳) آمده است. چهارم، مواردی که بر جنایات ارتكابی نه مجازات دیه بار می‌شود و نه مجازات تعزیری؛ مانند فقدان شرط چهارم و پنجم موضوع ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) به استناد ماده ۶۳۰^(۱۴) قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ و مواد ۱۵۶ و ۳۸۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)^(۱۵) و مفهوم مخالف تبصره یک ماده ۳۰۲ همان قانون.

ثبوت دیه در این موارد به استناد مواد ۴۴۸ و ۴۵۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)^(۱۶) است که بر اساس آن، در صورتی که قصاص ممکن یا جایز نباشد، اصل اولی پرداخت دیه است مگر این‌که در قانون خلاف آن تصریح شده باشد. عدم ثبوت تعزیر در این موارد نیز به استناد ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵^(۱۷) و تبصره ذیل آن است.

۵- منظور از تعزیر مقرر در این ماده، مجازات تعزیری مذکور در ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) است. ۶- عضو در معنای خاص به اعضای مادی بدن مانند دست و پا اطلاق می‌شود؛ اما در این‌جا معنای عام‌تری

دارد و شامل منافع و حواس انسان نیز می‌شود؛ به تعبیر دیگر، منظور از جنایت بر عضو، هر آسیب کمتر از قتل است مانند قطع عضو، جرح و صدمه‌های وارد بر منافع.

۷- قصاص عضو عملاً فقط مربوط به قطع عضو است و در ضرب و جرح دیه، جایگزین می‌شود. ماده ۴۰۱ همین قانون در این خصوص مقرر می‌دارد: «در جنایت مأمومه، دامغه و ... و صدماتی که موجب تغییر رنگ پوست یا ورم بدن می‌شود، قصاص ساقط است و مرتکب علاوه بر پرداخت دیه به تعزیر مقرر در کتاب پنجم (تعزیرات) نیز محکوم می‌شود».

۸- در این خصوص که آیا قصاص عضو صرفاً بر جنایتی که به طور مباشرتاً ایجاد شده باشد بار می‌شود یا این‌که از باب تسبیب نیز چنان‌چه به عمد باشد می‌توان قصاص مطالبه کرد، گفته شده است: «مجنی‌علیه می‌تواند درخواست قطع دست راست کسی را که با شمشیر دستش را به شدت مجروح کرده که پزشکان ناچار از قطع آن شده‌اند نماید؛ زیرا او سبب قطع دست راست مجنی‌علیه شده است و سبب اقوی از مباشر است. در حقیقت عمل او موجب و علت قطع دست مجنی‌علیه گردیده است»^(۱۸).

ماده ۳۸۷: «جنایت بر عضو عبارت از هر آسیب کمتر از قتل مانند قطع عضو، جرح و صدمه‌های وارد بر منافع است».

پیشینه تقنینی

این ماده در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ متناظری ندارد و ذکر آن از نوآوری‌های شایسته قانون جدید

و مثبت دقت‌نظر قانون‌گذار در جهت رفع خلأ قانونی موجود محسوب می‌شود.

نکات مربوط به این ماده

۱- ماده ۳۸۷ قانون مجازات اسلامی در مقام ارائه تعریف جنایات مادون نفس است و مطابق آن جنایت بر عضو به هر جنایتی گفته می‌شود که آسیب آن کمتر از قتل است از قبیل قطع عضو، جرح یا صدمه بر منافع.

۲- منظور از جرح، موارد احصاء شده در مواد ۷۰۹^(۱۹) و ۷۱۱^(۲۰) و ۷۱۳^(۲۱) قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) است. ۳- منظور از «منافع»، عقل، شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی، صوت و گویایی، قدرت کنترل ادرار و مدفوع، قدرت انزال یا تولید مثل در مرد، قدرت باروری برای زن، لذت مقاربت و نیز مواردی مانند لامسه، خواب، عادت ماهانه است که در مواد ۶۷۵ لغایت ۷۰۸ احصاء شده است.

۴- آسیب‌هایی که موجب ایجاد آثار در بدن می‌گردند از قبیل تغییر رنگ پوست^(۲۲) و تورم^(۲۳) مشمول تعریف جنایت بر عضو می‌باشند ولیکن به دلیل عدم امکان قصاص به علت، خوف تلف و صدمه به عضو دیگر، دیه جایگزین قصاص می‌شود.

ماده ۳۸۸: «زن و مرد مسلمان در قصاص عضو برابرند و مرد به سبب آسیبی که به زن وارد می‌کند به قصاص محکوم می‌شود لکن اگر دیه جنایت وارد بر زن مساوی یا بیش از ثلث دیه کامل باشد، قصاص پس از پرداخت نصف دیه عضو مورد قصاص به مرد اجرا می‌شود. حکم مذکور در صورتی که مجنی‌علیه

زن غیر مسلمان و مرتکب مرد غیر مسلمان باشد نیز جاری است؛ ولی اگر مجنی علیه زن مسلمان و مرتکب مرد غیر مسلمان باشد، مرتکب بدون پرداخت نصف دیه قصاص می شود.

پیشینه تقنینی

ماده ۳۸۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) جایگزین مواد ۲۷۳ و ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) شده است که چنین مقرر داشته بود:

ماده ۲۷۳: «در قصاص عضو زن و مرد برابری و مرد مجرم به سبب نقص عضو یا جرمی که به زن وارد نماید به قصاص عضو مانند آن محکوم می شود مگر این که دیه عضوی که ناقص شده ثلث یا بیش از ثلث دیه کامل باشد که در آن صورت زن هنگامی می تواند قصاص کند که نصف دیه آن عضو را به مرد بپردازد».

ماده ۳۰۱: «دیه زن و مرد یکسان است تا وقتی که مقدار دیه به ثلث دیه کامل برسد در آن صورت دیه زن نصف دیه مرد است».

نکات مربوط به این ماده

۱- صدر ماده ۳۸۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) مقرر می دارد: «زن و مرد مسلمان در قصاص عضو برابری و مرد به سبب آسیبی که به زن وارد می کند، به قصاص محکوم می شود؛» لیکن ذیل این ماده که حکم آن ملهم از منابع فقهی است و در ماده ۵۶۰ (۲۴) همین قانون نیز ذکر شده است، برابری را تا آنجا معتبر می داند که دیه جنایت وارده بر زن کمتر از ثلث دیه کامل باشد؛ در غیر این صورت زن باید نصف دیه عضو مورد قصاص را به مرد بپردازد تا زمینه قصاص فراهم شود.

۲- مفاد این ماده از مسائل مورد اتفاق مشهور فقهای عظام^(۲۵) و مبتنی بر شرع مقدس اسلام است. (۲۷ و ۲۶)

۳- پرسش: در صورتی که به واسطه ایراد یک یا چند ضربه، آسیب های متعددی بر یک یا چند عضو مجنی علیه که زن است وارد شود، آیا ملاک رسیدن دیه به ثلث، محاسبه مجموع صدمات وارده است یا این که دیه هر آسیب به نحو جداگانه محاسبه می شود؟

پاسخ: قانون مجازات اسلامی سابق این موضوع را مسکوت گذاشته بود و هر دو دیدگاه در دکترین حقوقی و رویه قضایی مطرح شده بود از جمله اداره حقوقی قوه قضاییه طی یک نظریه مشورتی به شرح زیر اعلام نظر کرده بود: «تنصیف دیه زن در مواردی است که جراحات متعدده از طرف یک نفر و در یک زمان یا زمان های متعددی که به منزله یک زمان است وارد شده باشد».^(۲۸) هم چنین است نظر دیگری که در همین راستا و به این شرح ارائه شده است: «اگر صدمات متعدد وارده به زن اعم از ضرب یا جرح، توسط یک نفر و مربوط به یک زمان یا زمان هایی باشد که عرفاً زمان واحد محسوب می شود، دیه مجموع صدمات وارده در نظر گرفته می شود و در صورتی که مجموع موصوف از ثلث دیه کامله تجاوز کند، نصف می شود؛ اما در صورتی که صدمات متعدد توسط افراد متعدد یا توسط یک نفر در زمان های مختلف وارد شود، ادله تنصیف دیه شامل این موارد نمی شود. مضافاً به این که ادله تنصیف اعم است از این که یک جراحات دیه اش بیش از ثلث باشد یا جمع جراحات به بیش از ثلث برسد».^(۲۹)

قانون مجازات اسلامی جدید در سال ۱۳۹۲ نسبت به این موضوع تعیین تکلیف کرده و در ماده ۵۶۱ (۳۰) در خصوص ملاک رسیدن دیه به ثلث، اصل را بر محاسبه دیه هر آسیب به نحو جداگانه قرار داده و چنین مقرر داشته است: «هرگاه در اثر یک یا چند ضربه آسیب های متعددی بر یک یا چند عضو وارد شود، ملاک رسیدن دیه به ثلث، دیه هر آسیب به طور جداگانه است مگر این که آسیب های وارده بر عضو عرفاً یک آسیب و جنایت محسوب شود».

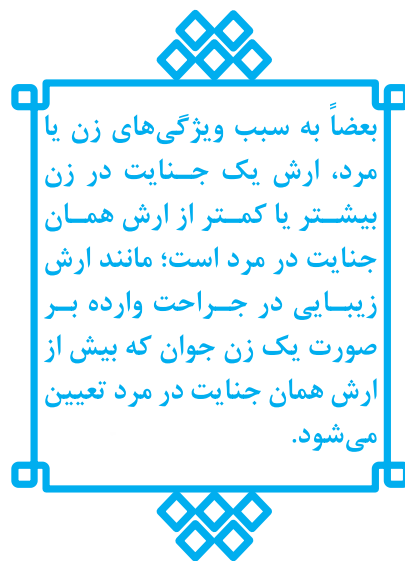
۴- پرسش: چنانچه جنایات وارده بر مجنی علیه زن مستوجب ارش یا دیه و ارش باشد و میزان آن به یک سوم یا بیشتر از دیه کامل برسد، آیا مطابق مواد ۳۸۸ و ۵۶۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) بر تقلیل دیه زن به نصف حکم می شود یا این که جنایت مستوجب پرداخت ارش از مفاد مواد مذکور خروج موضوعی دارد؟

پاسخ: اکثر فقهای معاصر و از جمله آیات عظام گلپایگانی، مکارم شیرازی، بهجت، فاضل لنکرانی و صافی گلپایگانی در پاسخ به این سؤال، ارش را هم در تنصیف دیه و پرداخت فاضل آن به دیه ملحق کرده اند (امامی، ۱۳۹۴: ۱۰۰)؛ در مقابل برخی شامل آیات عظام خامنه ای، تبریزی و موسوی اردبیلی حکم تنصیف را فقط در دیه جاری می دانند. قوانین سابق و از جمله قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) نسبت به این موضوع سکوت اختیار کرده بود. رویه قضایی نیز در این موضوع وارد شده بود. از جمله اداره حقوقی قوه قضاییه به موجب یک نظریه مشورتی^(۳۱) اعلام داشته بود: «ماده ۳۰۱ قانون مجازات

اسلامی ۱۳۷۰ با اصلاحات بعدی ناظر به دیه است و دلیلی بر تسری ادله تنصیف دیه بر ارش وجود ندارد و لذا مقررات ماده ۳۰۱ شامل ارش نیست. رأی وحدت رویه شماره ۶۸۳ مورخ ۱۳۸۴/۱۰/۱۳ که به موجب آن «... در مواردی که جمع صدمات وارده بر اناث، ناشی از سبب واحد بوده و مجموع دیه مقدر و ارش زائد بر ثلث دیه کامل مرد مسلمان گردد، در احتساب آن مقررات ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی ملاک عمل خواهد بود ...»، مربوط به جایی است که جمع دیه و ارش از ثلث دیه کامل مرد مسلمان تجاوز کند و شامل مورد سؤال که منحصر به ارش است نمی‌شود.

به نظر می‌رسد قانون مجازات اسلامی جدید، بر اساس ماده ۵۶۲ نظر دوم را پذیرفته و ارش را در موضوع تنصیف به دیه لاحق نکرده است. لذا رأی وحدت رویه فوق‌الذکر نیز منسوخ است؛^(۳۲) قانون مجازات اسلامی جدید، به دنبال ماده ۵۶۰ که مقرر می‌دارد: «دیه زن و مرد در اعضا و منافع تا کمتر از ثلث دیه کامل مرد یکسان است و چنانچه ثلث یا بیشتر شود دیه زن به نصف تقلیل می‌یابد»، بلافاصله در ماده ۵۶۲ تصریح می‌کند: «در موارد ارش فرقی میان زن و مرد نیست ...». بنابراین به صراحت این ماده، ارش از موضوع تنصیف خارج است. هم‌چنین عبارت: «لکن میزان ارش جنایت وارده بر اعضا و منافع زن نباید بیش از دیه اعضا و منافع او باشد اگرچه مساوی با ارش همان جنایت در مرد باشد» ارتباطی به موضوع بحث ما ندارد؛ زیرا مشابه همین حکم در خصوص مرد نیز آمده است. ماده ۵۴۸ در این خصوص مقرر

می‌دارد: «در اعضا و منافع، مقدار ارش یک جنایت بیش از دیه مقدر برای آن عضو یا منفعت نیست ...».



۵- بعضاً به سبب ویژگی‌های زن یا مرد، ارش یک جنایت در زن بیشتر یا کمتر از ارش همان جنایت در مرد است؛ مانند ارش زیبایی در جراحت وارده بر صورت یک زن جوان که بیش از ارش همان جنایت در مرد تعیین می‌شود. حکم این موارد در قانون تصریح نشده است و لذا توجه به نکات زیر ضروری است: نخست، چنانچه جانی مرد باشد و ارش جنایت وارده بر زن کمتر از مقدار ارش در مرد جانی باشد، قصاص مرد توسط زن پس از پرداخت مابه‌التفاوت دیه به جانی انجام می‌پذیرد؛ دوم، چنانچه جانی مرد باشد و ارش جنایت وارده بر زن بیشتر از مقدار ارش در جانی باشد، قصاص مرد توسط زن بدون پرداخت مابه‌التفاوت انجام می‌پذیرد؛ زیرا قاعده «الجانی لایجنی اکثر من نفسه» بر این فرض حاکم است.

سوم، چنانچه مرتکب زن باشد و ارش جنایت وارده بر مرد کمتر از مقدار ارش

در زن باشد، قصاص زن توسط مرد پس از پرداخت مابه‌التفاوت به جانیه ممکن است.

چهارم، چنانچه مرتکب زن باشد و ارش جنایت وارده بر مرد بیشتر از مقدار ارش در زن جانی باشد، قصاص زن توسط مرد به لحاظ حاکمیت قاعده «الجانی لایجنی اکثر من نفسه» بدون پرداخت مابه‌التفاوت انجام می‌پذیرد.

۶- پرسش: چنانچه مردی چهار انگشت زنی را قطع کند، آیا زن می‌تواند دو انگشت جانی را قصاص کند و دیه‌ای به او پرداخت نکند؟

پاسخ: این موضوع در فقه مورد اختلاف است و در قانون هم حکم خاصی به صراحت بیان نشده است؛ لیکن به نظر می‌رسد که بر اساس ماده ۳۸۸ قانون جدید، چنین اختیاری برای زن به عنوان مجنی‌علیه متصور نیست. رویه قضایی در این خصوص قائل به تفصیل شده و ملاک را نحوه مطالبه قرار داده است: «چنانچه مجنی‌علیها منحصرأ نسبت به قسمتی از صدمات و جروح وارده بر خود اعلام شکایت کند و شکایت اعلام شده در حدی باشد که میزان دیه آن جراحات کمتر از ثلث باشد. در این صورت شکایت شاکیه فاقد اشکال قانونی است و دادگاه در خصوص همان جروح و صدمات مورد شکایت رسیدگی و مبادرت به صدور حکم به پرداخت دیه می‌نماید؛ لیکن چنانچه مجنی‌علیها نسبت به کلیه صدمات و جروح وارده بر خود اعلام شکایت نماید، در این صورت نمی‌تواند شکایت خود را تجزیه و منحصرأ دیه جراحاتی که دیه آن کمتر از ثلث است را مطالبه کند. اضافه می‌گردد که مقررات تنصیف دیه ثلث به شرح فوق،

در جایی که جراحات متعدد در دفعات متعدد انجام شود جاری نمی‌شود».^(۳۳) هم‌چنین گفته شده است: «اگر تمام صدمات وارده بر مجنی‌علیه‌های زن طبق خواسته خودش محاسبه گردید و جمعاً بالغ بر ثلث دیه کامل شد، زن نمی‌تواند بگوید مازاد بر ثلث را نمی‌خواهم تا تمام کمتر از ثلث را بگیرد؛ ولی اگر از بعض جراحات شکایت نکند، یا اگر شکایت کرده است از آن صرف نظر کند و مجموع دیات جراحات مورد شکایت کمتر از ثلث باشد، تنصیف نمی‌شود».^(۳۴)

ماده ۳۸۹: «اگر به علت یک یا چند ضربه جنایت‌های متعددی در یک یا چند عضو به وجود آید، حق قصاص برای هر جنایت به طور جداگانه ثابت است و مجنی‌علیه می‌تواند درباره بعضی با مرتکب مصالحه نماید نسبت به بعضی دیگر گذشت و بعضی را قصاص کند».

پیشینه تقنینی

این ماده در قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) متناظری ندارد و ذکر آن از نوآوری‌های شایسته قانون جدید و مثبت دقت نظر قانون‌گذار در جهت رفع خلأ از قوانین پیشین محسوب می‌شود؛ زیرا قانون مجازات اسلامی سابق حکم تداخل قصاص اعضا در یکدیگر را مسکوت گذاشته بود.

نکات مربوط به این ماده

۱- این ماده در مقام بیان اصل «عدم تداخل جنایات» است؛ در توضیح باید گفت در فرضی که رفتار مجرمانه موجب تحقق دو یا چند جنایت شده است، شارع مقدس به اقتضای تعدد

جنایات، تعدد حق قصاص را نیز مقرر داشته است و بر مبنای این تعدد، مجنی‌علیه می‌تواند درباره بعضی از جنایات با مرتکب مصالحه کند و نسبت به بعضی دیگر گذشت نماید و یا در خصوص بعضی از جنایات حق قصاص خود را اعمال کند. هم‌چنین در این حکم فرقی نمی‌کند که جنایات به واسطه یک رفتار حادث شده و یا ناشی از رفتارهای مجرمانه باشد. بر این اساس گفته شده است که آنچه از نظر مقنن در درجه اول اهمیت دارد، وقوع نتیجه است؛ و نه وحدت یا کثرت ضربات و یا وحدت یا کثرت عضو مصدوم. بنابراین با احراز رابطه سببیت میان رفتار مرتکب و نتیجه حاصله، حق قصاص برای هر جنایت به طور مستقل ثابت است (آقایی‌نیا، ۱۳۹۲: ۲۹۰).



ماده ۲۷۳: «در قصاص عضو زن و مرد برابری و مرد مجرم به سبب نقص عضو یا جرمی که به زن وارد نماید به قصاص عضو مانند آن محکوم می‌شود مگر این‌که دیه عضوی که ناقص شده ثلث یا بیش از ثلث دیه کامل باشد که در آن صورت زن هنگامی می‌تواند قصاص کند که نصف دیه آن عضو را به مرد بپردازد».



گرفته است: «در تعدد جنایات اصل بر تعدد دیات و عدم تداخل آن‌ها است مگر مواردی که در این قانون خلاف آن مقرر شده است».

۳- مشهور فقها برای اثبات عدم تداخل دیات، به اصل عدم تداخل مسببات شرعیه استناد کرده‌اند. در علم اصول، این بحث به طور مفصل ارائه شده و این پرسش مطرح گردیده است که اگر سبب‌های شرعی مانند جنایت‌های ایجاد شده بر مجنی‌علیه متعدد شود، آیا اثر آن‌ها (قصاص یا دیه یا هر یک از جنایات مذکور) هم متعدد خواهد بود؛ یا این‌که انجام یک نتیجه از بقیه کفایت می‌کند. در پاسخ به این پرسش فقهای امامیه سه نظر ارائه داده‌اند. مشهور بر این باورند که مسببات تداخل نمی‌کنند و قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز این اصل را به صراحت پذیرفته است.^(۳۶)

۴- مفاد این ماده در آراء فقهای عظام نیز مورد توجه قرار گرفته است و به عنوان نمونه، یکی از فقهای معاصر در پاسخ به یک استفتاء^(۳۷) چنین فرموده است: «مقتضای تعدد جنایت ... تعدد دیه است ... اصل عدم تداخل است ... و فرقی نیست که در اثر ضربه واحده یا متعدد حادث شده باشد» (فاضل لنکرانی، بی‌تا: ۵۰۶/۱).

ماده ۳۹۰: «اگر جنایت بر عضو دارای مراتب باشد، مجنی‌علیه می‌تواند با رضایت مرتکب قسمتی از جنایت را قصاص کند مانند آن‌که در جراحت موضعه به متلاحمه و در قطع دست از آرنج به قطع دست از مچ بسنده و از قصاص قسمت دیگر گذشت یا مصالحه نماید».

۲- مفاد این ماده افزون بر ماده ۲۹۹ قانون مجازات اسلامی،^(۳۵) در ماده ۵۳۸ همین قانون به عنوان نخستین ماده از فصل مربوط به «تداخل و تعدد دیات» با این بیان مورد تصریح قانون‌گذار قرار

پیشینه تقنینی

ماده ۳۹۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در قوانین پیش و از جمله در قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) متناظری ندارد و ذکر آن از نوآوری‌های مثبت قانون جدید است که نقش مهمی در جهت رفع خلأ از قوانین پیشین ایفاء کرده است.

نکات مربوط به این ماده

۱- این ماده در مقام بیان تخییر مجنی‌علیه در اعمال تبعیض حق قصاص خود نسبت به فرضی است که جنایت ارتكابی نسبت به او دارای مراتب است و البته اعمال این تخییر منوط به رضایت جانی است.

۲- منظور از «جنایت بر عضو دارای مراتب»، حالتی است که جنایت وارد شده بر یک عضو اعلی از دیگر صور جنایاتی است که ممکن است نسبت به آن عضو وارد گردد؛ مانند آن که پای مجنی‌علیه از زانو قطع شده است و امکان قطع آن عضو در قسمت پایین‌تر از زانو نیز وجود دارد؛ یا این که جراحی از نوع سمحاق بر سر مجنی‌علیه وارد شده است؛ در حالی که امکان ایجاد جراحات کمتر از سمحاق (مانند دامیه) نیز وجود دارد. در واقع قانون‌گذار

در ماده ۳۹۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) با درج این قید در صدد است مواردی را که تبعیض در قصاص عملاً ممکن نیست از شمول ماده خارج کند.

۳- مطابق حکم این ماده، قصاص از یک سو حق مجنی‌علیه است و همان‌گونه که می‌تواند آن را اعمال کند یا گذشت نماید و یا نسبت به آن مصالحه کند؛ در فرضی که جنایت وارد شده بر عضو او دارای مراتب است، می‌تواند نسبت به آن تبعیض کند؛ به این ترتیب که

خواهان اعمال بخشی از آن گردد و در خصوص بخش دیگر گذشت یا مصالحه کند. از سوی دیگر تبعیض مجنی‌علیه مشروط به موافقت مرتکب با آن است؛ زیرا افزون بر عمومات مذکور در ماده ۳۵۹^(۳۸) این قانون مبنی بر لزوم موافقت مرتکب با مجنی‌علیه جهت پرداخت دیه، مجنی‌علیه با تبعیض در اجرای قصاص، در واقع نسبت به عضو مرتکب تصرفی کمتر از جنایت واقع شده بر خود می‌نماید که به طور کامل هم‌سو با جنایت او نیست؛ و از این رو اعمال چنین تصرفی منوط به موافقت مرتکب (جانی) است.

۴- «حکم این ماده یک استثنا محسوب می‌شود و باید به قدر متیقن اکتفا شود؛ لذا تنها مواردی را در بر می‌گیرد که یک عضو متشکل از چند جزء و عضو کوچک‌تر است؛ مانند توافق جانی و مجنی‌علیه در خصوص قطع یک بند انگشت در مقابل یک انگشت؛ اما چنان‌چه جانی چپ دست، همان دست از شخص دیگری را قطع کرده باشد، نمی‌تواند با مجنی‌علیه توافق به قطع دست راست خود نماید» (زراعت، ۱۳۹۳: ۲/۲۵۶).



ماده ۳۹۱: «هرگاه کسی جنایت عمدی بر اعضای متعدد یک نفر وارد کند و امکان قصاص همه آن‌ها نباشد مانند این که هر دو دست یک نفر را قطع کند و خود یک دست بیشتر نداشته باشد، مرتکب در مقابل جنایت‌هایی که قصاص آن امکان دارد قصاص می‌شود و برای دیگر جنایات به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود».

پیشینه تقنینی

این ماده در قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰) فاقد پیشینه است و به‌عنوان نوآوری قانون جدید در جهت رفع خلأ قوانین پیشین قابل توجه است.

نکات مربوط به این ماده

۱- مفاد این ماده منطبق با اصول و قواعد فقهی است؛ توضیح این که چنان‌چه فردی مرتکب جنایت عمدی بر اعضای متعدد فرد دیگری شود، عدم امکان اعمال قصاص در مقابل برخی از جنایات، مانع از اعمال حق قصاص نسبت به جنایت‌هایی که قصاص آن امکان دارد نمی‌باشد؛ بنابراین چنان‌چه فردی مرتکب جراحی از نوع مأمومه شود و افزون بر آن دو یا چند دندان مجنی‌علیه را هم بشکند، در خصوص جراحی مأمومه که امکان قصاص وجود ندارد،^(۳۹) به پرداخت دیه و تعزیر محکوم می‌شود و در مورد شکستن دندان‌ها^(۴۰) قصاص خواهد شد.

۲- حکم مندرج در این ماده برگرفته از متون فقهی است و در توضیح گفته شده است: «اگر قسمتی از عضو مجنی‌علیه ناسالم باشد مثلاً برخی از انگشتان دست قطع شده مجنی‌علیه شل باشد در حالی که عضو جانی سالم است؛ در این صورت به مقداری که عضو مجنی‌علیه سالم بوده و امکان قصاص آن از عضو جانی وجود دارد، قصاص تحقق می‌یابد و نسبت به بقیه قسمت‌های عضو مجنی‌علیه، دیه و ارش پرداخت می‌شود؛ مانند این که دو انگشت از انگشتان مجنی‌علیه سالم و بقیه انگشتان او شل بوده باشد؛ در این صورت تنها به مقدار همان دو انگشت سالم مجنی‌علیه از جانی قصاص می‌شود و نسبت به سایر

انگشتان، دیه انگشت شل که ثلث دیه انگشت سالم است پرداخت می‌گردد و هم‌چنین نسبت به سایر قسمت‌های دست همچون کف، مچ، ساعد، مرفق و بازو ارش پرداخت خواهد شد» (جمعی از مؤلفان، ۱۳۸۵: ۱۲۶).

۳- پرسش: بر اساس ماده ۳۹۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) چنان‌چه جانی هر دو دست یک نفر را قطع کند و خود یک دست بیشتر نداشته باشد، مرتکب در مقابل جنایت‌هایی که قصاص آن امکان دارد قصاص می‌شود و برای دیگر جنایات به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود؛ این در حالی است که بر اساس تبصره ماده ۳۹۳ همین قانون در صورتی که مجرم دست راست نداشته باشد، دست چپ او و چنان‌چه دست چپ هم نداشته باشد پای او قصاص می‌شود؛ یعنی در صورت عدم امکان قصاص دست راست، دست چپ او قصاص می‌شود و جهتی برای تبدیل قصاص به دیه نمی‌باشد آیا در تعارض می‌باشند یا خیر؟

پاسخ: به نظر می‌رسد این دو حکم در تعارض با یکدیگرند و تنها راه حل برای رفع تعارض آن است که بگوییم ماده ۳۹۱ قانون مجازات اسلامی^(۴۱) توسط تبصره ماده ۳۹۳ همین قانون تخصیص خورده است؛ به تعبیر دیگر، تبصره ماده ۳۹۳ صرفاً ناظر به موردی است که مجرم فقط دست راست مجنی‌علیه را قطع کرده است در حالی که خود دست راست یا چپ ندارد در سایر موارد طبق ماده ۳۹۱ عمل می‌کنیم.

۴- عدم امکان اجرای قصاص در این ماده ناظر بر فروض زیر است:

نخست، قانون‌گذار به صراحت اجرای قصاص را ساقط کرده است مانند مفاد ماده ۴۰۱؛

دوم، بعضی از شرایط لازم برای اجرای قصاص عضو که ذیل ماده ۳۸۶ به صورت مفصل بحث شد، مفقود باشد؛ سوم، جانی پیش از اجرای قصاص بمیرد یا فرار کند و یا به هر دلیلی به او دسترسی نباشد. حکم این مورد در ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)^(۴۲) بیان شده است؛

چهارم، جانی فاقد آن عضو باشد.

۵- در موارد جنایت عمدی به جز موارد تفاضل دیه، ثبوت دیه منوط به رضایت جانی است؛ لیکن در مواردی که قصاص ممکن نیست، به صراحت ماده ۴۵۰^(۴۳) قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) قصاص بدون رضایت شاکی به دیه تبدیل می‌شود.

۶- منظور از تعزیر مقرر در این ماده، مجازات تعزیری مذکور در ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ است.

ماده ۳۹۲: «هرگاه کسی جنایت عمدی بر اعضای چند نفر وارد کند، اگر امکان قصاص همه آن‌ها باشد قصاص می‌شود و اگر امکان قصاص برای همه جنایات نباشد، مجنی‌علیه اول که جنایت بر او پیش از دیگری واقع شده است، در استیفای قصاص مقدم است و در صورت انجام قصاص، مرتکب برای جنایاتی که محلی برای قصاص آن نیست به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود. اگر وقوع دو جنایت در یک زمان باشد، هر یک

از دو مجنی‌علیه می‌توانند مبادرت به قصاص کنند و پس از استیفای قصاص، برای دیگر جنایت‌هایی که قصاص ممکن نیست، مرتکب به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود. در صورتی که پس از قصاص اول، محل قصاص برای مجنی‌علیه دوم باقی باشد لکن کمتر از عضو مورد جنایت از او باشد، می‌تواند مقدار موجود را قصاص کند و مابه‌التفاوت را دیه بگیرد؛ مانند این که مرتکب نخست انگشت دست راست کسی و آن‌گاه دست راست شخص دیگری را قطع کرده باشد که در این صورت، مجنی‌علیه اول در اجرای قصاص مقدم است و با اجرای قصاص او، مجنی‌علیه دوم می‌تواند دست راست مرتکب را قصاص کند و دیه انگشت خود را نیز از او بگیرد».

پیشینه تقنینی

این ماده در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ متناظری ندارد و ذکر آن از نوآوری‌های شایسته قانون جدید و مثبت دقت نظر قانون‌گذار در جهت رفع خلأهای قانونی محسوب می‌شود.

نکات مربوط به این ماده

۱- این ماده نیز مانند ماده پیشین در مقام بیان یکی از مصادیق قاعده ثبوت دیه در صورت عدم امکان قصاص است؛ لیکن حکم این ماده مربوط به فرضی است که مرتکب، واحد و مجنی‌علیه هم متعدد است؛ به خلاف ماده قبل که حکم آن معطوف به جانی واحد که جنایات متعدد بر مجنی‌علیه واحد وارد می‌آورد.

۲- حکم این ماده به فرض عدم امکان قصاص به علت فقدان محل قصاص

ناظر است؛ این در حالی است که ماده ۳۹۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) افزون بر این فرض، شامل مواردی هم می‌شود که عدم امکان قصاص عضو ناشی از یکی از شرایط معتبر برای قصاص عضو است.

۳- حکم مقرر در این ماده باید در مرحله اجرای احکام مورد توجه قاضی اجرای احکام کیفری قرار گیرد؛ با این توضیح که دادگاه کیفری صالح حکم به دو بار قصاص عضو صادر می‌نماید. چنانچه حکم قصاص اول به هر دلیل ساقط شود، نوبت به اجرای حکم دادگاه دائر بر دومین قصاص می‌رسد و این حکم مشابه فرضی است که فردی طبق حکم دادگاه به دو بار قصاص نفس محکوم شده است.^(۴۴)

۴- قانون‌گذار در ماده ۳۹۲ چند فرض را به شرح زیر پیش‌بینی کرده است: نخست، فردی مرتکب جنایت عمدی بر اعضای چند نفر شده و امکان قصاص نسبت به همه آن‌ها وجود دارد، مانند این که مرتکب دست یک نفر و پای دیگری را قطع کرده و چشم نفر سومی را کور نموده است؛ در این فرض، قصاص اعضای مرتکب بدون هیچ مانعی اجراء خواهد شد؛

دوم، فردی در زمان‌های متفاوت مرتکب جنایت عمدی بر اعضای چند نفر شده و قصاص نسبت به همه آن جنایات ممکن نیست؛ در این فرض مجنی‌علیه اول که جنایت بر او پیش از دیگری واقع گردیده، به حکم دادگاه در استیفای قصاص مقدم است و در صورت اجرای قصاص، جانی نسبت به جنایاتی که بر دیگران مرتکب شده و محلی برای قصاص آن‌ها نیست، صرفاً به پرداخت دیه و تعزیر مقرر

در کتاب تعزیرات محکوم خواهد شد؛ سوم، فردی هم‌زمان مرتکب جنایت عمدی بر اعضای چند نفر شده و قصاص نسبت به همه آن جنایات ممکن نیست؛ در این فرض هر یک از مجنی‌علیه‌ها که زودتر از دیگران تقاضای تعقیب و مجازات نماید، می‌تواند بدون هیچ مانعی و با حکم دادگاه حق قصاص خود را اعمال کند و پس از استیفای قصاص، مرتکب از بابت جنایت‌هایی که محلی برای قصاص آن‌ها نیست، به پرداخت دیه و تعزیر محکوم می‌شود؛

«اگر تمام صدمات وارده بر مجنی‌علیه‌های زن طبق خواسته خودش محاسبه گردید و جمعاً بالغ بر ثلث دیه کامل شد، زن نمی‌تواند بگوید مازاد بر ثلث را نمی‌خواهم تا تمام کمتر از ثلث را بگیرد؛ ولی اگر از بعضی جراحات شکایت نکند، یا اگر شکایت کرده است از آن صرف نظر کند و مجموع دیات جراحات مورد شکایت کمتر از ثلث باشد، تنصیف نمی‌شود».

چهارم، فردی در یک زمان مرتکب جنایت عمدی بر اعضای چند نفر شده و امکان قصاص نسبت به همه آن جنایات فراهم نیست و همه مجنی‌علیه‌ها در یک پرونده تقاضای قصاص کرده‌اند. در این فرض به نظر می‌رسد که حق قصاص و دیه بین مجنی‌علیه‌ها تقسیم می‌شود؛ هر چند که

اعتقاد به قرعه نیز دور از ذهن نیست. ۵- در خصوص هر یک از فرض‌های دوم و سوم، در صورتی که پس از اجرای قصاص اول، محل قصاص برای مجنی‌علیه دوم باقی باشد اما مقدار آن کمتر از عضو مورد جنایت از او باشد، مجنی‌علیه مختار است که مقدار موجود را قصاص کند و نسبت به مابه‌التفاوت دیه اخذ نماید. حکم این قسمت از ماده مبتنی بر قواعد قصاص عضو ناقص در برابر عضو کامل است. ماده ۳۹۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در این خصوص مقرر می‌دارد: «عضو کامل در برابر عضو ناقص قصاص نمی‌شود لکن عضو ناقص در برابر عضو کامل قصاص می‌شود که در این صورت مرتکب باید مابه‌التفاوت دیه را بپردازد».

۶- اخذ مابه‌التفاوت دیه مذکور در این ماده، مشروط به رضایت مرتکب نیست؛ زیرا در این فرض دیه به عنوان مابه‌التفاوت سهم مجنی‌علیه دوم از وقوع جنایت است که در واقع امر حق قصاص نسبت به آن را دارد ولی به واسطه عدم کفایت محل نمی‌تواند این حق را اعمال نماید؛ بنابراین در هر مورد که امکان قصاص به موجب قانون یا فقدان شرایط اجرا وجود ندارد یا محل قصاص کمتر از عضو مورد جنایت است، قصاص ساقط و حسب مورد به دیه یا مابه‌التفاوت آن تبدیل می‌شود و هم‌چنین مرتکب به موجب قانون محکوم به پرداخت دیه است و رضایت یا عدم رضایت وی تأثیری در این حکم ندارد.

۷- منظور از تعزیر مقرر در این ماده، مجازات تعزیری مذکور در ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ماده ۳۸۷ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «جنایت بر عضو عبارت از هر آسیب کمتر از قتل مانند قطع عضو، جرح و صدمه‌های وارد بر منافع است».
- ۲- از جمله تبصره‌های دوگانه ماده ۲۶۹ که چنین بیان داشته بود: «تبصره ۱- مجازات معاون جرم موضوع این ماده سه ماه حبس تا یک سال است. تبصره ۲- در مورد این جرم چنانچه شاکی نداشته و یا شاکی از شکایت خود گذشت کرده باشد یا موجب قصاص نگردیده ولیکن سبب اخلاص در نظم جامعه یا خوف شده یا بیم تجری مرتکب یا دیگران باشد موجب حبس تعزیری از سه ماه تا دو سال خواهد بود و معاون جرم به حبس از دو ماه تا یک سال محکوم می‌شود».
- ۳- مانده، ۴۵ (و در [تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم).
- ۴- بقره، ۱۹۴ (پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید).
- ۵- شوری، ۴۰ (جزای بدی، مانند آن، بدی است).
- ۶- ماده ۱۴۰: «مسئولیت کیفری در حدود، قصاص و تعزیرات تنها زمانی محقق است که فرد حین ارتکاب جرم عاقل، بالغ و مختار باشد به جز در مورد اکراه بر قتل که حکم آن در کتاب سوم «قصاص» آمده است»؛ ماده ۱۴۴: «در تحقق جرایم عمدی علاوه بر علم مرتکب به موضوع جرم، باید قصد او در ارتکاب رفتار مجرمانه احراز گردد. در جرایمی که وقوع آن‌ها براساس قانون منوط به تحقق نتیجه است، قصد نتیجه یا علم به وقوع آن نیز باید محرز شود»؛ ماده ۱۵۵: «چهل به حکم، مانع از مجازات مرتکب نیست مگر این‌که تحصیل علم عادتاً برای وی ممکن نباشد یا چهل به حکم شرعاً عذر محسوب شود. تبصره- چهل به نوع یا میزان مجازات مانع از مجازات نیست».
- ۷- ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «قصاص در صورتی ثابت می‌شود که مرتکب پدر یا از اجداد پدری مجنی‌علیه نباشد و مجنی‌علیه عاقل و در دین با مرتکب مساوی باشد. تبصره- چنانچه مجنی‌علیه مسلمان باشد، مسلمان نبودن مرتکب مانع قصاص نیست».
- ۸- ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «در صورتی که مجنی‌علیه دارای یکی از حالات زیر باشد، مرتکب به قصاص و پرداخت دیه محکوم نمی‌شود: الف- مرتکب جرم حدی که مستوجب سلب حیات است؛ ب- مرتکب جرم حدی که مستوجب قطع عضو است مشروط بر این‌که جنایت وارد شده بیش از مجازات حدی او نباشد در غیر این صورت مقدار اضافه بر حد حسب مورد دارای قصاص و یا دیه و تعزیر است؛ پ- مستحق قصاص نفس یا عضو فقط نسبت به صاحب حق قصاص و به مقدار آن قصاص نمی‌شود؛ ت- متجاوز و کسی که تجاوز او قریب‌الوقوع است و در دفاع مشروع به شرح مقرر در ماده ۱۵۶ این قانون جنایتی بر او وارد شود؛ ث- زانی و زانیه در حال زنا نسبت به شوهر زانیه در غیر موارد اکراه و اضطرار به شرحی که در قانون مقرر است. تبصره ۱- اقدام در مورد بندهای (الف)، (ب) و (پ) این ماده بدون اجازه دادگاه جرم است و مرتکب به تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود. تبصره ۲- در مورد بند (ت) چنانچه نفس دفاع صدق کند ولی از مراتب آن تجاوز شود قصاص منتفی است، لکن مرتکب به شرح مقرر در قانون به دیه و مجازات تعزیری محکوم می‌شود».
- ۹- ماده ۳۹۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «در قصاص عضو علاوه بر شرایط عمومی قصاص، شرایط زیر با تفصیلی که در این قانون بیان می‌شود باید رعایت شود: الف- محل عضو مورد قصاص با مورد جنایت یکی باشد؛ ب- قصاص با مقدار جنایت مساوی باشد؛ پ- خوف تلف مرتکب یا صدمه بر عضو دیگر نباشد؛ ت- قصاص عضو سالم در مقابل عضو ناسالم نباشد؛ ث- قصاص عضو اصلی در مقابل عضو غیر اصلی نباشد؛ ج- قصاص عضو کامل در مقابل عضو ناقص نباشد. تبصره- در صورتی که مجرم دست راست نداشته باشد دست چپ او و چنانچه دست چپ هم نداشته باشد پای او قصاص می‌شود».
- ۱۰- ماده ۴۵۰: «در جنایت شبه عمدی، خطای محض و جنایت عمدی که قصاص در آن جایز یا ممکن نیست، در صورت درخواست مجنی‌علیه یا ولی‌دم دیه پرداخت

- می‌شود مگر به‌نحو دیگری مصالحه شود».
- ۱۱- ماده ۴۶۳: «در جنایت خطای محض در صورتی که جنایت با بینه یا قسامه یا علم قاضی ثابت شود، پرداخت دیه بر عهده عاقله است و اگر با اقرار مرتکب یا نکول او از سوگند یا قسامه ثابت شد برعهده خود او است. تبصره- هرگاه پس از اقرار مرتکب به جنایت خطایی، عاقله اظهارات او را تصدیق نماید، عاقله مسئول پرداخت دیه است».
- ۱۲- برای مطالعه بیشتر، بنگرید به: امامی، ۱۳۹۴: ۵۲-۸۲.
- ۱۳- ماده ۲۹۱: «جنایت در موارد زیر شبه عمدی محسوب می‌شود: ... ب- هرگاه مرتکب چهل به موضوع داشته باشد مانند آن‌که جنایتی را با اعتقاد به این‌که موضوع رفتار وی شیء یا حیوان و یا افراد مشمول ماده ۳۰۲ این قانون است به مجنی‌علیه وارد کند، سپس خلاف آن معلوم گردد».
- ۱۴- ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵: «هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد فقط مرد را می‌تواند به قتل برساند. حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است».
- ۱۵- ماده ۱۵۶ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «هرگاه فردی در مقام دفاع از نفس، عرض، ناموس، مال یا آزادی تن خود یا دیگری در برابر هرگونه تجاوز یا خطر فعلی یا قریب‌الوقوع با رعایت مراحل دفاع مرتکب رفتاری شود که طبق قانون جرم محسوب می‌شود، در صورت اجتماع شرایط زیر مجازات نمی‌شود: الف- رفتار ارتكابی برای دفع تجاوز یا خطر ضرورت داشته باشد؛ ب- دفاع مستند به قرائن معقول یا خوف عقلایی باشد؛ پ- خطر و تجاوز به سبب اقدام آگاهانه یا تجاوز خود فرد و دفاع دیگری صورت نگرفته باشد؛ ت- توسل به قوای دولتی بدون فوت وقت عملاً ممکن نباشد یا مداخله آنان در دفع تجاوز و خطر مؤثر واقع نشود. تبصره ۱- دفاع از نفس، ناموس، عرض، مال و آزادی تن دیگری در صورتی جایز است که او از نزدیکان دفاع‌کننده بوده یا مسئولیت دفاع از وی برعهده دفاع‌کننده باشد یا ناتوان از دفاع بوده یا تقاضای کمک نماید یا در وضعیتی باشد که امکان استمداد نداشته باشد. تبصره ۲- هرگاه اصل دفاع محرز باشد ولی رعایت شرایط آن محرز نباشد اثبات عدم رعایت شرایط دفاع برعهده مهاجم است. تبصره ۳- در موارد دفاع مشروع دیه نیز ساقط است جز درمورد دفاع در مقابل تهاجم دیوانه که دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود»؛ ماده ۳۸۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «اگر شخصی برای دفاع و رهایی از اکراه یا رعایت شرایط مقرر در دفاع مشروع مرتکب قتل اکراه‌کننده شود یا آسیبی به او وارد کند، قصاص، دیه و تعزیر ندارد».
- ۱۶- ماده ۴۴۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «دیه مقدار مال معینی است که در شرع مقدس به سبب جنایت غیر عمدی بر نفس، عضو یا منفعت یا جنایت عمدی در مواردی که به هر جهتی قصاص ندارد مقرر شده است».
- ماده ۴۵۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «در جنایت شبه عمدی، خطای محض و جنایت عمدی که قصاص در آن جایز یا ممکن نیست، در صورت درخواست مجنی‌علیه یا ولی‌دم دیه پرداخت می‌شود مگر به‌نحو دیگری مصالحه شود».
- ۱۷- ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵: «هرکس عمداً به دیگری جرح یا ضربی وارد آورد که موجب نقصان یا شکستن یا از کار افتادن عضو از اعضا یا منتهی به مرض دایمی یا فقدان یا نقص یکی از حواس یا منافع یا زوال عقل مجنی‌علیه گردد، در مواردی که قصاص امکان نداشته باشد چنانچه اقدام وی موجب اخلاص در نظم و صیانت و امنیت جامعه یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد به دو تا پنج سال حبس محکوم خواهد شد و در صورت درخواست مجنی‌علیه، مرتکب به پرداخت دیه نیز محکوم می‌شود».
- ۱۸- نظریه مشورتی شماره ۷/۲۵۸ مورخ ۱۳۸۷/۴/۹، اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۱۹- ماده ۷۰۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «جراحات سر و صورت و دیه آن‌ها به ترتیب ذیل است: حارصه: خراش پوست بدون آن‌که خون جاری شود، یک صدم دیه کامل؛ دامیه: جراحتی که اندکی وارد گوشت شود و همراه با جریان کم یا زیاد خون باشد، دو صدم دیه کامل؛ متلاحمه: جراحتی که موجب بریدگی عمیق

یا دیه جنایات‌هایی که تأثیری در قتل نداشته است محکوم می‌شود...».

۳۶- برای مطالعه بیشتر، بنگرید به: احمدی، ۱۳۹۳: ۵۷ و ۵۸.

۳۷- سؤال ۱۹۱۴: «چنانچه جانی با یک ضربه به چشم مجنی‌علیه بزند و باعث جراحت از نوع دامیه یا غیر آن یا سیاه‌شدگی توأم گردد، آیا دیه متعلق به این دو اثر، دو نوع است یا فقط به دامیه تعلق می‌گیرد؟»

۳۸- ماده ۳۵۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «در موارد ثبوت حق قصاص، اگر قصاص مشروط به رد فاضل دیه نباشد، مجنی‌علیه یا ولی دم تنها می‌تواند قصاص یا گذشت نماید و اگر خواهان دیه باشد، نیاز به مصالحه با مرتکب و رضایت او دارد.»

۳۹- ماده ۴۰۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «در جنایت مأمومه، دامغه، جائفه، هاشمه، مُنْقَلَه، شکستگی استخوان و صدماتی که موجب تغییر رنگ پوست یا ورم بدن می‌شود، قصاص ساقط است و مرتکب علاوه بر پرداخت دیه به تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» نیز محکوم می‌شود. حکم مذکور در هر مورد دیگری که خطر تجاوز در قصاص عضو یا منافع وجود داشته باشد نیز جاری است.»

۴۰- ماده ۴۱۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «اگر کسی دندان دیگری را بشکند یا بکند به قصاص محکوم می‌شود و در قصاص آن، رعایت تساوی در محل دندان لازم است.»

۴۱- «هرگاه کسی جنایت عمدی بر اعضای متعدد یک نفر وارد کند و امکان قصاص همه آن‌ها نباشد مانند این‌که هر دو دست یک نفر را قطع کند و خود یک دست بیشتر نداشته باشد، مرتکب در مقابل جنایات‌هایی که قصاص آن امکان دارد، قصاص می‌شود و برای دیگر جنایات، به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود.»

۴۲- ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «هرگاه در جنایت عمدی به علت مرگ یا فرار دسترسی به مرتکب ممکن نباشد یا درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد، در خصوص قتل عمد ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آن‌ها یا عدم تمکن آن‌ها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیر قتل دیه بر بیت‌المال خواهد بود. چنانچه پس از اخذ دیه، دسترسی به مرتکب جنایت اعم از قتل و غیر قتل ممکن شود، در صورتی که اخذ دیه به جهت گذشت از قصاص نباشد، حق قصاص حسب مورد برای ولی دم یا مجنی‌علیه محفوظ است، لکن باید قبل از قصاص، دیه گرفته شده را برگرداند.»

۴۳- ماده ۴۵۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «در جنایت شبه‌عمدی، خطای محض و جنایت عمدی که قصاص در آن جایز یا ممکن نیست، در صورت درخواست مجنی‌علیه یا ولی دم دیه پرداخت می‌شود مگر به نحو دیگری مصالحه شود.»

۴۴- بنگرید به: زراعت، ۱۳۹۳: ۲۶۲.

فهرست منابع

- ۱- آقایی‌نیا، حسین، حقوق کیفری اختصاصی: جرایم علیه اشخاص (جنایات)، تهران: انتشارات میزان، چاپ ۱۱، ۱۳۹۲.
- ۲- احمدی، زهرا، «تداخل مجازات‌ها در تعدد جرایم مستوجب حد و چالش‌های آن»، مجله فقه و اصول، شماره ۹۷، تابستان ۱۳۹۳.
- ۳- امامی، مسعود، شرح مبسوط قانون مجازات اسلامی، زیر نظر: سید محمود هاشمی شاهرودی، تهران: دایره‌المعارف فقه اسلامی، چاپ نخست، ۱۳۹۴.
- ۴- جمعی از مؤلفان، مجله فقه اهل بیت، قم: مؤسسه دائره‌المعارف فقه اسلامی، شماره ۴۴، ۱۳۸۵.
- ۵- زراعت، عباس، شرح مبسوط قانون مجازات اسلامی (بخش قصاص)، جلد ۲، تهران: جاودانه، چاپ ۲، ۱۳۹۳.
- ۶- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، جلد ۱۰، تهران: فراهانی، ۱۳۶۵.
- ۷- فاضل لنکرانی، محمد، جامع‌المسائل، جلد نخست، قم: امیر قلم، چاپ ۱۱، بی‌تا.
- ۸- فیض کاشانی، محمدحسن ابن شاه مرتضی، الوافی، جلد ۱۶، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، چاپ نخست، ۱۴۰۶ ه. ق.

گوشت شود لکن به پوست نازک روی استخوان نرسد، سه صدم دیه کامل؛ سمحاق: جراحی که به پوست نازک روی استخوان برسد، چهار صدم دیه کامل؛ موضحه: جراحی که پوست نازک روی استخوان را کنار بزند و استخوان را آشکار کند، پنج صدم دیه کامل؛ هاشمه: جنایتی که موجب شکستگی استخوان شود گرچه جراحی را تولید نکند، ده صدم دیه کامل؛ مُنْقَلَه: جنایتی که درمان آن جز با جراحت استخوان میسر نباشد، پانزده صدم دیه کامل؛ مأمومه: جراحی که به کیسه مغز برسد، یک سوم دیه کامل؛ دامغه: صدمه یا جراحی که کیسه مغز را پاره کند، که علاوه بر دیه مأمومه، موجب ارش پاره شدن کیسه مغز نیز می‌باشد.»

۲۰- ماده ۷۱۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «جائفه جراحی است که با وارد کردن هر نوع وسیله و از هر جهت به درون بدن انسان اعم از شکم، سینه، پشت و پهلو ایجاد می‌شود و موجب یک سوم دیه کامل است. در صورتی که وسیله مزبور از یک طرف وارد و از طرف دیگر خارج گردد، دو جراحت جائفه محسوب می‌شود.»

۲۱- ماده ۷۱۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «نافذه جراحی است که با فرو رفتن وسیله‌ای مانند نیزه یا گلوله در دست یا پا ایجاد می‌شود. دیه آن در مرد یک دهم دیه کامل است و در زن ارش ثابت می‌شود.»

۲۲- ماده ۷۱۴ قانون مجازات اسلامی: «دیه صدماتی که موجب تغییر رنگ پوست می‌شود، به شرح ذیل است: الف- سیاه شدن پوست صورت، شش‌هزارم، کبود شدن آن، سه‌هزارم و سرخ شدن آن، یک و نیم هزارم دیه کامل؛ ب- تغییر رنگ پوست سایر اعضا حسب مورد نصف مقادیر مذکور در بند (الف). تبصره ۱- در حکم مذکور فرقی بین این‌که عضو دارای دیه مقدر باشد یا نباشد، نیست. همچنین فرقی بین تغییر رنگ تمام یا قسمتی از عضو و نیز بقاء یا زوال اثر آن نمی‌باشد. تبصره ۲- در تغییر رنگ پوست سر، ارش ثابت است.»

۲۳- ماده ۷۱۵ قانون مجازات اسلامی: «صدمه‌ای که موجب تورم بدن، سر یا صورت گردد، ارش دارد و چنانچه علاوه بر تورم موجب تغییر رنگ پوست نیز گردد، حسب مورد دیه و ارش تغییر رنگ به آن افزوده می‌شود.»

۲۴- ماده ۵۶۰: «دیه زن و مرد در اعضا و منافع تا کمتر از ثلث دیه کامل مرد یکسان است و چنانچه ثلث یا بیشتر شود دیه زن به نصف تقلیل می‌یابد.»

۲۵- بنگرید به: حلبی، ۱۴۱۷: ۴۱۴؛ (و دیه المرأة نصف دیه الرجل، بلا خلاف إلا من «ابن علیه» و «الأصم» فإنهما قالا: هما سواء و يحتج علیهما بما روی من طرقهم من قوله علیه‌السلام: دیه المرأة علی النصف من دیه الرجل).

۲۶- از جمله روایات به شرح زیر قابل توجه است: «عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: جَزَاخَاتُ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ سَوَاءٌ سِنَّ الْمَرْأَةِ بِسِنَّ الرَّجُلِ وَ مُوضِحُهُ الْمَرْأَةُ بِمُوضِحِهِ الرَّجُلُ وَ إِصْبَعُ الْمَرْأَةِ بِإِصْبَعِ الرَّجُلِ حَتَّى تَبْلُغَ الْجَزَاخَةَ ثُلُثُ الدِّيَةِ فَإِذَا بَلَغَتْ ثُلُثُ الدِّيَةِ أَضْعَفَتْ دِيَةَ الرَّجُلِ عَلَى دِيَةِ الْمَرْأَةِ» (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰/ ۱۸۰).

۲۷- «عن ابن أبي يعفور قال سألت أبا عبد الله (ع) عن رجل قطع إصبع امرأة قال يقطع إصبعه حتى ينتهي إلى ثلث دية المرأة فإذا جاز الثلث كان في الرجل الضعف» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۱۶/ ۶۰۸).

۲۸- نظریه مشورتی شماره ۷/۶۶۳۷ مورخ ۱۳۶۶/۱۲/۵ اداره حقوقی قوه قضاییه.

۲۹- نظریه مشورتی شماره ۷/۴۴۰۲ مورخ ۱۳۸۳/۶/۲۴ اداره حقوقی قوه قضاییه.

۳۰- ماده ۵۶۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «هرگاه در اثر یک یا چند ضربه، آسیب‌های متعددی بر یک یا چند عضو وارد شود، ملاک رسیدن دیه به ثلث، دیه هر آسیب به طور جداگانه است مگر این‌که آسیب‌های وارده بر عضو، عرفاً یک آسیب و جنایت محسوب شود.»

۳۱- نظریه مشورتی شماره ۷/۸۹۲۹ مورخ ۱۳۸۴/۱۲/۱۰ اداره حقوقی قوه قضاییه.

۳۲- نظریه مشورتی شماره ۷/۹۶/۱۵۷ مورخ ۱۳۹۶/۲/۴ اداره حقوقی قوه قضاییه.

۳۳- نظریه مشورتی شماره ۷/۶۹۱۸ مورخ ۱۳۸۵/۹/۱۱ اداره حقوقی قوه قضاییه.

۳۴- نظریه مشورتی شماره ۷/۸۵۰۰ مورخ ۱۳۸۶/۱۲/۱۹ اداره حقوقی قوه قضاییه.

۳۵- ماده ۲۹۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «اگر کسی با ضربه‌های متعدد عمدی موجب جنایات متعدد و قتل مجنی‌علیه شود و قتل نیز مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، چنانچه برخی از جنایات موجب قتل شود و برخی در وقوع قتل نقشی نداشته باشند، مرتکب علاوه بر قصاص نفس حسب مورد به قصاص عضو

جنبه‌های مهم قائم‌مقام تجارتي در قانون تجارت و لايحه جديد



اسماعيل بخشى زاده، کارشناس ارشد حقوق خصوصى، وکیل پایه یک دادگستری

چکیده

عنوان باب نهم از قانون تجارت ایران، «قائم‌مقام تجارتي و ساير نمايندگان تجارتي» است که مواد ۳۹۵ الی ۴۰۱ اين قانون، برای آن احکام و مقرراتی را پيش‌بینی کرده است. عنوان باب اول از لايحه جديد تجارت نیز، «تاجر و قائم‌مقام تجارتي» است و مواد ۳ الی ۹ لايحه به اين موضوع اختصاص یافته است. در اين پژوهش، مفهوم، وجه تمايز قائم‌مقام تجارتي از ديگر نمايندگی‌های تجارتي، ماهيت و شرايط تحقق قائم‌مقام تجارتي با رويکرد تطبيقي در قانون تجارت و لايحه جديد بررسی می‌شود. واژگان کلیدی: قائم‌مقام تجاری، اصل تسريع و تسهيل در تجارت، افتراق، نهادهای مشابه، الزام‌آور

درآمد

نهاد «قائم مقام تجارتی» صرفه جویی در وقت، بهره‌وری بهتر از امکانات، استفاده از صلاحیت و تخصص‌ها را فراهم می‌آورد؛ به ویژه آن‌که در امور تاجری اصل سرعت و سهولت حاکم است و اصول یا قواعد مغایر با این دو اصل جایگاهی ندارد. با پیچیده و گسترده شدن روابط اجتماعی، انسان‌ها دریافته‌اند که وجود چنین تأسیسی ضروری است.

با بهره‌گیری از نهاد قائم مقامی شخص می‌تواند از خدمات دیگران برای گسترش فعالیت‌های حرفه‌ای خود سود ببرد و بر دامنه تلاش خود بیفزاید. از طرفی، به کار گماردن قائم مقامی می‌تواند تعداد و حجم معاملات و داد و ستدها را افزایش دهد و بازده بالایی تاجر یا تجارت‌خانه را موجب شود. در تجارت سنتی خریدار و فروشنده یکدیگر را به طور مستقیم می‌شناختند و با یکدیگر معامله می‌کردند؛ در حالی که امروزه با پیشرفت صنعت، تکنولوژی و فناوری‌های ارتباطاتی، امکانات فراوانی در تجارت به خدمت گرفته شده و انجام معاملات تجاری برای تاجر تسهیل شده است که یکی از این امکانات، قائم مقام تاجری است.

نمایندگان تجاری نقش به سزایی در تسریع، تسهیل، توسعه و رونق عملیات تجاری و اقتصادی داشته و قائم مقامی تجاری به عنوان یکی از مهم‌ترین انواع نمایندگی‌های تجاری مستثنی از این اوصاف نیست. دخالت و تصرفی که نماینده در امور اصیل می‌کند، به حساب و به نام تاجر یا تجارت‌خانه است و آثار و اعمالش بدون واسطه دامن‌گیر اصیل می‌شود که این ارتباط تأثیر به سزایی در فعالیت تجارت‌خانه خواهد داشت.

بحث و مطالعه در خصوص قائم مقام تجارتی از چنان اهمیتی برخوردار

است که اقتضای تدوین نوشتاری جامع پیرامون موضوع و مسائل مرتبط با آن را ایجاب می‌کند. در این نوشتار ضمن بررسی مفهوم قائم مقام تجاری و مقایسه آن با نهادهای مشابه، ماهیت و شرایط محقق آن را به بحث می‌گذاریم.

۱- مفهوم قائم مقام تجارتی

قائم مقام در لغت به معنای جانشین و نائب است و در متون حقوقی در معانی اصطلاحی متعددی به کار رفته که در همه آن‌ها نوعی جانشینی دیده می‌شود (مولودی، ۱۳۸۳: ۲۲۰). «قائم مقام» در هیچ‌یک از قوانین تعریف نشده، اما به صورت پراکنده به کار رفته است؛ از جمله در موادی از قانون مدنی مانند ماده ۵۶ در مورد وقف، ماده ۱۷۱ در مورد تکلیف رد حیوان ضاله به مالک یا قائم مقام، ماده ۲۱۹ در مورد اصل لزوم معامله بین متعاملین و قائم مقام، ماده ۲۳۱ در مورد اثر معامله درباره متعاملین و قائم مقام آن، ماده ۶۰۹ در مورد امانت‌گذاری مالک یا قائم مقام او، ماده ۶۲۴ در مورد لزوم رد عین به مودع و قائم مقام، ماده ۷۴۵ در مورد مبنای مسئولیت فراری دهنده مکفول در قبال مکفول له و قائم مقام او، ماده ۸۹۰ در مورد قمار، مورت، مواد ۹۱۱ و ۹۱۲ در مورد ارث نوادگان و نبیرگان به قائم مقامی، مواد ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ در مورد اعتبار اسناد رسمی و عادی درباره طرفین و قائم مقام آنان و مواد ۱۳۳۲ در مورد تأثیر سوگند نسبت به اشخاص و قائم مقام آنان به کار رفته است. ماده ۱۴۵ قانون کار مصوب ۱۳۶۹، ماده ۳۶ قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ و ماده ۶ قانون بیمه اجباری مسئولیت دارندگان وسیله نقلیه موتوری زمینی مصوب ۱۳۴۷ نیز این اصطلاح را به کار برده است؛ اما موضوع اصلی این مقاله، قائم مقام از نوع تجارتی است که

در قانون تجارت و لایحه جدید، احکام ویژه‌ای برای آن وضع شده است. ماده ۳۹۵ قانون تجارت در تعریف قائم مقام تجارتی آورده است: «قائم مقام تجارتی کسی است که رئیس تجارت‌خانه او را برای انجام کلیه امور مربوط به تجارت‌خانه یا یکی از شعب آن نایب خود قرار داده و امضای او برای تجارت‌خانه الزام‌آور است. سمت مزبور ممکن است کتباً داده شود یا عملاً». ماده ۳ لایحه جدید نیز در تعریف قائم مقام تجارتی بیان داشته است: «قائم مقام تجارتی شخصی است که تاجر او را برای انجام امور تجارتی نایب خود قرار می‌دهد و امضای او برای تاجر الزام‌آور است. قائم مقام تجارتی وکیل تاجر محسوب می‌شود».

بدین ترتیب به لحاظ مفهومی، بین قانون تجارت و لایحه جدید از نظر تعریف قائم مقام تجارتی تفاوتی نیست و نگاه لایحه از این منظر نوآورانه محسوب نمی‌شود؛ بلکه در هر دو متن، در کلیه امور تجارتی که تاجر شخصاً نمی‌تواند عملیات تجارتی انجام دهد، فرد دیگری را به عنوان قائم مقام یا نماینده از طرف خود تعیین می‌کند تا تمام یا قسمتی از امور بازرگانی او را انجام دهد. این عمل نوعی تفویض اختیار و نمایندگی است که در بسیاری از موارد اعمال می‌شود. این مفهوم قائم مقام تجارتی به مفهوم نماینده نزدیک است، اما باید توجه داشت که بین این دو تفاوت‌هایی هم وجود دارد که در این مقاله به آن خواهیم پرداخت.

۲- رابطه قائم مقام تجارتی با نهادهای مشابه

در قانون تجارت و لایحه جدید، نهادهای مشابه قائم مقام تجارتی پیش‌بینی شده است که در این قسمت به آن می‌پردازیم.

۲-۱- قائم مقام تجار تی و نمایندگی تجار تی

در اصطلاح حقوق، نمایندگی انجام عمل از جانب دیگری است. در نمایندگی شخص دیگری از طرف اصیل اقدام حقوقی یا عمل مادی دارای اثر حقوقی را انجام می‌دهد و آثار آن عمل، اصیل را متعهد و ذی حق می‌سازد (قنوتی و تفرشی، ۱۳۸۰: ۵۶). مطابق ماده ۳۹۵ قانون تجارت و ماده ۳ لایحه، در قائم مقام تجار تی نیز شخصی اقدامی انجام می‌دهد و آثار آن اقدام، دیگری را متعهد و ذی حق می‌سازد.

به طور کلی، در قانون تجارت و لایحه جدید از سمت قائم مقام در تجارت خانه‌ها سخن گفته شده است. ماده ۳۹۵ قانون تجارت از شخصی که رئیس تجارت خانه، او را برای انجام تمامی امور مربوط به تجارت خانه یا یکی از شعب آن نایب خود قرار داده و امضای وی را برای تجارت خانه الزام آور دانسته است، به عنوان قائم مقام تجار تی یاد می‌کند و ماده ۳ لایحه جدید هم با عبار تی مشابه از شخصی که تاجر او را برای انجام امور تجار تی نایب خود قرار داده و امضای او برای تاجر الزام دانسته است، به عنوان قائم مقام تجار تی یاد می‌کند. ماده ۴۰۱ نیز وکالت دیگر کسانی که در قسمتی از امور تجارت خانه یا شعبه نمایندگی دارند را تابع مقررات عمومی راجع به وکالت دانسته است؛ بنابراین از نظر قانون تجارت، در صورتی که اختیار انجام کلیه امور تجارت خانه یا یکی از شعب آن به شخصی داده شود، به آن شخص قائم مقام تجار تی اطلاق می‌شود که مقررات خاصی نیز برای آن پیش بینی شده است اما در مواردی که اختیار انجام قسمتی از امور تجارت خانه و یا یکی از شعب به شخصی داده شود، مقررات

عمومی وکالت در مورد آن اجرا می‌شود. نکته این است که قانون گذار قائم مقام تجار تی و دیگر نمایندگان تجار تی را در قالب فعالیت در تجارت خانه یا یکی از شعب آن تعریف کرده است. این در حالی است که نوعی از نمایندگی وجود دارد که نماینده به طور مستقل از تاجر فعالیت کرده و رابطه استخدامی مشخص با او نداشته و در چارچوب توافق نمایندگی، فعالیتی تجار تی را برای تاجر انجام می‌دهد (نعیمی، ۱۳۸۹: ۳۳۶). در لایحه جدید با توجه به همین عدم جامعیت مقررات قانون تجارت، در کنار قائم مقام تجار تی، نماینده تجار تی نیز تعریف شده است. به موجب ماده ۵۵ لایحه: «نمایندگی تجار تی عبارت است از انجام مذاکرات مقدماتی، انعقاد قرارداد و یا ارائه خدمات پس از اجرای قرارداد به نام و به حساب دیگری در مقابل دریافت اجرت، بدون این که نماینده، مستخدم یا اجیر طرف دیگر باشد».

درباره این تعریف، نکات زیر قابل توجه است:

۱- در لایحه جدید به نمایندگی از جهت تحت امر و نظارت بودن نماینده توجه شده و قائم مقام تجار تی شخصی است که تحت کنترل و نظارت دقیق اصیل بوده و در چارچوب رابطه استخدامی خاص با اصیل همکاری می‌کند؛ اما نماینده تجار تی شخصی مستقل از اصیل تلقی شده که در چارچوب توافق نمایندگی با اصیل همکاری می‌کند. قائم مقام تجار تی با توجه به رابطه استخدامی که با اصیل دارد، در مقابل اجرت معین و مشخص، امور مربوط به تجارت خانه را برای اصیل انجام می‌دهد. در قائم مقام تجار تی قرارداد کار و استخدام اصل است و در ضمن آن موضوع فعالیت قائم مقام

بیان می‌شود؛ اما نماینده تجار تی مستقل در چارچوب قرارداد نمایندگی اموری را برای اصیل در مقابل دریافت حق الزحمه انجام می‌دهد؛

۲- در این تعریف تأکید شده است که نماینده تجار تی اموری را به نام و به حساب اصیل انجام می‌دهد؛ بنابراین حق العمل کار نماینده تجار تی در مفهوم دقیق کلمه تلقی نمی‌شود؛

۳- در تعریف پیش گفته به عنوان موضوع نمایندگی تجار تی، از انجام مذاکرات مقدماتی، انعقاد قرارداد و یا ارائه خدمات پس از اجرای قرارداد نام برده شده است و از این جهت که به طور روشن تر از موضوع نمایندگی نام برده، قابل توجه است؛ اما به نظر می‌رسد دامنه شمول موضوع نمایندگی تجار تی را به طور جامع بیان نکرده و حداقل می‌باید تمامی معاملات تجار تی مذکور در ماده ۲ قانون تجارت را قابل نمایندگی ذکر می‌کرد (نعیمی، ۱۳۸۹: ۳۳۷).

حال سؤال این است که آیا نماینده تجار تی و قائم مقام تجار تی هر دو تاجر محسوب می‌شوند یا از این نظر بین آن‌ها تفاوت هایی وجود دارد؟

برخی معتقدند که نماینده تجار تی مستقل، نماینده ای است که اجناس را شخصاً سفارش می‌دهد و می‌خرد و مجدد آن‌ها را به نام و حساب خود می‌فروشد و بر اساس این نمایندگی، فقط حق انحصاری فروش اجناس به او داده می‌شود (ستوده تهرانی، ۱۳۷۵: ۹۷). بر اساس این تحلیل و دلایل ذیل الذکر، نماینده تجار تی تاجر تلقی می‌شود:

نخست، قانون گذار ایران واسطه های تجار تی از جمله دلال و حق العمل کار را تاجر شناخته است، لذا بر همین

مبنا می‌توان نماینده تجاری را هم تاجر محسوب کرد؛

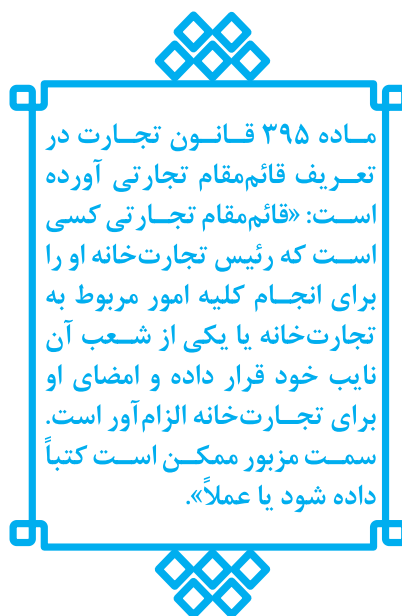
دوم، همان‌طور که در تعریف نمایندگی تجاری بیان شد، موضوع فعالیت نماینده، اعمال تجاری است و با توجه به استمرار و این‌که این فعالیت شغل معمولی نماینده محسوب می‌شود، می‌توان وی را تاجر تلقی کرد و تمام حقوق و تکالیفی که بر دیگر تاجر مترتب است، از جمله نگهداری دفاتر تجاری و ورشکستگی، در مورد وی نیز مترتب خواهد بود؛

سوم، استدلال کسانی که نماینده تجاری را به دلیل این‌که اعمالش را به نیابت انجام می‌دهد، تاجر نمی‌دانند مردود است؛ زیرا عبارت ماده ۱ اطلاق دارد و در تعریف تاجر می‌گوید: «تاجر کسی است که شغل معمولی خود را معاملات تجاری قرار می‌دهد» و سخنی از انجام معامله بالاصاله یا به نیابت به میان نیآورده است؛ بنابراین تقیید این عبارت محتاج دلیل است و همان‌طور که گفتیم، قانون‌گذار حق‌العمل کار را تاجر قلمداد کرده است و این هم خود دلیلی بر این است که استناد به انجام معاملات تجاری به نام و به حساب دیگری باعث انصراف اطلاق مزبور نمی‌شود؛

چهارم، قانون‌گذار عملیات عاملی را تجاری قلمداد نموده است؛ بنابراین نماینده تجاری که به این شغل می‌پردازد، تاجر محسوب می‌شود (نعیمی، ۱۳۸۹: ۳۴۱).

از ویژگی‌های دیگر نماینده تجاری، استقلال وی در اداره امور تجاری و انجام تعهدات و ساماندهی امور تجارت‌خانه است. به عبارتی، رابطه نماینده تجاری در قالب اجاره خدمات یا قرارداد کار شکل نمی‌گیرد. در این خصوص قسمت اخیر ماده ۵۵ لایحه جدید

مقرر می‌دارد: «... بدون این‌که نماینده مستخدم یا اجیر طرف دیگر باشد».



در مقابل، با توجه به این‌که قائم‌مقام تجاری در انجام اعمال حقوقی ابتکار عمل ندارد و کلیه سود و زیان حاصل شده از اعمال تجاری و انعقاد قراردادهای به صاحب تجارت‌خانه منصرف می‌شود، بنابراین وی در امر تجارت نه استقلال دارد و نه تاجر محسوب می‌شود (احمدی سجادی، ۱۳۷۸: ۸۷). به طور کلی می‌توان گفت که فعالیت و عملکرد قائم‌مقام تجاری ذاتاً تجاری نیست و قانون تجارت و لایحه جدید نیز نمایندگی وی را جزء اعمال تجاری قرار نداده است بلکه اعمال او را به تبع تاجر بودن صاحب تجارت‌خانه، تجاری می‌داند؛ به همین جهت، مایه تجاری و سرقلی به عملیات قائم‌مقامی تجاری تعلق نمی‌گیرد (احمدی سجادی، ۱۳۷۸: ۸۸).

با توجه به مطالب پیش‌گفته می‌توان گفت نماینده تجاری برخلاف قائم‌مقام تجاری، شخصی مستقل است که در برابر تاجر اعطاء کننده نمایندگی تعهد می‌کند در ازای دریافت اجرت یا حق

کمیسیون نسبت به بازاریابی، مذاکره یا انعقاد معاملات تجاری برای مدت محدود یا نامحدود به نام و به حساب وی اقدام کند. مهم‌ترین ویژگی‌های آن عبارت است از تاجر بودن، استقلال در اداره امور تجاری مربوط به موضوع نمایندگی و امین بودن که هر یک از این اوصاف موجب می‌شود احکام و آثاری خاص بر رابطه بین نماینده و اصیل مترتب شود.

۲-۲- قائم‌مقام تجاری و وکالت

ماده ۳۹۵ قانون تجارت در تعریف قائم‌مقام تجاری چنین آورده است: «قائم‌مقام تجاری کسی است که رئیس تجارت‌خانه او را برای انجام کلیه امور مربوط به تجارت‌خانه یا یکی از شعب آن نایب خود قرار داده و امضای او برای تجارت‌خانه الزام‌آور است. سمت مزبور ممکن است کتباً داده شود یا عملاً». ماده ۳ لایحه جدید نیز در تعریف قائم‌مقام تجاری چنین مقرر کرده است: «قائم‌مقام تجاری شخصی است که تاجر او را برای انجام امور تجاری نایب خود قرار می‌دهد و امضای او برای تاجر الزام‌آور است. قائم‌مقام تجاری وکیل تاجر محسوب می‌شود».

با توجه به مفاد مواد مذکور و به عقیده عده‌ای از حقوق‌دانان (احمدی سجادی، ۱۳۷۸: ۸۶) ماهیت حقوقی قائم‌مقام تجاری خواه در قالب مدیریت شرکت‌ها باشد و خواه در قالب قائم‌مقام تجاری، بر مبنای مقررات مربوط به عقد وکالت در قانون مدنی، تحلیل و بررسی می‌شود؛ زیرا مبنای آن، اعطای نیابت از سوی صاحب تجارت‌خانه به قائم‌مقام تجاری است و وی در کلیه قراردادهای و اعمال حقوقی به نام و به حساب صاحب تجارت‌خانه معامله می‌کند و آثار اعمال حقوقی وی مانند وکالت، مستقیماً

دامن گیر اصیل (صاحب تجارت خانه) می شود؛ بنابراین بین قائم مقامی تجارتی و وکالت از نظر ماهوی تفاوت چندانی وجود ندارد و می توان احکام وکالت را جز در موارد مصرح در قانون تجارت (همانند ماده ۴۰۰) به قائم مقام تجارتی نیز تسری داد و بر این اساس است که ماده ۴۰۱ قانون مذکور، در این زمینه مقرر می دارد: «وکالت سایر کسانی که در قسمتی از امور تجارت خانه، یا شعبه تجارت خانه سمت نمایندگی دارند، تابع مقررات عمومی راجع به وکالت است». با وجود این، به نظر می رسد بین قائم مقام تجارتی و وکالت تفاوت هایی است که به چند مورد اشاره می شود:

۱- اولین تفاوت در اراده های ظاهری و باطنی است. در حقوق تجارت برای ایجاد سرعت و امنیت در روابط تجارتی بیشتر اراده ظاهری ملاک عمل قرار می گیرد. به عکس در امور مدنی، حفظ مالکیت مطرح است و اصل بر اراده باطنی است و جز در موارد استثنایی، به اراده ظاهری توجه چندانی نشده است که مصداق تفاوت آن ها ماده ۳۹۶ قانون تجارت در تحدید حدود اختیارات قائم مقام تجارتی است و بایستی اشخاص ثالث مطلع باشند که مبنای این ماده ایجاد امنیت در روابط تجارتی است؛ در حالی که در موارد ۶۶۳ و ۶۶۷ قانون مدنی چنان چه وکیل خارج از اختیارات موکل اقداماتی انجام دهد فصول تلقی می شود حتی اگر ثالث به حدود اختیارات وکیل جاهل باشد.

۲- عزل قائم مقام تجارتی توسط تجار یا رئیس تجارت خانه بایستی در دفتر ثبت تجارتی ثبت و اعلان شود و در غیر این صورت در مقابل ثالث، قائم مقام هم چنان باقی است. این حکم نیز بر اساس اصل امنیت و اعتماد استوار است؛ در حالی که

در وکالت، رسیدن خبر عزل وکالت به اطلاع وکیل کافی است و اقدامات وکیل پس از اطلاع از عزل غیر نافذ است و اطلاع اشخاص ثالث تأثیری ندارد (مواد ۳۹۹ قانون تجارت و ۶۸۰ قانون مدنی).

نماینده تجارتی برخلاف قائم مقام تجارتی، شخصی مستقل است که در برابر تاجر اعطاء کننده نمایندگی تعهد می کند در ازای دریافت اجرت یا حق کمیسیون نسبت به بازاریابی، مذاکره یا انعقاد معاملات تجارتی برای مدت محدود یا نامحدود به نام و به حساب وی اقدام کند.

۳- مطابق ماده ۶۷۸ قانون مدنی به دلیل جایز بودن عقد وکالت، با فوت یا حجر یکی از طرفین مورد وکالت مرتفع می شود، در حالی که مطابق ماده ۴۰۰ قانون تجارت با فوت و حجر رئیس تجارت خانه، قائم مقام تجارتی منحل نیست بلکه به انحلال شرکت منحل می شود. این حکم نیز به جهت ایجاد اعتماد و امنیت روابط تجارتی است. البته این تفاوت نیز در لایحه جدید از بین رفته است و ماده ۹ لایحه مقرر می دارد: «با فوت یا حجر تاجر یا انحلال شرکت سمت قائم مقام تجارتی پایان می یابد لکن با فوت یا حجر تاجر تا تعیین جانشین، قائم مقام تجارتی مسئولیت اداره و نگهداری اموال را بر عهده دارد».

۲-۳- قائم مقام تجارتی و حق العمل کاری

قانون گذار در باب های هفتم و نهم قانون تجارت، مصادیقی از نمایندگان تجارتی را

تحت عنوان «حق العمل کاری، کمیسیون، قائم مقام تجارتی و سایر نمایندگان تجارتی»، بیان کرده است. ماده ۳۵۷ بدون تعریف قرارداد حق العمل کاری، در تعریف حق العمل کار چنین آورده است: «حق العمل کار کسی است که به اسم خود ولی به حساب دیگری (آمر)، معاملاتی کرده و در مقابل، حق العملی دریافت می دارد».

برخلاف قانون تجارت، لایحه جدید حق العمل کاری، قائم مقام تجارتی و دیگر نهادهای مشابه را از مصادیق نمایندگی تجارتی محسوب نداشته و به هر کدام فصل ویژه ای را اختصاص داده است. با وجود این، مفهوم مشابهی از حق العمل کاری ارائه کرده است؛ به گونه ای که در ماده ۳۶ لایحه در تعریف حق العمل کاری چنین آمده است: «حق العمل کاری انجام معامله به نام خود و به حساب دیگری در مقابل دریافت حق العمل است».

در ماده ۳۵۸ قانون تجارت نیز چنین آمده است: «جز در مواردی که به موجب مواد ذیل استثنا شده، مقررات راجع به وکالت در حق العمل کاری نیز رعایت خواهد شد».

با توجه به مواد فوق الذکر، ملاحظه می شود: نخست، مقنن در ماده ۳۵۷ قانون تجارت، پیش از آن که تعریفی از قرارداد حق العمل کاری ارائه دهد، حق العمل کار را معرفی کرده است در ماده ۳۶ لایحه جدید نیز وضعیت بر همین منوال است؛ دوم، ماده ۳۵۷ در تعریف حق العمل کار به لفظ «کسی» تعبیر کرده است؛ حال آن که بهتر بود لفظ شخص را به کار می برد؛ زیرا امروزه بسیاری از حق العمل کاران اشخاص حقوقی هستند. این اشکال در لایحه جدید مرتفع شده است. سوم، ماده ۳۵۷ ماهیت حقوقی قرارداد

حق العمل کاری را که مبین نوعی نمایندگی تجاری است بیان نمی‌کند؛ چهارم، مقنن برای روشن کردن ماهیت قرارداد حق العمل کاری آن را تابع مقررات عقد وکالت قانون مدنی قرار داده است؛ حال آن که قالب عقد وکالت نمی‌تواند ظرف مناسبی برای تحلیل ماهیت حقوقی قرارداد حق العمل کاری باشد؛ چه از نظر ماهیت و روابط اطراف عقد، بین حق العمل کاری و وکالت تفاوت اساسی وجود دارد. شأن نمایندگی و وکالت ایجاب می‌کند که به محض انعقاد عقد، شخصیت نماینده به عنوان یک واسطه زایل شود و حقوق و التزامات ناشی از عقد مستقیماً متوجه اصیل (موکل) شود؛ در حالی که حق العمل کار به دلیل افشا نشدن نام آمر، شخصاً در برابر ثالث پذیرای مسئولیت می‌شود. از این روست که هیچ رابطه حقوقی مستقیمی بین ثالث و آمر (اصیل) برقرار نمی‌شود و به همین اعتبار است که حق العمل کاری را جزء نمایندگی‌های تجاری با واسطه و غیرمستقیم می‌دانند (احمدی سجادی، ۱۳۷۸: ۸۵).

به هر حال بین حق العمل کاری و قائم مقام تجاری تفاوت‌هایی وجود دارد که با توجه به قانون تجارت و لایحه جدید، اهم آن به قرار ذیل است: نخست، از نظر ماهیت حقوقی، رابطه آمر و حق العمل کار مانند رابطه قائم مقام تجاری و صاحب تجارت‌خانه مبتنی بر عقد وکالت است و ماده ۳۵۸ به عنوان یک قاعده کلی، بیان‌گر وحدت مقررات وکالت و حق العمل کاری است؛ اما حق العمل کار به نام خود معامله می‌کند و همین امر موجب افتراق حق العمل کاری و قائم مقام تجاری از نظر ماهوی و روابط اطراف عقد می‌شود؛ به طوری

که نمایندگی حق العمل کار از نوع نمایندگی تجاری با واسطه است؛ در حالی که نمایندگی قائم مقام تجاری، از نوع بی‌واسطه است؛ زیرا وی به نام صاحب تجارت‌خانه وارد معامله می‌شود و به همین سبب است که آثار عقد به طور مستقیم دامن گیر اصیل می‌شود؛ دوم، به دلیل بی‌واسطه بودن نمایندگی قائم مقام تجاری، تعهدات او در مقابل ثالث به منزله تعهدات نماینده است؛ اما حق العمل کار به دلیل عدم افشای نام آمر و مخفی بودن عنصر نیابت، خود در تعهد اصیل است و فی‌نفسه در برابر ثالث ملتزم می‌شود؛ سوم، از آن جا که نمایندگی قائم مقام تجاری مستقیم است و وی در امر تجارت استقلال ندارد، کلیه سود و زیان حاصل از اعمال تجاری و انعقاد قراردادها به صاحب تجارت‌خانه منصرف می‌شود؛ از این رو قائم مقام تجاری تاجر محسوب نمی‌شود؛ حال آن که حق العمل کار هر چند به حساب آمر معامله می‌کند، ولی بنا به تصریح بند ۳ ماده ۲ قانون تجارت که هر نوع عملیات حق العمل کاری را فی‌نفسه تجاری می‌داند، تاجر محسوب می‌شود؛ و انگهی وی در برابر انجام معاملات تجاری و به تناسب معاملاتی که انجام می‌دهد، حق العمل (کمیسین) دریافت می‌دارد؛

چهارم، حق العمل کار برای وصول مطالبات خود، نسبت به اموال موضوع معامله یا نسبت به قیمتی که اخذ کرده، در مقابل آمر حق حبس دارد. ماده (۳۷۱ قانون تجارت)؛ اما قانون چنین حقی را برای قائم مقام تجاری در نظر نگرفته است؛

پنجم، فعالیت و عملکرد قائم مقام تجاری ذاتاً تجاری نیست و قانون تجارت نیز نمایندگی وی را جزء اعمال تجاری

قرار نداده است و اعمال او را، به تبع تاجر بودن صاحب تجارت‌خانه، تجاری می‌داند؛ به همین جهت، به عملیات قائم مقامی تجاری مایه تجارتی و سرقفلی تعلق نمی‌گیرد (احمدی سجادی، ۱۳۷۸: ۸۵).

۲-۴- قائم مقام تجاری و دلالتی

مطابق ماده ۳۲۵ قانون تجارت: «دلال کسی است که در مقابل اجرت واسطه انجام معاملاتی شده یا برای کسی که می‌خواهد معاملاتی نماید طرف معامله پیدا کند». ماده ۱۵ لایحه جدید نیز با عباراتی مشابه بیان می‌دارد: «دلالتی واسطه‌گری در انجام معاملات در برابر اجرت است». دلال واسطه و میانجی فروشنده و خریدار است (حسنی، ۱۳۷۸: ۵۷۰). برخی از حقوق دانان بیان داشته‌اند: «کار دلال این است که دو طرف معامله را به یکدیگر نزدیک و معرفی کند. او نه در انجام دادن معامله نهایی میان آن دو نقشی دارد و نه ضامن اجرای درست معامله است» (اسکینی، ۱۳۸۸: ۸۵). دلال مسئول حسن جریان مربوط به عمل خود بوده و باید در نهایت صحت و از روی صداقت طرفین معامله را از جزئیات راجع به معامله مطلع سازد و در غیر این صورت در مقابل هر یک از طرفین مسئول تقلب و تقصیرات خود است (عبادی، ۱۳۹۴: ۲۹۷).

بدین ترتیب، مطابق قانون تجارت و لایحه جدید، دلال خریدار و فروشنده را برای انجام معامله در برابر هم قرار می‌دهد، وسیله تسهیل معامله می‌شود و به ازای این عمل اجرت دریافت می‌دارد (کاتبی، ۱۳۷۲: ۲۶۲).

با توجه به قانون تجارت و لایحه جدید، وجوه اشتراک نهاد دلالتی و قائم مقام تجاری به شرح زیر است: نخست، هر دو نوع دلالتی و قائم مقامی

تجارتی در حقوق تجارت و لایحه جدید در قالب حقوق نمایندگی مطرح است و هر دو تابع مقررات عمومی راجع به وکالت هستند؛

دوم، هر دو نهاد در قالب عقود جایز به شمار می‌روند. همان‌طور که عقد وکالت از عقود اذنی است، دلالتی نیز از عقود اذنی است و موارد انحلال هر دو یکسان است؛ به استثنای فوت رئیس تجارت‌خانه که موجب انزال قائم‌مقام نیست. البته همان‌گونه که قبلاً نیز بیان شد، این استثناء در لایحه جدید از بین رفته است؛ به طوری که مطابق ماده ۹ لایحه، با فوت تاجر سمت قائم‌مقام تجارتی پایان می‌یابد؛

سوم، دلال و قائم‌مقام تجارتی هر دو امین محسوب می‌شوند.

اهم وجوه افتراق دلال و قائم‌مقام تجارتی نیز به شرح زیر است:

نخست، دلال در انجام دادن معامله دو طرف نقش ندارد و ضامن اجرای درست معامله هم نیست. این که قانون‌گذار دلال را وکیل معرفی کرده است، عمدتاً برای آن است که بتوان تکالیف وکیل را بر عهده او گذاشت (اسکینی، ۱۳۸۸: ۸۶)؛ در حالی که امضای قائم‌مقام تجارتی با توجه به اختیاراتی که از سوی اصیل دارد، برای تجارت‌خانه الزام‌آور است؛

دوم، دلالتی مستلزم داشتن پروانه و شرایط خاصی است که در ماده ۲ قانون دلالتی بیان شده است؛ اما در مورد قائم‌مقام تجارتی باید حدود اختیارات وی به ثبت برسد تا در مقابل اشخاص ثالث قابل استناد باشد؛

سوم، دلالتی به تصریح ماده ۲ قانون تجارت و مستفاد از ماده ۱۶ لایحه جدید، ذاتاً عمل تجاری محسوب می‌شود؛ اما قائم‌مقام تجارتی که از اجزای تاجر است، تبعاً تاجر محسوب می‌شود. به بیان بهتر،

دلال از سیستم موضوعی تبعیت می‌کند، اما قائم‌مقام تجارتی تابع سیستم مختلط موضوعی-شخصی است.

۳- ماهیت قائم‌مقام تجارتی

اصطلاح قائم‌مقام در حقوق مدنی با آنچه در قانون تجارت بیان شده متفاوت است اما بی‌شبهت نیز نمی‌باشد؛ چرا که قائم‌مقام تجارتی در اداره تجارت‌خانه یا یکی از شعب آن در تمامی امور تجاری تصمیم گرفته و اقدام می‌کند و همچنین تعهداتی که با امور تجارتی با تجارت‌خانه ارتباط داشته و ایجاد شده است را استیفاء و اجرا می‌کند.

با توجه به تعاریف قائم‌مقام تجارتی در قانون تجارت و لایحه جدید، حدود اختیارات و صلاحیت قائم‌مقام تجارتی در امور مربوط به معاملات تجاری وسیع‌تر از دیگر نمایندگی‌ها از جمله حق‌العمل‌کاری و غیره است؛ زیرا اداره امور تجارتی شامل کلیه اعمال از قبیل خرید، فروش، قبول سفارش، تنظیم قرارداد، پرداخت بدهی، وصول مطالبات تجاری و امثال این‌ها را شامل می‌شود. هم‌چنین قائم‌مقام اختیار انتخاب حق‌العمل‌کار برای انجام امور تجارتی را دارد که وضعیت مشابه آن را در عقد وکالت موضوع ماده ۶۶۱ قانون مدنی مشاهده می‌کنیم که وکالت مطلق برای اداره امور موکل است. در حقوق تجارت نیز قائم‌مقام تجارتی وضعیت مشابه با وکیل مطلق در امور مدنی را دارد؛ چرا که قائم‌مقام به نیابت از رئیس تجارت‌خانه اداره تمامی امور تجارتی تجارت‌خانه را به عهده دارد.

وجه تمایز قائم‌مقام تجارتی در حدود اختیارات و صلاحیت وی در اداره امور تجارت‌خانه است. وی در کلیه امور تجارتی مربوط به تجارت‌خانه دخالت می‌کند و این موضوع ماهیت قائم‌مقام

تجارتی را از دیگر نمایندگی‌ها متمایز می‌سازد؛ چرا که تاجر برای اداره بخشی از امور مربوط به تجارت‌خانه شخصی را به کار می‌گمارد تا او نماینده تجارتی محسوب شود؛ اما دیگر کارمندان تاجر که اختیار معامله نسبت به بخشی از مال‌التجاره را دارند، قائم‌مقام به حساب نمی‌آیند. متن ماده ۳۹۵ قانون تجارت و ماده ۳ لایحه، دلالت بر عام بودن اختیارات قائم‌مقام تجارتی دارد.

سؤالی که ممکن است پیش آید این است که آیا اختیارات قائم‌مقام را می‌توان محدود و مقید کرد. به بیان دیگر، اگر اختیار انجام معامله خاصی از قائم‌مقام تجارتی سلب شود، آیا عنوان قائم‌مقام نیز از وی سلب می‌شود؟ در پاسخ می‌توان گفت که چنین محدودیت‌هایی سلب وصف قائم‌مقامی از نماینده نیست؛ چرا که محدود کردن جزئی از اختیارات قائم‌مقام نمی‌تواند وصف عمومیت را از صلاحیت و اختیارات قائم‌مقام سلب کند؛ همان‌طور که مقید کردن اختیارات وکیل موجب سلب وصف وکالت از وی نیست؛ بنابراین در صورتی که موضوع نمایندگی تجارتی در اداره تجارت‌خانه محدود به موارد معینی نباشد، می‌توان نماینده را قائم‌مقام تجارتی قلمداد کرد، هر چند امکان دارد اختیار انجام بخشی از اعمال مربوط به امور تاجر یا تجارت‌خانه از قائم‌مقام سلب شده باشد. موضوع قائم‌مقامی باید با اداره امور تجارت‌خانه مرتبط باشد و این یکی از وجوه تمایز قائم‌مقام با سایر نمایندگان است؛ بنابراین اگر نماینده‌ای اختیار انجام اموری غیر مرتبط با اداره تجارت‌خانه را بر عهده داشته باشد، نمی‌توان وی را قائم‌مقام تجارتی قلمداد کرد.

مواد ۳۹۵ تا ۴۰۱ قانون تجارت به موضوع «قائم‌مقام تجاری و سایر نمایندگان

تجاری» و مواد ۳ الی ۹ لایحه جدید به موضوع «قائم مقام تجاری» اختصاص یافته است. این مواد عموماً مربوط به کسانی است که تحت امر یا به وکالت از طرف صاحب تجارتخانه عمل می کنند؛ به عبارت دیگر، این مقررات بیان گر نوعی نمایندگی تجاری غیر مستقل است که در آن نمایندگان تحت امر، به نام و به حساب تجارتخانه مبادرت به عملیات تجاری می کنند و از ذکر عنوان نمایندگان تجاری مستقل خودداری می ورزند.

در هر حال، تبیین ماهیت نمایندگی تجاری، ما را ناگزیر از مراجعه به قانون مدنی به عنوان یکی از منابع مهم قانون تجارت می سازد و گو این که در قانون مدنی تعریفی از نمایندگی و قواعد و احکام آن دیده نمی شود؛ لیکن می توان از قسمت اخیر ماده ۱۹۶ این قانون، «نظریه کلی نمایندگی» را استنباط کرد؛ زیرا کسی که معامله می کند، اگر هنگام انعقاد عقد سمت خویش را اعلام نکند، باید پس از انجام معامله بار اثبات این ادعا را که قرارداد به نمایندگی منعقد شده است تحمل کند (احمدی سجادی، ۱۳۷۸: ۷۴). ماده ۱۹۸ قانون مدنی نیز مقرر می دارد: «ممکن است طرفین یا یکی از آن ها به وکالت از غیر اقدام بنماید و نیز ممکن است یک نفر به وکالت از طرف متعاملین این اقدام را به عمل آورد». از مفهوم این ماده نیز می توان نتیجه گرفت که شخص می تواند به دو عنوان و دو اعتبار در انعقاد قرارداد شرکت کند و به مقتضای هر عنوان، اراده ای مستقل داشته باشد. البته به رغم استنباط نظریه کلی نمایندگی از مواد فوق، از آن جا که قانون مدنی همچنان فاقد قواعد عمومی حاکم بر قرارداد نمایندگی است، به نظر می رسد

که بتوان این خلاء قانونی را از طریق عقد وکالت موضوع مواد ۶۵۶ تا ۶۸۳ این قانون برطرف کرد؛ زیرا وکالت وسیله ای جهت تفویض نمایندگی است. این نکته را ماده ۶۵۶ قانون مدنی بدین نحو بیان می دارد: «وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین، دیگری را برای انجام امری نایب خود می نماید». تعبیر فوق بیانگر عنصر نیابت است که اساس نمایندگی را تشکیل می دهد و به وسیله همین عنصر است که می توان خلاء ناشی از مقررات و اصول حاکم بر نمایندگی قراردادی را برطرف کرد؛ زیرا وکالت سبب ایجاد نمایندگی برای وکیل است. بدین ترتیب، همان طور که در نمایندگی، اراده نایب جایگزین اراده اصیل در انشای تصرفات حقوقی (انعقاد عقد) است، در وکالت نیز اراده وکیل جایگزین اراده موکل می شود. نتیجه چنین وضعیتی نیز سرایت آثار عقد (حقوق و تکالیف) به موکل یا اصیل است. در عین حال، طبیعت نمایندگی ایجاب می کند که نماینده واسطه انجام تصرفات حقوقی بوده و خود عهده دار امری نشود؛ اراده او نیز تنها در انعقاد عقد کارگزار باشد. پس در نمایندگی، برای این که آثار عقد متوجه اصیل شود، کافی نیست که نماینده یا وکیل اختیار داشته باشد؛ بلکه لازم است که نماینده قصد خود را آشکار کند و به نام و به حساب دیگری عمل حقوقی انجام دهد.

از این تحلیل مستفاد می شود که هر دو بعد تجاری و غیر تجاری نمایندگی از ماهیت یکسان حقوقی برخوردار است؛ زیرا طبیعت هر دو، اعطای نیابت است و به همین لحاظ و به دلیل فقدان احکام راجع به آثار و تعهدات نمایندگی، مقنن قانون تجارت و لایحه جدید بسیاری

از مقررات مربوط به قائم مقامی تجاری (مواد ۳۹۵ الی ۴۰۰ قانون تجارت و مواد ۳ الی ۹ لایحه) را مشمول اصول حاکم بر عقد وکالت در قانون مدنی دانسته و از این طریق خواسته است نواقص و خلاءهای ناشی از مقررات مربوط به نمایندگی را جبران کند. پس مقررات عقد وکالت را می توان بر قائم تجاری نیز حاکم کرد (احمدی سجادی، ۱۳۷۸: ۷۵).

با توجه به آن چه گفته شد و به خصوص با توجه به قسمت اخیر ماده ۳ لایحه که بیان می دارد: «قائم مقام تجاری وکیل تاجر محسوب می شود»، این نتیجه حاصل می شود که قائم مقام تجاری همانند عقد وکالت از ماهیت قراردادی برخوردار است.

به طور کلی، قراردادهای نمایندگی تجاری از جمله دلالتی، حق العمل کاری و قائم مقام تجاری به لحاظ جنسیت لزوم و جواز، تابع قواعد وکالت است؛ چرا که به تصریح ماده ۴۰۱ قانون تجارت که در باب قائم مقام تجاری بیان شده، مقررات حاکم بر نمایندگی ها تابع مقررات عمومی راجع به وکالت است و قسمت اخیر ماده ۳ لایحه، قائم مقام تجاری را وکیل تاجر قلمداد کرده است؛ بنابراین قراردادهای مذکور جایز است. اصیل یا نماینده می تواند در حدود اقتضائات روابط تجاری اقدام به فسخ کنند. زمانی که عقود بر پایه اذن استوار است به هنگام زایل شدن اراده یکی از طرفین و در نتیجه پایان اذن و تکیه گاه آن منحل می شود و اغلب عقود نمایندگی تجاری مبتنی بر اذن اصیل است؛ بنابراین بر اثر فوت یا حجر یکی از طرفین منشاء اذن از بین می رود و رابطه حقوقی پایان یابد. مبانی لزوم این چنین قراردادهایی را باید در اقتضای ذاتی آن ها پیدا کرد.

قائم مقام تجارتی یک نهاد مستقلى است كه به تاجر يا تجارت خانه امكان مى دهد امور مربوط به تجارت خانه را در شهرها و كشورهاي ديگر به نام تجارت خانه انجام دهد و شهرت پيدا كند و در نتيجه منافع بسيارى نصيب اصيل شود كه در چنين وضعيتى چنانچه قائم مقام را عزل كند متضرر خواهد شد؛ چرا كه قائم مقام زحماتي كشيده و براي تاجر يا تجارت خانه شهرت تجاري كسب كرده است و عزل ناگهاني وي ممكن است ضررهاي هنگفتي را به اصيل وارد كند و چه بسا سبب ورشكستگي اصيل شود؛ بنابراين قائم مقام تجارتی كه تابع قواعد وكالت می باشد و ماهیت قائم مقام نیابت و وكالت است و جوهر وكالت و نیابت، اذن است و اذن در عقود جایز کاربرد است.

عقد قائم مقام تجاری از عقود مستمر است؛ برخلاف عقودى مانند بيع كه جنبه آنى دارد، از آثار استمرار اين عقود تأثیر امور تجاری در وضعیت حقوقی رابطه قائم مقامی تجاری است. تصريح ماده ۴۰۱ قانون تجارت مقررات حاكم بر نمايندگي ها را تابع مقررات عمومي راجع به وكالت اعلام كرده كه با تبعیت از اصول کلی مقررات وكالت و هم چنین تصريح انعزال قائم مقامی در ديگر مواد، دلالت ظاهري بر جائز بودن عقد قائم مقامی تجاری را دارد. هر چند قائم مقام تجاری هم عقد است و هم نهاد، ولی از احكام عقود جایز تبعیت می كند. ممكن است اين سؤال مطرح شود كه اگر عقد قائم مقام تجاری عقد جایز است، چرا ماده ۴۰۰ قانون تجارت بیان كرده است كه قائم مقام تجاری با فوت يا حجر رئیس تجارت خانه، منعزل نیست. آیا با انحلال شركت قائم مقام تجاری منعزل

است؟ اگر عقد جایز بود چرا با فوت يا حجر رئیس تجارت خانه قائم مقام تجاری معزول نیست؟ آیا از مفهوم ماده مذکور جایز نبودن آن استدلال نمی شود و مصداق لازم بودن عقد را دارد؟

در پاسخ به اين مطلب باید گفت كه هر چند قائم مقام تجاری از مقررات حاكم بر وكالت تبعیت می كند، اما از تصریح ماده مذکور می توان گفت: اولاً، عدم انعزال قائم مقام تجاری در صورت فوت يا حجر رئیس تجارت خانه، استثنایی بر اصول کلی تبعیت قائم مقام تجاری از مقررات حاكم بر عقد وكالت است؛

ثانیاً، ظاهر ماده كه فوت يا حجر رئیس تجارت خانه را بیان كرده است شخص حقیقی است و تجارت خانه شخصیت حقوقی دارد؛ كما اين كه در ادامه ماده مذکور بیان داشته است: «با انحلال شركت قائم مقام تجارتی منعزل است»؛ ثالثاً، اصول حاكم بر تجارت كه یکی از آنها اطمینان است، ایجاب می كند كه قائم مقامی تجاری تا پایان شخصیت حقوقی به فعالیت خود ادامه دهد.

با وجود اين، در لایحه جدید اين تناقض از بین رفته و بین مقررات مربوط به وكالت و قائم مقام تجاری هماهنگی ایجاد شده است؛ به طوری كه ماده ۹ لایحه مقرر می دارد: «با فوت يا حجر تاجر يا انحلال شركت، سمت قائم مقام تجاری پایان می یابد، لكن با فوت يا حجر تاجر يا انحلال شركت، سمت قائم مقام تجاری پایان می یابد، لكن با فوت يا حجر تاجر يا انحلال شركت، سمت قائم مقام تجاری، مسئولیت اداره و نگهداری اموال را بر عهده دارد».

با چنين مقررهای، بین وكالت و قائم مقام تجاری هماهنگی ایجاد می شود و در كار تجارت خانه تعطیلی و وقفه پیش نمی آید. بنابراین در تعریف عقد جایز تجارتی

می توان گفت «عقد جایز تجارتی عقدی است كه طرفین می توانند عند الاقتضاء با رعایت مصلحت اقتصادی و تجارتی خود آن را فسخ كنند». ماده ۱۸۵ قانون مدنی عقد لازم را چنین تعریف كرده است: «عقد لازم آن است كه هیچ يك از طرفین معامله حق فسخ آن را نداشته باشد مگر در موارد معینه». هم چنین از وحدت ملاك ماده ۴۵۷ قانون مدنی كه هر بيع را لازم می داند؛ مگر اين كه یکی از خيارات در آن مصداق پيدا كند می توان گفت در حقوق مدنی عقد لازم فقط به موجب خيارات مندرج در قانون قابل فسخ است. پس اين كه ما عقود نمايندگي تجارتی را به طور مطلق قابل فسخ نمی دانیم، موجب ورود موضوعی آنها در قلمرو و قراردادهای لازم نمی شود؛ چه خود قانون اين قلمرو را به طور دقیق ترسیم كرده است؛ اما عقیده ما با آن چه در تصریح ماده ۱۸۶ قانون مدنی مقرر شده متفاوت است. در تعریف عقد جایز آمده است: «عقد جایز آن است كه هر يك از طرفین بتواند هر وقتی بخواهد آن را فسخ كند»، عبارت برخورد عقود جایز در حقوق مدنی و حقوق تجارت عبارت «هر وقت بخواهد» در ماده مذکور است. پس ماهیت عقود جایز تجارتی متفاوت است و مبنای اين تفاوت مصلحت اقتصادی و تجارتی طرفین است؛ چرا كه عقود جایز تجارتی به فوت و جنون یکی از طرفین انحلال می یابد، اما فوت و جنون یکی از طرفین خللی به عقود لازم وارد نمی آورد؛ مگر در مورد فوت يا حجر رئیس تجارت خانه.

۴- شرایط تحقق قائم مقام تجارتی
با توجه به قانون تجارت و لایحه جدید، چهار شرط به شرح زیر برای تحقق قائم مقام تجارتی قابل بیان است.

۴-۱- وجود تاجر یا تجارتخانه

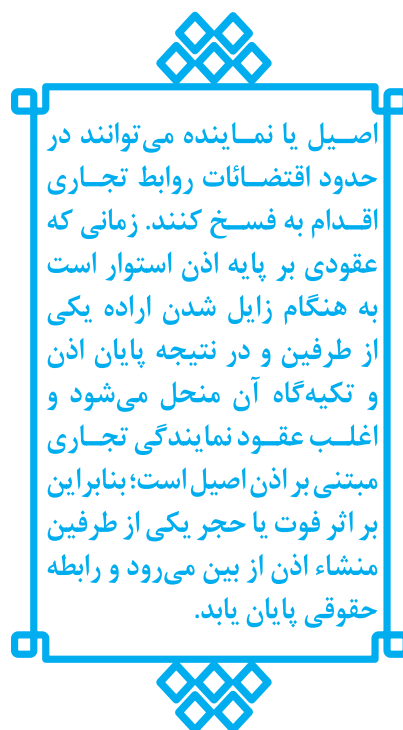
از شرایط قائم مقام تجارتي، وجود تاجر یا تجارتخانه است. طبیعت و اقتضای تجارتخانه وجود شخصی را می طلبد که به فعالیت تجارت مشغول باشد که وی اصیل تلقی شود تا اراده خود را بیان دارد و رابطه حقوقی ایجاد کند. وجود اصیل برای وقوع رابطه مذکور ضروری است تا از این رابطه حقوق و تعهداتی به وجود آید؛ لذا سبب ایجاد قائم مقامی اراده اصیل است. اعطای اختیار به قائم مقام موجد صلاحیت دخالت در امور اصیل است. در حقیقت اختیارات قائم مقام ناشی از توانایی های اصیل است و بنا به قاعده عمومی، اصیل باید قانوناً قادر به انجام موضوع تجارتخانه بوده و واجد توانایی قانونی برای اعطای اختیار باشد و انتخاب قائم مقامی تجاری نیز نوعی اعطای اختیار است تا عنوان جانشین تاجر یا تجارتخانه را داشته باشد و بتواند مستقیماً قرارداد یا عمل حقوقی را انشاء کند.

۴-۲- وجود قائم مقام

زمانی عنوان قائم مقام تجاری به شخص اطلاق می شود که اعمالش بدون هیچ مانعی در حقوق و دارایی و به طور کلی امور دیگر تأثیرگذار باشد و نایب همان واسطه در تصرف یا انشای عمل حقوقی است و اراده نماینده باید بر موضوعی تعلق گیرد.

حق یا اختیاری که قائم مقام برای تصرف در امور دیگری دارد مقید به وجود شخصیت او بوده و به دارایی او تعلق نمی گیرد. در هر صورت سلطه یا اختیار قائم مقام با شخصیت او پیوند خورده است نه با دارایی او، بنابراین قائم مقامی بالفعل است؛ به این معنی که تا شخصی عملی را برای دیگری انجام ندهد یا خود را در معرض انجام آن عمل قرار ندهد،

عنوان قائم مقام بر وی صدق نمی کند. از این رو، وجود شخصی لازم است تا نایب قرار داده شود و به جای اصیل نسبت به امور تجارتخانه عملیاتی را انجام دهد.



۴-۳- قرارداد صریح یا ضمنی

اذن اصیل که ممکن است صریح یا ضمنی باشد موجد سمت قائم مقامی می شود. قسمت اخیر ماده ۳۹۵ قانون تجارت در این مورد چنین بیان می دارد: «سمت مزبور ممکن است کتباً داده شود یا عملاً». بدین ترتیب، امکان دارد تاجر یا رئیس تجارتخانه صریحاً به قائم مقام اختیار انجام امور مربوط به تجارتخانه را اعطاء کند یا ممکن است این اختیار به طور ضمنی داده شود؛ یعنی عملاً تاجر یا رئیس تجارتخانه با افعال خویش کسی را در تجارتخانه خود یا شعب آن به سمت قائم مقامی منصوب نماید و انجام اموری را به وی محول کند.

در لایحه جدید بر خلاف قسمت اخیر ماده ۳۹۵ قانون تجارت موضوع اعطای سمت قائم مقامی به صورت عملی تصریح

نشده است و حتی در ماده ۴ ثبت آن را در دفتر ثبت تجارتي الزامی دانسته و برای عدم انجام چنین کاری ضمانت اجرای مناسبی تعیین کرده است. در این ماده می خوانیم: «سمت قائم مقامی باید در دفتر ثبت تجارتي قید گردد در غیر این صورت در مقابل اشخاص ثالث ناآگاه قابل استناد نیست». بدین ترتیب، تأکید لایحه جدید تجارت بر اعطای صریح سمت قائم مقامی است.

بدون تردید دادن اذن یک عمل حقوقی است و باید مبتنی بر قصد باشد و تاجر در حقیقت قصد نایب قرار دادن را داشته باشد. اذن ممکن است مطلق یا مقید باشد؛ به طوری که منظور ماده ۳ لایحه از عبارت «انجام امور تجارتي» و ماده ۳۹۵ قانون تجارت از عبارت «انجام کلیه امور مربوط به تجارتخانه»، اذن مطلق در امور تجارتي را می رساند (دمیرچی، ۱۳۹۳: ۷۲۸).

۴-۴- عرف تجارتي

عرف در امور تاجری و بازرگانی نقش مهم و اساسی را ایفا می نماید؛ چرا که طرفین با ایجاد ارتباط تجاری، عرف و رویه هایی را ایجاد می کنند. برخی از نویسندگان حقوقی میان عرف و عادات تفاوتی قائل شده اند و بیان داشته اند: «عرف به معنای قاعده ای که میان گروهی از مردم یا صنف خاصی از آنان به عنوان یک قاعده الزام آور تلقی می شود و عادت که روش معامله و رفتاری سابق میان طرفین قرارداد است» (شعاریان، ۱۳۹۳: ۳۲۹).

آنچه در حقوق تجارت مفید فایده است عرف می باشد که در صورت مبهم بودن اعطای اختیارات از سوی تاجر یا رئیس تجارتخانه در انجام امور تجاری محوله، شخصی که عرفاً مطابق ظاهر موجود قائم دیگری محسوب می شود، در حقیقت

عنوان قائم مقام داشته و به تبع وجود رابطه شخصی با تاجر یا تجارتخانه، احکام و قواعد مربوط به قائم مقامی بر این رابطه حاکم خواهد بود. به بیان دیگر، عرف نیز یکی از اسباب ایجاد قائم مقامی تجاری می‌باشد. با این حال، عرف تجاری در این مواقع قادر به ایجاد

مستقیم روابط حقوقی نخواهد بود، اما در حمایت از اشخاص ثالث نقش مهمی ایفا می‌کند. چنانچه تاجر وضعیتی را به وجود آورد که وجود سمت قائم مقام تجاری در شخص استنباط شود و ثالث نیز با اعتماد به این ظاهر وارد معامله شود، تاجر پای‌بند به معاملات آن شخص خواهد بود. در اینجا عرف ضابطه است که موجب پیدایش ظاهر متعارف شده و با انضمام به اعتماد مشروع، منشأ اثر می‌شود. در واقع عرف زمینه ایجاد رابطه حقوقی بین شخص ثالث و تاجر را فراهم می‌آورد؛ بدون این که خود به طور مستقیم سبب و یا علت تامه باشد.

برآمد

۱- در قانون تجارت و لایحه جدید از سمت قائم مقام تجاری سخن به میان آمده است و مطابق ماده ۳۹۵ قانون تجارت با عبارتی مشابه در لایحه نیز آمده است، از شخصی که تاجر او را برای انجام امور تجاری نایب خود قرار داده، به عنوان قائم مقام تجاری یاد می‌کند.

۲- در لایحه جدید به جنبه تحت امر و نظارت بودن نماینده توجه شده و قائم مقام تجاری در واقع شخصی است که تحت کنترل و نظارت دقیق اصیل است و در چارچوب رابطه استخدامی خاص با اصیل همکاری می‌کند، نماینده تجاری مستقل از اصیل تلقی شده که در چارچوب توافق نمایندگی با اصیل همکاری می‌کند.

۳- قائم مقام تجاری در انجام اعمال حقوقی ابتکار عمل ندارد و سود و زیان حاصله از اعمال تجاری و انعقاد قراردادهای متوجه صاحب تجارتخانه می‌شود؛ بنابراین وی در امر تجارت استقلال ندارد و تاجر محسوب نمی‌شود.

۴- حدود اختیارات قائم مقام بستگی به اختیارات اعطایی از سوی اصیل دارد و هر گونه تعدی و تفریط موجب مسئولیت مدنی و کیفری برای قائم مقام است. تصرفات قائم مقام تجاری ید امانی است مگر این که بدون اذن و اجازه اعم از صریح یا ضمنی باشد که در این صورت ید امانی به ید ضمانی تبدیل می‌شوند.

۵- انحلال قائم مقام تجاری مانند انحلال وکالت در امور مدنی است با این تفاوت که در صورت فوت رئیس تجارتخانه، قائم مقام تجاری منعزل نمی‌شود و به طریق اولی در سفته و جنون، رئیس تجارتخانه نیز منعزل نمی‌شود؛ ولی با انحلال تجارتخانه، قائم مقام تجاری منعزل می‌شود؛ زیرا موضوعیت تجاری از بین می‌رود. این استثنا در لایحه جدید از بین رفته و ماده ۹ لایحه بیان می‌دارد: «با فوت یا حجر تاجر یا انحلال شرکت سمت قائم مقام تجاری پایان می‌یابد لکن با فوت یا حجر تاجر تا تعیین جانشین، قائم مقام تجاری مسئولیت اداره و نگهداری اموال را بر عهده دارد».

۶- قائم مقام تجاری در ماده ۳۹۵ الی ۴۰۰، فصل نهم قانون تجارت به عنوان نمایندگی مستقل بیان شده است؛ ولی در لایحه جدید در فصل اول در باب اعمال تجاری از ماده ۳ الی ۹ آمده و به عنوان اعمال تجاری قلمداد شده است که دارای تعارض است؛ بدان جهت که قائم مقام تجاری نه نمایندگی و نه اعمال تجاری است؛ بنابراین پیشنهاد می‌شود موضوع به شکل قانونی روشن شود.

۷- خلأهای قانونی موجود در رابطه با بحث قائم مقام تجاری و نیز عدم پیش‌بینی تعهدات موارد انحلال موجد ابهام است. هم‌چنین در قانون تجارت و لایحه جدید تعریف روشن و جامع از قائم مقام تجاری ارائه نشده که این خلأها باید برطرف شود.

فهرست منابع

- ۱- احمدی سجادی، سید علی، «ماهیت حقوقی نمایندگی تجاری و مصادیق آن در حقوق ایران»، مجله مجتمع آموزشی عالی قم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۸.
- ۲- اسکینی، ربیعا، حقوق تجارت، جلد ۱، تهران: سمت، چاپ ۱۳۸۸.
- ۳- حسنی، حسن، حقوق تجارت، تهران: میزان، چاپ ۱۳۷۸.
- ۴- دمیرچیلی و دیگران، قانون تجارت در نظم حقوق کنونی، تهران: دادستان، چاپ ۱۳۹۳.
- ۵- ستوده تهرانی، حسن، حقوق تجارت، جلد ۴، تهران: دادگستر، چاپ ۱۳۷۵.
- ۶- شعریان، ابراهیم، حقوق تعهدات، تهران: شهر دانش، چاپ ۱۳۹۳.
- ۷- عبادی، محمدعلی، حقوق تجارت، تهران: گنج دانش، چاپ ۱۳۹۴.
- ۸- قنوتی، جلیل و تفرشی، محمدعلی، «رابطه نهاد نمایندگی با نهادهای حق‌العمل‌کاری، عاملی و دلالتی»، مجله مجتمع آموزش عالی قم، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۸۰.
- ۹- کاتبی، حسینقلی، حقوق تجارت، تهران: گنج دانش، چاپ ۱۳۷۲.
- ۱۰- مولودی، محمد، «قائم مقام خاص متعاقبین»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۴، تابستان ۱۳۸۳.
- ۱۱- نعیمی، عمران، «نمایندگی تجاری»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۱، بهار ۱۳۸۹.

قواعد شکلی مطالبه دیه از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی و بیت‌المال

قسمت نخست



مهوش اسحاقی، کارشناس ارشد حقوق خصوصی
حامد اسحاقی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

جبران زیان به عنوان یکی از دغدغه‌های اصلی مسئولیت مدنی قابل طرح است. برای تضمین و تسهیل جبران خسارت راهکارهای مختلفی از جمله ایجاد صندوق تأمین و بیت‌المال طراحی شده است. لزوم تخصیص زیان به عامل آن از اصول اساسی مسئولیت مدنی است؛ اما قانون‌گذار در وضع صندوق تأمین و بیت‌المال از این اصل دوری گزیده و از وسیله جایگزین استفاده کرده است؛ زیرا ضمانت اجرای جبران خسارت بر شخصی تحمیل شده که نقشی در به وجود آمدن خسارت نداشته است. اهمیت صندوق تأمین و بیت‌المال در جبران زیان غیر قابل انکار است؛ اما مسئله مهم نحوه جبران خسارت و تشریفات مطالبه دیه از این دو نهاد است که موضوع اصلی این نگارش است. توضیح آن که برای مطالبه دیه از صندوق تأمین، دادگاه حقوقی و کیفری در مواردی صلاحیت رسیدگی دارند. صلاحیت محلی با دادسرا و دادگاه محل وقوع حادثه و دادگاه عمومی حقوقی محل استقرار صندوق تأمین خسارت‌های بدنی است. با استناد به رأی وحدت رویه شماره ۷۳۴ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۲ مطالبه خسارت از صندوق در دادگاه کیفری نیازمند رعایت تشریفات نیست؛ اما در دادگاه حقوقی رعایت تشریفات ضروری است و مراد از تشریفات، تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی است. در موارد مسئولیت بیت‌المال در پرداخت دیه، صلاحیت ذاتی با دادگاه کیفری و صلاحیت محلی با دادگاه محل وقوع جرم است و دادگاه حقوقی در این خصوص صلاحیتی ندارد. مطالبه دیه از بیت‌المال با تقدیم درخواست در دادگاه کیفری و با پرداخت هزینه دادرسی صورت می‌گیرد. واژگان کلیدی: صندوق تأمین، بیت‌المال، دیه، خسارت بدنی

درآمد

برای فراگیر شدن مسئولیت مدنی و گسترش رونق آن در رویه قضایی، تکیه صرف بر قواعد ماهوی این رشته کافی نیست؛ بلکه باید قواعد شکلی مطالبه زیان را نیز سر و سامان داد. این قواعد عموماً تفاوتی با قواعد عام و شناخته شده در دادرسی مدنی ندارد، اما گاه اقتضای مسئولیت مدنی، تفاوت‌هایی را موجب می‌شود؛ برای نمونه در عموم دعوای پس از صدور حکم وضعیت دو سوی پرونده ثابت و پایدار است؛ اما در مسئولیت مدنی این احتمال هست که ضرر زیان‌دیده پس از مدتی خود به خود جبران شود؛ مانند فرضی که حکم به پرداخت دیه می‌شود و پس از قطعی شدن حکم و پرداخت آن، مجدداً رویش یابد. صندوق تأمین و بیت‌المال دو نهاد ارزشمند در جبران زیان به شمار می‌روند و مهم‌ترین هدف از ایجاد صندوق، تأمین جبران خسارت بدنی آن دسته از زیان‌دیدگانی است که بر اثر حوادث ناشی از رانندگی دچار خسارت شده و از طریق سیستم بیمه‌ای امکان دریافت غرامت نداشته‌اند و همچنین است بیت‌المال که در موارد مصرح در قانون موظف به پرداخت دیه است. حال سؤالاتی در ذهن مخاطب ایجاد می‌گردد از جمله این‌که: چه دادگاهی صلاحیت رسیدگی به دعوای مطروحه علیه صندوق را دارد؟ آیا دادگاه کیفری می‌تواند حکم به محکومیت صندوق بدهد؟ همچنین آیا محکومیت صندوق به پرداخت دیه در حق زیان‌دیده منوط به تقدیم دادخواست است؟ یا این‌که اساساً چه کسی می‌تواند علیه صندوق طرح دعوا کند؟ برای مثال در صورت فوت زیان‌دیده آیا همه وراث

باید دادخواست بدهند یا با تقدیم دادخواست از سوی یکی از آن‌ها نیز رسیدگی ممکن است؟ آیا صندوق صرفاً ما به التفاوت دیه قتل زن را می‌پردازد یا در کلیه جنایات علیه زن صندوق تأمین مکلف به پرداخت مابه‌التفاوت می‌باشد؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، سه رأی وحدت رویه به شماره‌های ۷۳۴ و ۶۴۹ و ۷۷۷ از هیئت عمومی دیوان عالی کشور صادر شده است که تلاش کرده تا حدی از اختلاف نظرها بکاهد؛ اما هم‌چنان ابهام‌های فراوانی در موضوع وجود دارد که این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش‌هاست.

۱- صندوق تأمین و اهداف تشکیل آن

صندوق تأمین محل اندوخته مستقلی است که در جهت حمایت از زیان‌دیدگانی تأسیس شد که امکان جبران خسارات از طریق بیمه را نداشته و زیان وارد بر آن‌ها بدون جبران باقی می‌ماند. در ایران، صندوق تأمین پس از بیمه اجباری شخص ثالث مهم‌ترین طرح تکمیلی مسئولیت مدنی در حوادث رانندگی به شمار می‌رود. هرچند نمی‌توان صندوق مذکور را مجزا از بدنه بیمه شخص ثالث تصور کرد، ولی همان‌گونه که از ماده ۲۱ «قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۵» و آیین‌نامه اجرایی ماده ۳۰ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۶/۵/۸ هیئت وزیران برمی‌آید، صندوق دارای شخصیت حقوقی مستقل است. با عنایت به اقسام اشخاص حقوقی و شاکله صندوق تأمین

می‌توان گفت صندوق دارای شخصیت حقوقی حقوق عمومی است که نیاز به ثبت ندارد و به محض ایجاد، شخصیت حقوقی پیدا می‌کند (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۳۱).

از طرفی بیت‌المال به معنای مرکز اموال، دفاتر دولتی در اسلام و به عبارتی خزانه دولت اسلام، خزانه دولت (دهخدا، ۱۳۸۵: ۴۴۹۶/۳)، محل نگهداری اموال عمومی، مرکز محاسبات و مانند آن آمده است و با پسوند «مسلمین» یعنی بیت‌المال مسلمین نیز که مبین جنبه دینی و عمومی آن است ذکر می‌شود (حاج سید جوادی، ۱۳۷۵: ۵۵۶/۳). در تعریفی دیگر بیت‌المال خانه‌ای است که مال غنیمت و مال متوفی را بعد از ضبط در آن نگه دارند و در لطایف به معنی آن مال است که همه مسلمانان را در آن حق باشد و جایی که در آن مالی را گذارند که همه مسلمانان را در آن حقی باشد (دهخدا، ۱۳۸۵: ۴۴۶۹).

امروزه منظور از «بیت‌المال» اموالی است که همه اقشار جامعه در آن سهم دارند و مسئول نگهداری آن هستند و مالک خصوصی ندارد. به عبارت دیگر، بیت‌المال از معنای «مکان خاص اموال عمومی» انصراف پیدا کرده و به معنای نهادی اجتماعی - اقتصادی که تمام اموال عمومی مسلمانان را در برمی‌گیرد، رواج یافته است (رفیعی محمدی، ۱۳۸۴: ۷۶).

به موجب ماده ۲۱ قانون بیمه اجباری خسارت وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵، به منظور حمایت از زیان‌دیدگان حوادث ناشی از وسایل نقلیه، خسارت‌های بدنی وارد به اشخاص ثالث که به علت فقدان یا انقضای بیمه‌نامه، بطلان قرارداد

بیمه، شناخته نشدن وسیله نقلیه مسبب حادثه، کسری پوشش بیمه‌نامه ناشی از افزایش مبلغ ریالی دیه، تعلیق یا لغو پروانه فعالیت شرکت بیمه یا صدور حکم توقف یا ورشکستگی بیمه‌گر موضوع ماده ۲۲ این قانون، قابل پرداخت نباشد، یا به طور کلی خسارت‌های بدنی که خارج از تعهدات قانونی بیمه‌گر مطابق مقررات این قانون است؛ به استثنای موارد مصرح در ماده ۱۷، توسط صندوق مستقلی به نام «صندوق تأمین خسارت‌های بدنی» جبران می‌شود. این سازمان بر اساس وظایف محوله به آن، اهداف مستقلی را نیز دنبال می‌کند که مهم‌ترین این اهداف، جبران خسارت بدنی زیان دیدگان حوادث رانندگی، حمایت مالی از رانندگان و دارندگان اتومبیل مسئول حادثه در مقابل دعاوی مطالبه دیه از سوی زیان‌دیدگان، جلوگیری از اطلاع دادرسی و کمک‌رسانی سریع به زیان‌دیدگان اورژانسی است (دوزدوزانی، ۱۳۹۰).

بیت‌المال نیز به عنوان اولین نهاد رسمی در تاریخ اسلام، در پی اهداف فقرزدایی، اصلاح امور، استقلال سیاسی و تأمین نیازهای مردم است (رفیعی محمدی، ۱۳۸۴).

۲- مبانی تأسیس صندوق تأمین خسارت‌های بدنی

امروزه به‌رغم گسترش نظام‌های مبتنی بر مسئولیت محض، در اکثر نظام‌های حقوقی همچنان تقصیر مبنای اصلی مسئولیت مدنی تلقی می‌شود و امکان کنار گذاشتن آن نیز به لحاظ منطقی میسر نیست و از این رو در بسیاری از موارد جبران خسارت با مشکل مواجه است. اجرای عدالت و احساس عمومی در این موارد نیز اقتضا می‌کند به نحوی خسارت زیان‌دیدگان جبران

شود (علی‌آبادی، ۱۳۶۶: ۷). به همین جهت ضرورت تدارک طرح‌های تکمیلی جبران خسارت ضروری است. تأسیس صندوق را بر مبنای نظریات جدید مسئولیت مدنی و به ویژه عدالت توزیعی نیز می‌توان توجیه کرد. هدف عدالت توزیعی آن است که ضرری که از بابت ورود خسارت به زیان‌دیده وارد می‌شود، بین اعضای جامعه توزیع و تقسیم شود تا آثار نامطلوب جبران آن به دلیل نزولی بودن مطلوبیت نهایی پول کمتر شود (محتشم دولت‌شاهی، ۱۳۷۳: ۶۷). عدالت توزیعی زیرشاخه روش تخصیص مسئولیت^(۱) محسوب می‌شود؛ در این روش، زیان‌های ناشی از حوادث به عنوان جزئی از زندگی مشترک اجتماعی تلقی می‌شود که باید به طور جمعی با آن برخورد شود.^(۲) این نظریه به قاعده مسئولیت مدنی به عنوان ابزار تخصیص منابع اعم از زیان و نفع توجه می‌کند.

از دیگر مبانی تأسیس صندوق را می‌توان انصاف نسبت به مسئول حادثه رانندگی دانست؛ با این توضیح که راننده یا دارنده وسیله نقلیه که در بسیاری موارد تنها به جهت بی‌مبالاتی کوچکی باعث ورود صدمه شده است، نباید صرفاً به دلیل ناتوانی مالی گرفتار حبس شود و خانواده او نیز نباید به عسرت و تنگدستی افتند. در این شرایط صندوق با پرداخت یکجای غرامت زیان‌دیده و بازیافت آن به صورت اقساط بدون بهره از مسبب حادثه، موجبات رفع دشواری و سختی مسئول زیان و خانواده او را فراهم می‌آورد (بادینی و اسلامی فارسانی، ۶۶). در خصوص مبانی فقهی تأسیس صندوق تأمین نیز می‌توان به روایتی در کتب روایی اهل سنت اشاره کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در قتل عبدالله بن سهل در خصوص پرداخت دیه فرمودند: «اکرم دم امری مسلم...» (نسایی، ۱۹۳۰: ۲). در برخی روایات علت مسئولیت بیت‌المال جلوگیری از تضییع حق زیان‌دیده دانسته شده (کلینی، ۱۳۶۷: ۳۵۶/۷) و به قاعده فقهی «لایبطل دم امری مسلم» اشاره شده و آمده است خسارت ناشی از ریختن خون در هر حال باید جبران شود (مصطفوی، ۱۴۱۷: ۱۲۶).

۳- مبانی حاکم بر بیت‌المال

از مباحث مهم در بیت‌المال در هر دو معنای محل نگهداری اموال و اموال عمومی، شناخت اصول و مبانی حاکم بر آن است. طبیعت انسان‌ها بر آمال و آرزوها نهفته و انسان در زندگی فزون‌طلب است. اگر همه جهان برای فردی باشد باز در صورت عدم برخورداری از تهذیب و تربیت نفس، موقعیت برتری را می‌طلبد. قرآن کریم می‌فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^(۳) بنابراین می‌توان گفت مهم‌ترین مبانی بیت‌المال عبارت است از امانت‌دار بودن، عمومی بودن، عدالت‌محوری، لزوم نظارت و حساب‌گری و دقت و احتیاط در بیت‌المال (رفیعی محمدی، ۱۳۸۴: ۴۱-۴۲) که ذکر تفصیلی هریک از این موارد در این مجال نمی‌گنجد.

۴- موارد پرداخت و میزان تعهدات صندوق تأمین

موارد پرداخت دیه از صندوق در ماده ۲۱ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵ عبارت است از:

نخست، فقدان یا انقضای بیمه‌نامه؛
دوم، بطلان قرارداد بیمه؛
سوم، شناخته نشدن وسیله نقلیه مسبب حادثه؛
چهارم، کسری پوشش بیمه‌نامه ناشی از افزایش مبلغ ریالی دیه؛
پنجم، تعلیق یا لغو پروانه فعالیت شرکت بیمه؛
ششم، صدور حکم توقف یا ورشکستگی بیمه‌گر؛
هفتم، خسارت‌های بدنی خارج از تعهدات قانونی بیمه‌گر.
در مورد میزان تعهدات صندوق نیز باید اشاره کرد که تعهدات صندوق به خسارات بدنی وارده به اشخاص ثالث محدود است. بر اساس مفهوم مخالف این ماده، صندوق نسبت به جبران خسارت مالی و نیز خسارات معنوی تعهدی ندارد و منظور از خسارات بدنی موضوع این ماده، «هر نوع دیه یا ارش ناشی از هر نوع صدمه به بدن مانند شکستگی، نقص و از کارافتادگی عضو اعم از جزئی یا کلی، موقت یا دائم، دیه فوت و هزینه معالجه با رعایت ماده ۳۵ این قانون و به سبب حوادث مشمول بیمه موضوع این قانون» است. بر اساس ماده ۳۵ قانون پیش گفته، هزینه‌های معالجه اشخاص ثالث زیان دیده و راننده مسبب حادثه در صورتی که مشمول قانون دیگری نباشد، حسب مورد بر عهده بیمه‌گر مربوط یا صندوق تأمین خسارت‌های بدنی است. همچنین موارد ذیل از شمول تعهدات صندوق تأمین خارج است: نخست، خسارت وارده به وسیله نقلیه مسبب حادثه و محمولات آن؛ دوم، خسارت مستقیم یا غیر مستقیم ناشی از تشعشعات اتمی و رادیواکتیو؛ سوم، جریمه یا جزای نقدی؛

چهارم، اثبات قصد زیان دیده در ایراد صدمه به خود مانند خودکشی، اسقاط جنین و نظایر آن؛
پنجم، هر نوع خدعه و تبانی نزد مراجع قضایی.

در حقوق ایران، چنانچه زیان دیده نتواند خسارت خود را به طور مستقیم از صندوق دریافت کند، می‌تواند به دادگاه مراجعه کند؛ اعم از این که خسارت به علت فرار یا ناشناخته ماندن عامل تصادف پرداخت نشده باقی بماند یا این که وسیله نقلیه موضوع حادثه فاقد بیمه‌نامه معتبر باشد.

۵- ماهیت حقوقی اقدام صندوق تأمین در جبران خسارت

دارندگان وسایل نقلیه بر اساس ماده ۲ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵ مکلف به بیمه کردن مسئولیت احتمالی خود در مقابل اشخاص ثالث می‌باشند و شرکت‌های بیمه (بیمه‌گر) نیز مکلف به انعقاد قرارداد بیمه با دارندگان وسایل نقلیه مشمول این قانون هستند. نتیجه قرارداد بین بیمه‌گر و بیمه‌گذار که بیمه‌نامه نامیده می‌شود، تعهدی است که بیمه‌گران در مورد جبران خسارت اشخاص ثالث بر پایه قرارداد فوق پیدا می‌کنند.

در قانون بیمه اجباری شخص ثالث مواردی از جبران خسارت وجود دارد که قانون‌گذار تدارک آن را از حیطة تعهدات بیمه‌گر خارج ساخته است، اما

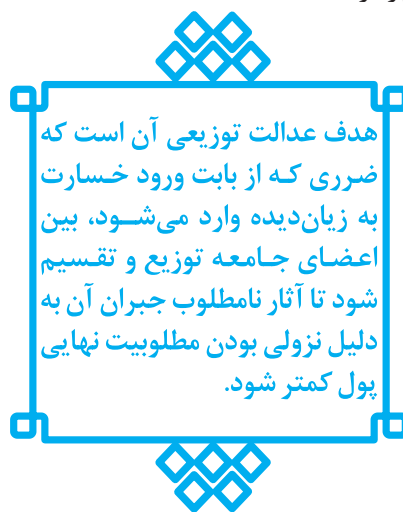
برای این که فلسفه وجودی قانون بیمه مسئولیت دارنده وسیله نقلیه به عنوان حمایت از زیان دیده و جبران خسارت او محفوظ ماند و عامیت قانون فوق از بین نرود، در ماده ۲۱ قانون موصوف، صندوق تأمین خسارت‌های بدنی جانشین بیمه‌گر در جبران خسارت زیان دیده نسبت به موارد عدم تعهد بیمه‌گر در قانون شده است. این نهاد تنها متعهد به جبران خسارت‌های بدنی ناشی از حوادث وسیله نقلیه است و در مواردی خسارت زیان دیده را می‌پردازد که زیان دیده نتواند از مراجع دیگر تأمین خسارت خود را دریافت کند. با این بیان، صندوق خود به صورت بیمه‌گر درآمده و در نهایت خسارت حاصل از صدمات بدنی را جبران می‌کند؛ اما این نوع جبران خسارت از زیان دیده نباید با تعهد بیمه‌گر در بیمه اجباری شخص ثالث یکسان در نظر گرفته شود؛ زیرا عمل صندوق، بیمه‌گری در معنای اصطلاحی آن نیست؛ چرا که بر خلاف رابطه بیمه‌گر و دارنده وسیله نقلیه که بر اساس قرارداد است، صندوق با دارنده اتومبیل رابطه قراردادی ندارد و به همین علت صندوق مشابه حق بیمه‌ای که بیمه‌گر بر اساس قرارداد، از دارنده اتومبیل دریافت می‌کند، از وی اخذ نمی‌کند. دلیل مهم دیگر آن است که صندوق در مواردی حق رجوع به مسئول حادثه یا دارنده وسیله نقلیه را دارد؛ در حالی که در مورد بیمه‌گر چنین نیست و بیمه‌گر پس از پرداخت خسارت حق رجوع به بیمه‌گذار را ندارد. رابطه حقوقی اشخاص ثالث با بیمه‌گر بر پایه قراردادی است که بین بیمه‌گذار و بیمه‌گر منعقد می‌شود؛ اما باید دید که رابطه حقوقی صندوق

البته در عمل نمی‌توان آن‌گونه که از بیمه‌گر انتظار است، از صندوق نیز فوریت پرداخت خسارت را انتظار داشت، زیرا در حالت ناشناخته بودن راننده تحقیقات لازم باید صورت گیرد و پس از ناامیدی از یافتن مسئول حادثه، به صندوق مراجعه کرد؛ اما در صورتی که مسئول حادثه حاضر شود اما بیمه نداشته باشد، باید به صندوق اعلام کرد تا پرداخت فوری صورت گیرد؛ البته این مورد نیز منوط به حسابرسی دقیق، تخصیص اعتبار و نظایر این امور است که زمان متعارفی را در بر می‌گیرد.

در رویه قضایی، پس از گزارش اولیه مأموران، اخذ اظهارات طرفین و مطلعین یا اولیاء دم و وصول نظرات کارشناسی تصادفات، از این مدارک کپی مصدق تهیه و طی نامه‌ای به صندوق اعلام می‌شود. صندوق نیز با تشکیل پرونده برای مصدوم و بر اساس منابع مالی خود، اقدام به پرداخت می‌کند. رویه صندوق آن است که وجه را به طور مستقیم به زیان‌دیده نمی‌دهد؛ بلکه به منظور انعکاس یافتن در پرونده، طی چک یا حواله بانکی به حساب اعلامی از سوی مرجع قضایی واریز می‌شود تا به دستور این مرجع، تحویل زیان‌دیده شود. نکته قابل توجهی که در قانون جدید بیمه اجباری مصوب ۱۳۹۵ ذکر شده، امکان رجوع مستقیم به صندوق تأمین در موارد فوت زیان‌دیده است.

در قانون حوادث رانندگی فرانسه مصوب ۱۹۸۵ میلادی، شیوه مصالحه مطرح شده است. به موجب این قانون، جبران خسارات بر اساس یک قرارداد به عمل می‌آید؛ به این معنا که پس از وقوع خسارت صندوق تضمین خسارت، میزان و شیوه جبران را تعیین و به زیان‌دیده

بپردازند. همچنین مطابق ماده ۳۴ قانون یاد شده، در حوادث رانندگی منجر به خسارت بدنی غیر از فوت، در صورت مطالبه زیان‌دیده، پس از دریافت گزارش کارشناس راهنمایی و رانندگی و یا پلیس راه و یا کمیسیون جلوگیری از سوانح راه‌آهن موضوع تبصره ۲ ماده ۲ قانون دسترسی آزاد به شبکه حمل و نقل ریلی (در خصوص حوادث مربوط به قطارهای شهری و بین‌شهری) و پزشکی قانونی، بیمه‌گر وسیله نقلیه مسبب حادثه و یا صندوق، حسب مورد مکلف‌اند بلافاصله حداقل پنجاه درصد از دیه تقریبی را به اشخاص ثالث زیان‌دیده پرداخت کنند و باقی‌مانده آن را پس از معین شدن میزان قطعی دیه با رعایت مواد ۳۱ و ۳۲ این قانون بپردازند.



دخالت صندوق تأمین در این موارد هرگز وابسته و منوط به رأی دادگاه نیست و به محض ارائه مدارکی شامل گزارش کارشناس راهنمایی و رانندگی و یا پلیس راه و در صورت لزوم گزارش مقامات انتظامی و پزشکی قانونی باید اقدام به پرداخت خسارت کند (خدابخشی، ۱۳۸۸: ۱۸۴).

با اشخاص ثالث زیان‌دیده بر چه مبنایی استوار است (رومیان، ۱۳۹۰). برخی از نویسندگان حقوق بیمه، در توجیه عمل حقوقی صندوق تأمین، تعهد صندوق را بر پایه گونه‌ای ایقاع می‌دانند که به موجب آن، صندوق مکلف به جبران خسارت‌های بدنی همه زیان‌دیدگان از حوادث ناشی از وسایل نقلیه موتوری زمینی است که در موارد مصرح در ماده ۲۱ قانون جدید بیمه اجباری مصوب ۱۳۹۵ موفق نشده‌اند از دیگر مراجع تأمین خسارت دریافت کنند (صالحی، ۱۳۶۷: ۱۸۴/۲). برخی دیگر از حقوق‌دانان تعهد صندوق را نه مبتنی بر ایقاع، بلکه مبتنی بر قانون دانسته و برای اثبات آن، نفقه زوجه یا اقارب را مثال می‌زنند (همان‌جا).

۶- نحوه پرداخت خسارات بدنی توسط صندوق

مطابق قانون جدید بیمه اجباری مصوب ۱۳۹۵، زیان‌دیده در مطالبه خسارت خود از صندوق تأمین می‌تواند به طور مستقیم به صندوق تأمین مراجعه کند یا زیان خود را از طریق دادگاه پیگیری کند. در ادامه به توضیح این دو راه خواهیم پرداخت.

۶-۱- موارد پرداخت به طور مستقیم

به موجب ماده ۳۰ قانون بیمه اجباری مصوب ۱۳۹۵، اشخاص زیان‌دیده حق دارند با ارائه مدارک لازم برای دریافت خسارت به طور مستقیم حسب مورد به شرکت بیمه مربوط یا صندوق تأمین مراجعه کنند. از سوی دیگر به موجب ماده ۳۱ همین قانون، صندوق تأمین و بیمه‌گر حسب مورد مکلف‌اند حداکثر پانزده روز پس از دریافت مدارک مورد نیاز، خسارت را

پیشنهاد می‌دهد. موافقت زیان‌دیده با این پیشنهاد به منزله قبول است و در نتیجه یک قرارداد بین دو طرف منعقد می‌شود که بر مبنای آن صندوق مکلف به پرداخت خسارت خواهد بود (کاتوزیان و جنیدی و غمایی، ۱۳۸۶: ۲۱۰).

۶-۲- موارد پرداخت پس از صدور رأی توسط دادگاه

در حقوق ایران، چنان‌چه زیان‌دیده نتواند خسارت خود را به طور مستقیم از صندوق دریافت کند، می‌تواند به دادگاه مراجعه کند؛ اعم از این‌که خسارت به علت فرار یا ناشناخته ماندن عامل تصادف پرداخت‌نشده باقی بماند یا این‌که وسیله نقلیه موضوع حادثه فاقد بیمه‌نامه معتبر باشد؛ اما در حقوق انگلستان در صورتی‌که موضوع مشمول موافقت‌نامه اول (راننده مقصر وسیله نقلیه خود را بیمه نکرده باشد) باشد، خواهان باید علیه عامل زیان دعوای جبران خسارت طرح کند که در این صورت بر اساس موافقت‌نامه مذکور، لازم است شروع رسیدگی و دادرسی به اطلاع دفتر بیمه‌گران وسایل نقلیه موتوری برسد و این وظیفه بر عهده

خواهان است که فرم تقاضا را پر کرده و چهارده روز پیش از شروع دادرسی به اطلاع این دفتر برساند. پس از اتمام رسیدگی، چنان‌چه حکم به محکومیت راننده متخلف صادر شود و ظرف مدت هفت روز پس از قطعیت، حکم به اجرا درنیاید، این نهاد خسارت را پرداخت خواهد کرد (بند ۱ ماده ۵ موافقت‌نامه مصوب ۱۹۹۹). در حقوق فرانسه نیز چنان‌چه زیان‌دیده نخواهد از طریق مصالحه خسارت خود را دریافت کند، می‌تواند به دادگاه مراجعه کند (همان‌جا).

یکی دیگر از مواردی که صندوق تأمین خسارت‌های بدنی مکلف به پرداخت است مابه‌التفاوت دیه زن در کلیه جنایات علیه اوست. رأی وحدت رویه شماره ۷۷۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور مصوب ۱۳۹۸/۲/۳۱ در این خصوص اعلام داشته است: «با عنایت به مفاد ماده ۲۸۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در نحوه تقسیم‌بندی جنایات علیه نفس یا عضو یا منفعت و عمومیت مقررات تبصره ذیل ماده ۵۵۱ این قانون، نظر به این‌که مکلف شدن صندوق تأمین خسارت‌های

بدنی به پرداخت معادل تفاوت دیه اناث تا سقف دیه ذکور امتنانی است، لذا در کلیه جنایات علیه زنان، اعم از نفس یا اعضا، مابه‌التفاوت دیه مربوط به آنان، باید از محل صندوق مذکور پرداخت شود و بر این اساس آراء دادگاه‌های تجدیدنظر استان‌های لرستان و گلستان در حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی به استناد قسمت اخیر ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم

از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است». رأی وحدت رویه مذکور تفسیر تبصره ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و برای حل تعارض اختلافاتی اصدار گردیده که معتقد بودند پرداخت مابه‌التفاوت دیه زن توسط صندوق تأمین خسارت‌های بدنی تنها در خصوص قتل جریان دارد و جنایات دیگر را شامل نمی‌شود که بر اساس این رأی در کلیه جنایات علیه زن صندوق مکلف به پرداخت مابه‌التفاوت دیه است.

ادامه دارد ...

پی‌نوشت‌ها:

- ۶- رفیعی محمدی، ناصر، «پژوهشی در فرهنگ و ارزش بیت‌المال»، فرهنگ چهار، شماره‌های ۴۱ و ۴۲، ۱۳۸۴.
- ۷- رومیان، محمدجواد، نقش دولت و بیت‌المال در جبران خسارت بدنی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، ۱۳۹۰.
- ۸- صفایی، حسین و قاسم‌زاده، مرتضی، حقوق مدنی، اشخاص و محجورین، تهران: سمت، ۱۳۷۸.
- ۹- علی‌آبادی، ایرج، صندوق تأمین خسارت‌های بدنی، فصل‌نامه بیمه مرکزی، شماره ۴، ۱۳۶۶.
- ۱۰- کاتوزیان، امیرناصر و جنیدی، لعیا و غمایی، محمد، مسئولیت مدنی ناشی از حوادث رانندگی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ ۱، ۱۳۸۶.
- ۱۱- محتشم دولتشاهی، طهماسب، مبانی علم اقتصاد، خجسته، چاپ ۷، ۱۳۷۳.
- ۱۲- محمود صالحی، جان علی، فرهنگ اصطلاحات بیمه و بازرگانی، تهران: انتشارات بیمه مرکزی ایران، ۱۳۶۷.
- ۱۳- مصطفوی، سید کاظم، مئه فائده فقهیه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۴۱۷ هـ. ق.

- 1- Allocative Approach (Fletcher, 1983: 258).
- 2- Coleman. J. and Shopir. S. Jurisprudence, Oxford, 2002: 581.

۳- قصص، ۸۳.

فهرست منابع

- ۱- ادینی، حسن و اسلامی فارسانی، علی، «صندوق تأمین خسارت‌های بدنی، ترسیم وضع موجود و چشم‌انداز آینده»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۶۶.
- ۲- حاج سید جواد، احمد صدر و خرمشاهی، بهاء‌الدین و فانی، کامران، دایره‌المعارف تشیع، تهران: انتشارات شهید سعید محبی، ۱۳۷۵.
- ۳- خدابخشی، عبدالله، بیمه و حقوق مسئولیت مدنی، روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۸.
- ۴- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، به کوشش: ستوده، غلامرضا و مهر کیف، ایرج و سلطانی، اکرم، جلد ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- ۵- دوزدوزانی، خدیجه، مبانی ساختار و عملکرد صندوق تأمین خسارت‌های بدنی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علم و فرهنگ، ۱۳۹۰.



جایگاه توبه در حدود و تعزیرات



سید هاشم هاشمی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

هدف از مجازات مجرم، زجر و تعذیب آن و مجرد تشفی خاطر اولیای دم و مانند این امور نیست؛ بلکه غرض، تأدیب و اصلاح مجرم و حفظ حیات مردم از شرور و مفساد اجتماعی است. قانون‌گذار ایران در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، توبه را از عوامل سقوط و تخفیف در مجازات ذکر کرده است. تحقق توبه در شرایط خاص مورد نظر قانون‌گذار است، چرا که با حصول توبه مجرم، اصلاح وی که غرض از اجرای مجازات است تکویناً محقق شده و لذا اعمال کیفر منتفی می‌شود. از ابهامات موجود تفاوت توبه در جرایم حدی و تعزیری است که یکی از این تفاوت‌ها، عدم وجود موعد توبه در جرایم تعزیری و به عکس آن، تعیین مهلت توبه در جرایم حدی است. از نتایج این تفاوت، آثار توبه از جرم حدی در فرایند دادرسی در کلیه مراحل آن است که حدود اختیارات مقام قضایی را نیز مطرح می‌سازد. جایگاه توبه در سقوط مسئولیت کیفری و چگونگی آن در حدود و تعزیرات، ابهامی است که در این تحقیق به دنبال رفع آن خواهیم بود.

واژگان کلیدی: توبه، حدود، تعزیرات، سقوط مجازات، علل رافع مسئولیت کیفری

درآمد

در این تحقیق با هدف تحلیل توبه، کوشش خواهد شد تا آثار توبه در حقوق ایران بررسی گردد. با توجه به نقش مهم توبه در سقوط مجازات‌ها و ابهامات و نارسایی‌های مطالعاتی و تحقیقاتی در این زمینه، حاصل این تحقیق برای دادگاه‌ها، وکلا، قضات، حقوق دانان و مراجعه کنندگان به دادگاه‌ها واجد فایده عملی و کاربردی خواهد بود؛ اما مهم‌ترین پرسش‌هایی که در پی یافتن پاسخ آن‌ها در این تحقیق هستیم عبارت‌اند از: ۱- شرایط تحقق توبه کدام است؟ ۲- توبه به عنوان رافع مسئولیت کیفری، شامل چه جرایمی می‌شود؟ ۳- توبه چه تأثیری بر هر یک از جرایم حدی و تعزیری دارد؟

«توبه» به معنای «بازگشت و رجوع» است و برخی قید «از گناه» را نیز به تعریف مذکور افزوده‌اند (جوادی و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۳۰/۵). در تعریف اصطلاحی، توبه را «پشیمانی بر گناه و به خاطر گناه بودن آن» دانسته‌اند (جبعی عاملی، ۱۴۱۵: ۴۵۸). گروهی دیگر، توبه را «بازگشت به خدا و پشیمان بودن از گناه و عزم بر عدم عود به معصیت» معنا کرده و گفته‌اند: «توبه عبارت است از پشیمانی نسبت به گناهانی که فرد در گذشته مرتکب شده، همراه با عزم بر ترک آن در آینده» (بجنوردی، ۱۳۷۷: ۳۲۶). نکته مهمی که نباید از آن غفلت کرد، این است که ترک گناه باید به خاطر قبح گناه و پشیمانی از معصیت خداوند باشد و در غیر این صورت، توبه‌ای محقق نمی‌شود (حلی، ۱۴۱۹: ۵۶۷؛ مرعشی، ۱۳۷۹: ۱۰۷/۲).

توبه از مفاهیمی است که از فقه اسلامی به حقوق وارد شده است و لذا حقوق دانان صرفاً به تطبیق این نهاد با سیستم حقوق جزای وضعی پرداخته و در تعریف و آثار، متأثر از کلام فقها می‌باشند. توبه

را «ندامت از گناه» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۱/۲) و بازگشت از گناه و پشیمان شدن از نافرمانی خدا (گلدوزیان، ۱۳۸۵: ۱۴۹) معنا کرده‌اند.

انسان با هر گناهی که انجام می‌دهد، ضد ارزشی را مرتکب گردیده که باعث افول او از مقام انسانیت می‌شود. در جامعه نیز به انسان خلافکار به خاطر ضعف نفسش اعتمادی نیست و این به معنای بی‌ارزش شدن وی در میان دیگر انسان‌ها می‌باشد؛ ولی اگر چنین فردی، نسبت به اعمال قبیح خویش نادم و پشیمان گردد، برای او یک ارزش محسوب شده و باعث صعود او به قله رفیع انسانیت می‌شود. همان‌گونه که در قرآن کریم آمده است: «فإن یتوبوا بک خیراً لهم»^(۱).

حضرت علی علیه‌السلام در فضایل توبه می‌فرماید: «همانا خداوند استغفار و آمرزش خواستن را وسیله دایمی فرو ریختن روزی و موجب رحمت بر آفریدگان قرار داد». هم‌چنین از آن حضرت آمده است: «دو چیز در زمین، مایه امان از عذاب خدا بود که یکی از آن دو برداشته شد. پس دیگری را دریابید و به آن چنگ زنید؛ اما امانی که برداشته شد، رسول خدا (ص) بود و امان باقی‌مانده، استغفار کردن است»^(۲) که خدای بزرگ به رسول اکرم (ص) فرمود: «و ما کان الله لیُعَذِّبَهُمْ و انت فیهم و ما کان الله مُعَذِّبَهُمْ و هم یتستغفرون»^(۳).

بر طبق فرمایش امام سجاد علیه‌السلام در صحیفه سجادیه: «اللهم ان یکن الندم توبه الیک فانا اندم النادمین»^(۴) حقیقت توبه در مقام نفسانی، ندم و پشیمانی فاعل از معصیت صادره از جانب اوست؛ گرچه نفس توبه یک امر باطنی و قلبی است و در مقام ثبوت نیاز به لفظ نمی‌باشد، اما رسیدن به این معنی، مستلزم اعتراف به لسان و انشاء کلام استغفار در مرحله اثبات است (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۶: ۴۷/۱-۴۸).

در این نوشتار ضمن بررسی شرایط تحقق توبه و قلمرو شمول آن، تأثیر توبه در هر یک از جرایم مستوجب حد و تعزیر تبیین می‌شود.

۱- توبه در حدود

«حد» در لغت به معنای «فاصله، حائل، فارق بین اشیاء، نهایت هر چیزی و منع می‌باشد» (ابن منظور، ۱۳۱۲: ۶/۸)؛ اما در اصطلاح شرعی «حد» مجازاتی مقدر و معلوم است که از سوی شارع برای فرد مجرم و گناهکار در ارتکاب پاره‌ای از معاصی خاص تشریع شده است؛ بنابراین امام و حاکم حق تجاوز از آن را ندارند (همان: ۷).

جرایم مستوجب حد گاه حق‌الله محض و بعضاً حق‌الله توأم با حق‌الناس هستند؛ بنابراین تأثیر توبه را در این دو دسته از حدود به تفکیک بیان می‌کنیم.

۱-۱- توبه در جرایم حدی حق‌الله محض

جرایم مربوط به عنوان فوق عبارت‌اند از زنا، لواط، مساحقه، قوادی شرب خمر و سب النبی که در این قسمت صرفاً به زنا و لواط می‌پردازیم.

۱-۱-۱- توبه مرتکب زنا

«شیخ طوسی» ظهور توبه پیش از اثبات زنا را مسقط حد می‌داند و می‌فرماید: «من زنا و تاب قبل قیام البینه علیه بذلک، درات التوبه عنه الحد» (طوسی، ۱۴۰۰: ۶۹۴). شهید ثانی نیز، توبه پیش از قیام بینه را دلیل بر سقوط مجازات می‌داند و بر دیدگاه خود چنین استدلال می‌کند: «به درستی که توبه عقوبت در آخرت را ساقط می‌کند؛ چرا که اصل توبه عندالله است و می‌دانیم که عقوبت آخرت اصل و مهم‌تر از کیفر و مجازات دنیوی است؛ بنابراین سقوط کیفر دنیوی اولی است» (جبعی عاملی، ۱۴۱۳: ۳۸۵). روایتی از امام باقر یا امام صادق علیه‌السلام نیز

مؤید این دیدگاه است. «از امام باقر یا امام صادق علیه السلام در مورد فردی که مرتکب زنا، شرب خمر یا سرقت شده، اما کسی بر آن آگاهی نیافته و مورد تعقیب قرار نگرفته است، سؤال شد حضرت پاسخ دادند: هنگامی که چنین فردی اصلاح شود و عمل پسندیده انجام دهد، دیگر حدی بر او اقامه نمی‌شود».

قانون‌گذار ایران نیز به تبعیت از فقه، در ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در خصوص توبه پیش از اثبات زنا، مقرر داشته است: «در جرایم موجب حد به استثنای قذف و محاربه هرگاه متهم قبل از اثبات جرم، توبه کند و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، حد از او ساقط می‌گردد...».

در مورد توبه بعد از اثبات زنا، مشهور فقها قائل به عدم سقوط حد هستند. در «مختلف الشیعه» آمده است: «اگر زنی بعد از شهادت شهود توبه کند، حد بر او لازم می‌شود و امام حق عفو ندارد» (حلی، ۱۴۱۹: ۱۴۶/۹). در این مورد «صاحب جواهر» نیز می‌نویسد: «اگر مرتکب زنا بعد از قیام بینه توبه نماید، حد از وی ساقط نمی‌گردد. رجم باشد یا جلد» (نجفی، ۱۳۶۲: ۳۰۸/۴۱). «شهید ثانی» نیز ضمن پذیرش مبنای مشهور، دلیل این قول را چنین بیان می‌نماید: «با قیام بینه، حد بر زانی یا زانیه ثابت می‌شود» (جبعی عاملی، ۱۴۱۳: ۳۵۹/۱۴)؛ بنابراین پس از اثبات جرم، اصل ثبوت حد است و مادام که دلیل و قوی‌تری نیامده، اصل ثبوت حد به قوت خود باقی است. با توبه بعد از قیام بینه دچار شک می‌شویم که آیا چنین توبه‌ای حد را ساقط می‌کند یا خیر. در اینجا دو رکن اساسی استصحاب یعنی یقین سابق (ثبوت حد) و شک لاحق (سقوط حد با توبه مجرم بعد از قیام بینه) محرز است؛ بنابراین استمرار ثبوت حد استصحاب

می‌شود و حد به قوت خود باقی است؛ اما «شیخ مفید» در رابطه با توبه بعد از قیام بینه، قائل به تخییر امام هستند؛ اما «شهید ثانی» معتقد است: «دیدگاه مشهور فقها همان عدم سقوط حد است» (جبعی عاملی، ۱۴۱۳: ۳۵۹/۱۴).

قانون‌گذار ایران به تبعیت از فقه، در ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی، توبه زناکار پس از اثبات جرم را جز در موردی که جرم به وسیله اقرار ثابت شده باشد نپذیرفته است.

بنا بر فرمایش مرحوم «شیخ طوسی» در «النهایه»، اگر زانی یا زانیه پس از اقرار به جرم خود نزد امام یا حاکم توبه کند، امام مخیر در عفو یا اقامه حد و اجرای مجازات چنین جرمی است (طوسی، ۱۴۰۰: ۶۹۶).

«قاضی ابن سراج» (طرابلسی، ۱۴۰۶: ۵۲۱) نیز در این مسئله از شیخ تبعیت کرده است.

در خصوص تأثیر توبه در هر دو مجازات جلد و رجم گفته شده است که این دو مجازات در مقتضی سقوط (توبه) مشترک هستند و توبه مسقط اشد میان دو عقوبت یعنی رجم است؛ بنابراین به طریق اولی مجازات خفیف‌تر یعنی «جلد» را هم ساقط خواهد کرد.

ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در خصوص توبه بعد از اقرار به زنا، بیان می‌دارد: «... اگر جرایم فوق (حدود) غیر از قذف با اقرار ثابت شده باشد، در صورت توبه مرتکب حتی پس از اثبات جرم، دادگاه می‌تواند عفو مجرم را توسط رئیس قوه قضاییه از مقام رهبری درخواست نماید».

بر این ماده ابهام و ایرادهایی وارد است که به بیان آن‌ها می‌پردازیم.

نخست، اگر قاضی دادگاه تقاضای عفو متهم را کند و در نتیجه حد ساقط شود، آیا متهم استحقاق تعزیر را دارد؟

دوم، از ویژگی‌های قانون تنجز و قطعیت آن می‌باشد، این که مقنن در خصوص مورد تعیین تکلیف نکند و آن را به سلیقه اشخاص واگذار کند، خلاف اصول است. قید کلمه «می‌تواند» در این ماده حالت تخییر دارد و در این صورت ممکن است با اظهار ندامت مجرم در محضر حاکمی توبه او محرز شود و به جهت صفات اخلاقی و احساسات تند قاضی دیگر، مراتب توبه نادیده گرفته شود؛ در حالی که اگر این ندامت به عرض ولی امر رسانده می‌شد، مجرم حیات دوباره می‌یافت.

سوم، با توجه به این که عفو مجرم در اختیار ولی امر است، قرار دادن تقاضای عفو در اختیار قاضی، محل ایراد است. مناسب است که مجرم پس از توبه بتواند مستقیماً یا از طریق قاضی صادر کننده حکم از ولی امر درخواست عفو کند.

بنا بر مراتب مذکور، این ماده فقط می‌تواند یک پیام داشته باشد و آن هم ارائه طریق برای این که چگونه این ندامت به استحضار ولی امر برسد (بازگیر، ۱۳۷۸: ۳۰).

۱-۲- توبه مرتکب لواط

مشهور فقها در رابطه با توبه مرتکب جرم لواط قائل اند که:

نخست، اگر لائط قبل از قیام بینه توبه نماید، حد ساقط می‌شود؛

دوم، اگر توبه لائط بعد از قیام بینه محقق شود، موجب سقوط حد نیست و بر امام اقامه حد واجب است؛

سوم، توبه لائط پس از اقرار موجب تخییر امام در عفو یا اجرای حد می‌شود (طوسی، ۱۴۰۰: ۷۰۵).

شیخ مفید معتقد است که «اگر توبه پس از قیام بینه باشد، حاکم در عفو دو طرف لواط یا اجرای حد حسب رعایت مصلحت مختار است. ابوالصلاح حلبی نیز قائل به تفصیل دیگری است؛ اگر دو طرف یا یک طرف لواط پیش از قیام بینه یا اقرار توبه

کنند و صلاح عمل نشان دهند، حد از تائب ساقط می‌شود و اگر پس از اقرار یا بینه توبه کنند، امام علیه السلام در عفو یا استیفای حد مخیر است و چنین حقی برای غیر امام علیه السلام وجود ندارد» (حلبی، ۱۴۰۳: ۶۸/۲۳).

در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، حکم توبه از جرم زنا و توبه از جرم لواط مشابه است و ماده ۱۱۴ این قانون در خصوص توبه پیش از اثبات لواط مقرر داشته است: «در جرایم موجب حد به استثنای قذف و محاربه هرگاه متهم قبل از اثبات جرم، توبه کند و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، حد از او ساقط می‌گردد...» و در خصوص توبه پس از اثبات لواط، همین ماده، توبه لائط پس از اثبات جرم را جز در موردی که جرم به وسیله اقرار ثابت شده باشد، نپذیرفته است. ماده ۱۱۴ در خصوص توبه پس از اقرار به لواط بیان می‌دارد: «... اگر جرایم فوق (حدود) غیر از قذف با اقرار ثابت شده باشد، در صورت توبه مرتکب حتی پس از اثبات جرم، دادگاه می‌تواند عفو مجرم را توسط رئیس قوه قضاییه از مقام رهبری درخواست نماید».

در خصوص توبه در جرایم زنا و لواط به عنف یا اکراه و یا همراه با اغفال بزه‌دیده، تبصره ۲ ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «در زنا و لواط هرگاه جرم به عنف، اکراه و یا با اغفال بزه‌دیده انجام گیرد، مرتکب در صورت توبه و سقوط مجازات به شرح مندرج در این ماده به حبس یا شلاق تعزیری درجه شش یا هر دو آن‌ها محکوم می‌شود».

همچنان که پیش از این نیز بیان شد، پذیرش توبه در چنین جرایمی با مبنای تفکیک و پذیرش توبه (حق‌الناس یا حق‌الله بودن جرم) در تعارض آشکار است؛ زیرا این جرایم به دلیل عنف یا اکراه و...

وجهه حق‌الناسی نیز به خود می‌گیرد و محکوم کردن مرتکب زنا یا لواط به عنف، به مجازات حبس یا شلاق تعزیری درجه شش با این مبنا سازگاری ندارد؛ هرچند قابل پیش‌بینی است که در عمل محاکم کیفری از پذیرش توبه چنین افرادی استقبال نخواهند کرد، اما دادن شکل قانونی به این موضوع بدون آن‌که جلب رضایت بزه‌دیده شرط اصلی قبول توبه مرتکب باشد، ایراد اساسی به حساب می‌آید.



ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در خصوص توبه بعد از اقرار به زنا، بیان می‌دارد: «... اگر جرایم فوق (حدود) غیر از قذف با اقرار ثابت شده باشد، در صورت توبه مرتکب حتی پس از اثبات جرم، دادگاه می‌تواند عفو مجرم را توسط رئیس قوه قضاییه از مقام رهبری درخواست نماید».



۱-۲- توبه در جرایم حدی مربوط به حقوق‌الله توأم با حق‌الناس

به موجب ماده ۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲: «سقوط دعوی عمومی موجب سقوط دعوی خصوصی نیست. هرگاه تعقیب امر کیفری به جهتی از جهات قانونی موقوف یا منتهی به صدور قرار منع تعقیب یا حکم برائت شود، دادگاه کیفری مکلف است در صورتی که دعوی خصوصی در آن دادگاه مطرح شده باشد، مبادرت به رسیدگی و صدور رأی نماید»؛ بنابراین در حالی که اصولاً با توبه متهم و احراز آن و صدور قرار موقوفی تعقیب از سوی دادسرا پرونده بسته می‌شود، چنان‌چه در آن مورد دعوی خصوصی نیز

مطرح باشد، دادگاه کیفری مکلف است مبادرت به رسیدگی و صدور رأی نماید؛ لذا با صدور قرار موقوفی تعقیب از سوی دادسرا در موارد احراز توبه متهم و لحاظ سایر شرایط قانونی، پرونده باید به دادگاه ارسال تا در خصوص جنبه خصوصی جرم اتخاذ تصمیم شود.

۱-۲-۱- تأثیر توبه بر کیفر قاذف

خداوند در آیه چهارم سوره مبارکه نور، قذف را موجب فسق قاذف و عدم قبول شهادت او دانسته و مجازات هشتاد ضربه تازیانه را برای او مقرر می‌دارد؛ اما در آیه پنجم، مسئله توبه او را بیان می‌کند. گفته شده است که توبه قاذف سبب سقوط حد نخواهد شد؛ چرا که در قذف جنبه حق‌الناسی بر حق‌الله غلبه دارد و سقوط مجازات قاذف تائب در صورت گذشت مقذوف محقق می‌شود (زحیلی، ۱۴۰۹: ۵۲۵/۷)؛ هم‌چنین معتقدند که چنان‌چه توبه قاذف به طریق مذکور محقق گردد، علاوه بر رفع فسق و قبول شهادت قاذف تائب، اگر در مرحله پیش از اثبات جرم صورت گیرد، موجب سقوط حد نیز می‌شود؛ چرا که «واو» در «ولا تقبلوا لهم شهاده ابدًا و اولئک هم الفاسقون»، واو عطف بوده و عدم دلالت استثنای مذکور در آیه پنجم بر سقوط حد، نیاز به قرینه در کلام دارد، در حالی که چنین قرینه‌ای ذکر نشده است.

قانون مجازات اسلامی در خصوص توبه قاذف سخت‌گیری کرده و آن را حتی در صورت رضایت شاکی موجب سقوط یا تخفیف مجازات ندانسته است. به موجب این قانون توبه محارب و زناکار و لائط به عنف تحت شرایطی پذیرفته است؛ اما توبه قاذف به هیچ وجه مورد پذیرش قرار نگرفته است. مواد ۱۱۴ و ۱۱۶ این قانون به عدم پذیرش توبه قاذف تصریح کرده است.

۱-۲-۲- تأثیر توبه بر کیفر محارب

خداوند در آیه سی و چهارم سوره مائده، پس از تبیین محاربه و مجازات محارب، استثنایی را ذکر می‌کند. «ان الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم» و به این وسیله محاربانی را که پیش از تسلط و غلبه بر آن‌ها توبه کنند، از مجازات‌های مذکور در آیه مبری کرده است.

در رابطه با توبه محارب گفته شده است که اگر محارب از اقتدار یافتن بر وی توبه کند حد از او ساقط می‌شود و در این مسئله بین محاربه و دیگر جرایم منجر به حد، تفاوتی وجود ندارد (نجفی، بی‌تا: ۵۸۱/۴۱).

دلیل این قول، صراحت آیه قرآن و روایاتی همچون مرسله داوود طائی است. ضمن این روایت از امام صادق علیه‌السلام در رابطه با کیفیت مجازات محارب سؤال شد که ایشان رعایت تناسب کیفر با جرم محارب را مطرح کرده و فرمودند: «اگر محارب فرار کند و بعداً او را دستگیر کنند، حد قطع من خلاف بر او اجرا می‌گردد. مگر این‌که پیش از دستگیری توبه کند. سپس اگر توبه کرد حد قطع از او ساقط می‌شود؛ اما اگر بعد از ظفر و غلبه بر او توبه نمود، هیچ یک از حد و قصاص از او ساقط نمی‌شود» (حرعاملی، ۱۴۱۴: ۵۸۱/۱۸)؛ بنابراین اگر محارب پیش از دستگیری توبه کند، باید آن‌چه از حقوق الناس در طی محاربه تضییع گردیده استیفا شود؛ یعنی چنان‌چه محارب شخصی را به قتل رسانده، اگر ولی دم او را عفو ننماید، از باب قصاص کشته می‌شود؛ اما چنان‌چه او را عفو کند، نمی‌توان او را از باب حد مجازات کرد. چون حد محاربه به واسطه توبه ساقط شده است و یا اگر مالی را دزدیده باشد، چنان‌چه توبه کند و مال را به صاحبش برگرداند، دیگر به عنوان حد محاربه مجازات نخواهد شد؛ اما در صورت توبه بعد از دستگیری، چنان‌چه شخصی را به

قتل رسانده باشد، مجازات قتل به عنوان حد محاربه بر او اجرا می‌گردد؛ بنابراین در این صورت قصاص منتفی است و چنان‌چه ولی دم محارب را عفو کند، قتل از او ساقط نخواهد شد؛ چرا که اجرای حد محاربه بر او حتمی است. شاید عدم پذیرش توبه بعد از دستگیری محارب، به دلیل غیر واقعی بودن توبه محارب و فرار از مجازات باشد (نجفی، ۱۳۶۲: ۱۲۴/۴۱). ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی توبه محارب در صورتی که با اقرار ثابت شده باشد را از موجبات درخواست عفو از مقام رهبری مقرر کرده است. هم‌چنین به موجب تبصره ۱ همین ماده: «توبه محارب قبل از دستگیری یا تسلط بر او موجب سقوط حد است».

۲- توبه در تعزیرات

قانون‌گذار ایران علاوه بر این‌که در کتاب تعزیرات مصوب ۱۳۷۵ موادی را به توبه در برخی از جرایم تعزیری اختصاص داده است، در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در کنار توبه در حدود، به توبه در تعزیرات نیز پرداخته و مقررات کلی‌ای را برای تمامی جرایم تعزیری در نظر گرفته است.

به موجب ماده ۱۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: «در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت، چنان‌چه مرتکب توبه نماید و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، مجازات ساقط می‌شود. در سایر جرایم موجب تعزیر دادگاه می‌تواند مقررات راجع به تخفیف مجازات را اعمال نماید». نکات مهم مذکور در قانون سال ۱۳۹۲ پیرامون توبه در تعزیرات به شرح زیر است:

۱- در خصوص سقوط مجازات‌های تعزیری با توبه، بر خلاف آن‌که قانون‌گذار زمان مشخصی را برای توبه در حدود مقرر کرده، در خصوص جرایم تعزیری، زمان

مشخصی برای توبه مرتکب جرم تعزیری تعیین نشده است.

۲- با وجود این‌که جرایم حدی اهمیت بیشتری از جرایم تعزیری دارند، اما قانون‌گذار در مورد توبه از جرم تعزیری مقررات سخت‌گیرانه‌تری وضع کرده و توبه کسانی که مرتکب تکرار جرایم تعزیری شوند را غیر قابل استماع دانسته است. به موجب تبصره ماده ۱۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: «مقررات راجع به توبه درباره کسانی که مقررات تکرار جرایم تعزیری در مورد آن‌ها اعمال می‌شود، جاری نمی‌گردد». از این عبارت استنباط می‌شود که در جرایم حدی تکرار جرم مانع از قبول توبه نیست؛ هر چند که در تکرار جرم حدی ندامت و پشیمانی مرتکب متزلزل است.

۳- به موجب ماده ۱۱۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: «... چنان‌چه پس از اعمال مقررات راجع به توبه ثابت شود که مرتکب تظاهر به توبه کرده است، سقوط مجازات و تخفیفات در نظر گرفته شده ملغی و مجازات اجرا می‌گردد. در این مورد چنان‌چه مجازات از نوع تعزیر باشد مرتکب به حداکثر مجازات تعزیری محکوم می‌شود». طبق این ماده، در صورت اثبات تظاهر به توبه پس از سقوط یا تخفیف مجازات تعزیری، مرتکب به حداکثر مجازات تعزیری محکوم می‌شود.

۴- در جرایم تعزیری درجه‌های شش، هفت و هشت، چنان‌چه مرتکب توبه کند و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، مجازات او ساقط می‌شود. در سایر جرایم موجب تعزیر، دادگاه می‌تواند مقررات راجع به تخفیف را اعمال کند. این تفکیک نیز فاقد توجیه است؛ زیرا وقتی مجازات یک جرم حدی مانند لواط با توبه ساقط می‌شود، به طریق اولی مجازات یک جرم تعزیری نیز باید با احراز توبه ساقط

شود، در حالی که قانون‌گذار در جرایم تعزیری درجه‌های یک تا پنج، بدون توجه به حق‌الله یا حق‌الناس بودن جرم، توبه را موجب تخفیف مجازات، آن هم به تشخیص و اختیار دادگاه می‌داند؛ هم‌چنین بر اثر این تفکیک نادرست و در حالی که با توبه متهم و احراز آن حتی در مرحله دادسرا نیازی به ادامه دادرسی نیست و با صدور قرار موقوفی تعقیب از سوی دادسرا پرونده بسته می‌شود، چنان‌چه متهم در جرایم تعزیری درجه‌های یک تا پنج در مرحله دادسرا توبه کند و ندامت و اصلاح او نیز محرز شود، از آنجا که فقط دادگاه می‌تواند در مجازات وی تخفیف دهد، قرار موقوفی تعقیب صادر نمی‌شود؛ بلکه باید دادگاه در این خصوص تصمیم‌گیری کرده و در صورت صلاحدید قضایی، مجازات تخفیف یابد.

۵- ظاهراً منظور از تعزیرات در قانون جدید مجازات اسلامی، تعزیرات حکومتی (مجازات‌های بازدارنده)، تعزیرات شرعی غیر منصوص و تعزیرات منصوص است. قانون‌گذار حکم توبه را در خصوص تعزیرات حکومتی و تعزیرات شرعی غیر منصوص یکسان فرض کرده است و ظاهراً منظور از تبصره ۲ ماده ۱۱۵ و عبارت «اتلاق مقررات این ماده... شامل تعزیرات منصوص شرعی نمی‌شود» این است که در تعزیرات منصوص شرعی، توبه موجب سقوط مجازات می‌شود نه تخفیف آن؛ در باب توبه در جرایم تعزیری، این پرسش مطرح است که آیا ماده ۱۱۵ قانون مجازات اسلامی در سقوط مجازات تعزیری به واسطه توبه شامل جرایم قابل گذشت هم می‌شود؟ یعنی در این جرایم چنان‌چه شاکی بر شکایت خود باقی باشد، آیا مجازات با توبه اسقاط می‌شود؟ در پاسخ به نظر می‌رسد، با توجه به اطلاق ماده ۱۱۵ قانون یاد شده، مقررات این

ماده شامل کلیه جرایم تعزیری درجه‌های شش، هفت و هشت، اعم از قابل گذشت و غیر قابل گذشت است. هم‌چنین مقررات مربوط به توبه در مرحله اجرای حکم نیز قابل اعمال است. حکم عام قانون‌گذار در خصوص تأثیر توبه بر سقوط یا تخفیف مجازات جرایم تعزیری شامل مواد قانونی راجع به توبه مندرج در قسمت کتاب پنجم قانون مجازات مصوب ۱۳۷۵ نخواهد بود. کتاب پنجم از قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ به تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده اختصاص دارد و ضمن بیست و نه فصل مصادیق جرایم و مجازات‌های تعزیری تبیین شده است. مواد ۵۱۲ و ۵۲۱ این قانون ناظر بر جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، به توبه مرتکب اشاره دارد. لذا جهت شرح مواد مذکور، بحث را در دو عنوان «توبه در جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی» و «توبه در جرایم علیه آسایش عمومی» پیش می‌گیریم.

۲-۱- توبه در جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی

موضوع امنیت داخلی و خارجی برای همه کشورها دارای اهمیت خاص بوده و حکومت‌ها جهت حفظ استقلال و تمامیت ارضی خود، مقررات سخت‌گیرانه‌ای در مورد جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی مقرر کرده‌اند؛ چنان‌که در کشور ما نیز قلمرو مقررات مترتب بر آن از مرزهای کشور نیز فراتر رفته است (ولیدی، ۱۳۷۳: ۸/۳). مواد ۵۰۸^(۵) و ۵۰۹^(۶) و ۵۱۲^(۷) قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ ناظر به جرایم تعزیری است.

با توجه به این‌که این تبصره ماده ۵۱۲ فقط مربوط به همین ماده است؛ اما در آن به مواد ۵۰۸ و ۵۰۹ نیز اشاره گردیده است؛ از طرفی با عنایت به اهمیتی که توبه دارد، شایسته بود قانون‌گذار برای بهتر

روشن شدن پیام این ماده، پس از کلمه «مشمول» حکم «مجازات» را می‌آورد؛ چرا که صریحاً گویای این مطلب می‌شد که شخص متهم پس از توبه از شمول مجازات این مواد خارج شود.

چه تفاوتی بین مواد ۵۱۲ و ۵۰۸ با مواد ۵۱۱ و ۵۱۰ وجود دارد که سبب شده است توبه در مواد ۵۱۲ و ۵۰۸ پیش‌بینی شود؛ اما در دو ماده دیگر مورد نظر قرار نگیرد؟ ایراد دیگر این‌که، در تبصره مذکور عبارت «قبل از دستیابی» ایجاد ابهام می‌کند که آیا منظور همان قبل از دستگیری است یا مرحله دیگری است؟ در پاسخ به این ابهام گفته شده است: «در هر صورت توبه باید قبل از دستیابی نظام انجام گرفته باشد و به نظر می‌رسد که «دستیابی» یک مرحله در قبل از دستگیری است؛ بنابراین به محض دست یافتن نظام به مرتکب، توبه او دیگر مؤثر نخواهد بود. هر چند توبه قبل از دستگیری عملی انجام شده باشد. برای مثال توبه کسی که در هواپیما در حال ورود ناشناس به فضا و خاک ایران صورت می‌گیرد؛ در حالی که مأمورین امنیتی با شناسایی قبلی وی جهت دستگیر کردن او در فرودگاه حاضر شده‌اند؛ یا کسی که پس از محاصره خانه تیمی توبه می‌کند نمی‌تواند پذیرفته شود؛ زیرا به رغم محقق نشدن دستگیری، فرد مرتکب در دسترس نظام قرار گرفته است. البته چه بسا قاضی همین توبه صادقانه را نیز بنا به تشخیص خود از زمره کیفیات مخففه محسوب کند» (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۵: ۱۲۶)؛ بنابراین از مجازات در مواد بیان شده می‌توان نتیجه گرفت، به رغم این‌که تخفیف یا معافیت از مجازات در جرایم امنیتی ناشی از سنگینی و خطرات گسترده نهفته در آن‌ها و اهمیت کشف جرایم مذکور، برای برقراری امنیت و حفظ حکومت است، اما تبصره فوق با اوصافی که از آن ذکر شده، قادر نیست این

رسالت مهم را به انجام برساند. لذا توضیح قانون‌گذار یا وضع ماده‌ای مستقل جهت تبیین نقش توبه در معافیت از مجازات جرایم امنیتی ضروری است؛ به نحوی که به مواد دیگر غیر از مواد مذکور در تبصره مورد نظر نیز قابل تسری و تعمیم باشد.

۲-۲- توبه در جرایم علیه آسایش عمومی

مستفاد از قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات)، جرایم علیه آسایش عمومی را می‌توان مشتمل بر ضرب سکه قلب، جعل و تزویر، محو یا شکستن مهر، فرار محبوسین قانونی، غصب عناوین و مشاغل، تخریب اموال دولتی، اخفای مقصرین و سرقت نوشته از اماکن دولتی دانست. مواد ۵۱۸ تا ۵۲۱^(۸) به تهیه و ترویج سکه قلب پرداخته و به مواردی از قبیل مخدوش کردن سکه نیز اشاره کرده است.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، ماده ۵۲۱ ناظر به تخفیف و معافیت از مجازات برای مرتکبین جرایم تهیه و ترویج سکه تقلب اعم از ساختن سکه قلب (ساختن سکه تقلبی طلا و نقره یا ساختن سکه تقلبی غیر طلا و نقره)، مخدوش کردن مسکوک رایج، ترویج سکه قلب یا مخدوش، داخل کردن سکه قلب یا مخدوش به کشور و خرید و فروش مسکوک تقلبی است.

واضح است که قلب سکه از جمله جرایمی است که می‌تواند تأثیرات سوء بر رفاه و آسایش عمومی و عملکرد نهادهای اقتصادی بر جای گذارد؛ از طرفی این‌گونه جرایم عمدتاً به شکل گروهی و سازمان یافته و گاه نیز فرامرزی ارتکاب می‌یابد، لذا مسئله تعقیب، دستگیری و محاکمه چنین مجرمانی با مشکلات جدی مواجه است. از این جهت، مقنن در این ماده بهترین روش برای مبارزه با مرتکبین این جرایم را برگزیده است؛ چون باعث می‌شود افرادی از داخل خود آن‌ها تشویق و ترغیب به

همکاری و معرفی خود به مراجع قضایی و انتظامی شوند (ضیایی، ۱۳۸۰: ۱۰۰؛ شامبایتی، ۱۳۷۰: ۲۲۸).

در ماده فوق‌الذکر، عبارت مرتکب جرایم به کار برده شده، اما مشخص نیست منظور از مرتکب جرم صرفاً مباشر جرم است یا شریک و معاون جرم را نیز در برمی‌گیرد. اگر منظور تنها مباشر جرم باشد، پس تکلیف شریک و معاون جرم در این ماده چه می‌شود؟ با توجه به اهمیتی که کشف این‌گونه جرایم دارد، شایسته بود مقنن شریک و معاون جرم را نیز در این ماده دخالت می‌داد؛ زیرا در بسیاری اوقات همکاری معاون و شریک جرم می‌تواند در کشف قضیه و دستگیری دیگر مرتکبین مشمر ثمر باشد.

در خصوص توبه در جرایم زنا و لواط به عنف یا اکراه و یا همراه با اغفال بزه‌دیده، تبصره ۲ ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «در زنا و لواط هرگاه جرم به عنف، اکراه و یا با اغفال بزه‌دیده انجام گیرد، مرتکب در صورت توبه و سقوط مجازات به شرح مندرج در این ماده به حبس یا شلاق تعزیری درجه شش یا هر دو آن‌ها محکوم می‌شود».

اشکال دوم و اساسی‌تر این که مقنن مجرمانی را که به شرح فوق با مأموران همکاری کرده‌اند، با موافقت دادگاه حسب مورد از مجازات حبس معاف دانسته است؛ مگر آن‌که احراز شود پیش از دستگیری توبه کرده‌اند؛ که در این صورت از کلیه مجازات‌های مذکور معاف خواهند شد. بدین ترتیب همکاری مجرم، او را

از مجازات حبس معاف می‌کند و در صورت توبه کردن، از کلیه مجازات‌های مذکور معاف می‌شود، در حالی که در سه ماده ۵۱۸، ۵۱۹ و ۵۲۰ مجازاتی غیر از حبس ذکر نشده است که تفکیک بین این دو حالت معقول و معنادار باشد.

شاید گفته شود منظور قانون‌گذار از عبارت «کلیه مجازات‌های مذکور» علاوه بر مجازات حبس ذکر شده در مواد ۵۱۸ الی ۵۲۰، مجازات‌های تبعی و تکمیلی یا مجازات دیگر جرایم ارتكابی از سوی مجرم و یا مجازات مذکور در ماده ۵۲۲ است؛ به این معنا که در صورت توبه، مجرم از این مجازات‌ها نیز علاوه بر مجازات حبس بری می‌شود. این برداشت نیز خالی از اشکال نیست؛ چرا که:

اولاً، چگونه می‌توان مجرم را از مجازات همه جرایمی که در رابطه با ضرب سکه قلب و ... انجام داده است و به عنوان مثال قتل مأموران معاف کرد؛ ثانیاً، تفسیر مذکور با ظاهر ماده هماهنگ نیست؛ چرا که در صدر ماده از جرایم مذکور در مواد ۵۱۸-۵۲۰ و در ذیل آن از کلیه مجازات‌های مذکور سخن گفته است؛ بنابراین تردیدی باقی نمی‌ماند که منظور از کلیه مجازات‌های مذکور، همان مجازات‌هایی است که در سه ماده فوق به آن‌ها اشاره شده است.

شاید تنها تفسیر معقولی که بتواند این تفکیک را معنادار سازد، آن است که بگوییم: اعطای معافیت یا تخفیف به مجرم صرفاً جهت همکاری وی، منوط به تشخیص دادگاه است؛ اما در صورت توبه مرتکب دادگاه ملزم است به صرف احراز توبه، مجرم را از تحمل مجازات معاف کند. این برداشت در واقع به معنای آن است که تأکید جمله آخر را به جای واژه کلیه بر عبارت معاف خواهند شد بگذاریم (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۵، ۳۴۸).

پس از بیان ایرادهای فوق، نکته حائز اهمیت این است که قانونگذار جرم قلب سکه را در کنار جرایمی چون جعل و تزویر، غصب عناوین و مشاغل دولتی و ... از جمله جرایم علیه آسایش عمومی برشمرده است؛ اما با این وجود، توبه و تأثیر آن در سقوط مجازات را منحصر به جرم تهیه و ترویج سکه قلب کرده و مرتکبان دیگر جرایم علیه آسایش عمومی را از این موهبت محروم کرده است. آیا این محدود کردن آگاهانه و هدف دار بوده است؟ در پاسخ باید گفت:

به صراحت نمی‌توان این محدودیت را فاقد دلیل خاص دانست، اما محدود کردن توبه در تعزیرات در قالب چند ماده، با رسالت عظیم توبه و جایگاه رفیعی که می‌تواند در اصلاح و بازگشت مجرم داشته باشد هماهنگ نیست؛ لذا لازم است قانونگذار برای توبه و نقش والایی که می‌تواند در پیشگیری از وقوع جرم ایفا کند، ارزش بیشتری قائل شود و آن را به دیگر مواد نیز تسری و تعمیم دهد. در پاسخ به این شبهه که تسری و تعمیم توبه کمرنگ شدن ابهت و قاطعیت قوانین و سوء استفاده مجرمان را به دنبال دارد باید گفت: توبه یک واجب الهی است و هیچ قانونی از سنت الهی بالاتر، قاطع‌تر و با ابهت‌تر نیست. از طرفی مهم‌ترین هدف مجازات، اصلاح مجرم است و توبه به این هدف جامه عمل پوشانیده و وقتی غرض با توبه حاصل می‌شود، مجازات سودی ندارد. البته همواره این امکان هست که افرادی فرصت طلب در صدد سوء استفاده از این حکم برآیند، اما این امر نباید موجب محدودیت این مهم الهی شود.

برآمد

- ۱- ظاهراً معیار قبول یا عدم قبول توبه در جرایم مختلف به حق الناس یا حق الله بودن جرایم رجعت دارد؛ زیرا مطابق ماده ۱۱۶ قانون مجازات اسلامی دیه، قصاص، حد قذف و محاربه با توبه ساقط نمی‌شود. هر چند که الحاق جرم محاربه به این ماده، با این معیار کلی (حق الناس بودن) در تعارض است؛ به همین جهت در جرم محاربه وفق تبصره ۱ ماده ۱۱۴ این قانون، توبه پیش از دستگیری یا تسلط از موجبات سقوط حد محسوب می‌شود.
- ۲- معیار تشخیص توبه در قانون، اظهار ندامت و پشیمانی از ارتکاب جرم است؛ به نحوی که برای دادگاه محرز شود که در صورت پذیرش توبه مرتکب، او مجدداً مرتکب جرم نخواهد شد.
- ۳- توبه در خصوص تمامی جرایم مستوجب حد به استثنای حد قذف و محاربه، اگر قبل از اثبات جرم باشد، مسقط حد خواهد بود. در خصوص محاربه، همان‌طور که در بند ۱ اشاره شد، زمان توبه محدود به پیش از تسلط یا دستگیری است.
- ۴- توبه پس از اثبات جرم، اگر دلیل اثبات اقرار مرتکب باشد، به استثنای جرم قذف می‌تواند از موجبات سقوط مجازات باشد. در این خصوص دادگاه می‌تواند عفو مجرم را توسط رئیس قوه قضاییه از مقام رهبری درخواست کند. این امر شامل اثبات جرم از طریق شهادت شهود نمی‌باشد.
- ۵- در جرایم زنا و لواط، هرگاه جرم به عنف، اکراه و یا با اغفال بزه‌دیده انجام گیرد، توبه موجب سقوط حد و تعلق مجازات حبس یا شلاق تعزیری درجه شش بر مرتکب خواهد شد. پذیرش توبه در چنین جرایمی با مبنای تفکیک و پذیرش توبه (حق الناس یا حق الله بودن جرم) در تعارض آشکار است؛ زیرا این جرایم به دلیل عنف یا اکراه و ... وجهه حق الناسی نیز به خود می‌گیرد و محکوم کردن مرتکب زنا یا لواط به عنف، به مجازات حبس یا شلاق تعزیری درجه شش با این مبنا سازگاری ندارد.
- ۶- در جرایم تعزیری درجه‌های شش، هفت و هشت، چنان‌چه مرتکب توبه کند و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، مجازات ساقط می‌شود. در دیگر جرایم موجب تعزیر، دادگاه می‌تواند مقررات راجع به تخفیف مجازات را اعمال کند. این تفکیک نیز فاقد توجیه است؛ زیرا وقتی مجازات یک جرم حدی مانند لواط با توبه ساقط می‌شود، به طریق اولی مجازات یک جرم تعزیری نیز باید با احراز توبه ساقط شود. در حالی که قانونگذار در جرایم تعزیری درجه‌های یک تا پنج بدون توجه به حق الله یا حق الناس بودن جرم، توبه را موجب تخفیف مجازات آن هم به تشخیص و اختیار دادگاه می‌داند.

۷- در جرایم حدی تکرار جرم مانع از قبول توبه نیست؛ هرچند که در این حالت ندامت و پشیمانی مرتکب متزلزل است.

۸- ظاهراً منظور قانون‌گذار از تبصره ۲ ماده ۱۱۵ و عبارت «اتلاق مقررات این ماده ... شامل تعزیرات منصوص شرعی نمی‌شود» این است که در تعزیرات منصوص شرعی، توبه موجب سقوط مجازات می‌شود و نه تخفیف آن.

۹- در قانون جدید مجازات اسلامی حکم توبه در خصوص تعزیرات حکومتی و تعزیرات شرعی غیر منصوص یکسان فرض شده است. حکم عام قانون‌گذار در خصوص تأثیر توبه بر سقوط یا تخفیف مجازات جرایم تعزیری، شامل مواد قانونی راجع به توبه مندرج در قسمت کتاب پنجم قانون مجازات مصوب ۱۳۷۵ نخواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- توبه، ۷۴: (اگر توبه کنند، برای آن‌ها بهتر است).
- ۲- نهج‌البلاغه، برگردان: محمد دشتی، خط ۱۴۳، صفحه ۳-۲۶۲ و حکمت ۸۸ صفحه ۴۶۴.
- ۳- انفال، ۳۳: (ولی ای پیامبر تا تو در میان آن‌ها هستی، خداوند آن‌ها را مجازات نخواهد کرد و نیز تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند).
- ۴- صحیفه سجاده، برگردان: فیض الاسلام، دعای ۳۱، صفحه ۱۶۰.
- ۵- «هر کس یا گروهی با دول خارجی متخاصم به هر نحو علیه جمهوری اسلامی ایران همکاری نماید، در صورتی که محارب شناخته نشود، به یک تا ده سال حبس محکوم می‌گردد».
- ۶- «هر کس در زمان جنگ مرتکب یکی از جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی موضوع این فصل شود، به مجازات اشد همان جرم محکوم می‌گردد».
- ۷- «هر کس مردم را به قصد بر هم زدن امنیت کشور به جنگ و کشتار یا یکدیگر اغوا یا تحریک کند، صرف نظر از این که موجب قتل و غارت بشود یا نشود به یک تا پنج سال حبس محکوم می‌گردد. تبصره- در مواردی که احراز شود متهم قبل از دستیابی نظام، توبه کرده مشمول مواد ۵۰۸، ۵۰۹ و ۵۱۲ نمی‌شود».
- ۸- ماده ۵۱۸: «هر کس شبیه هر نوع مسکوک طلا یا نقره داخلی یا خارجی از قبیل سکه بهار آزادی، سکه حکومت‌های قبلی ایران، لیره و نظایر آن را از پول و ارزهای دیگر که مورد معامله واقع می‌شود، بسازد یا عالماً داخل کشور نماید یا مورد خرید و فروش قرار دهد یا ترویج سکه قلب نماید، به حبس از یک تا دو سال محکوم می‌شود»؛ ماده ۵۱۹: «هر کس به قصد تقلب به هر نحو از قبیل تراشیدن، بریدن و نظایر آن از مقدار مسکوکات طلا و نقره ایرانی و خارجی بکاهد یا عالماً و عامداً در ترویج این قبیل مسکوکات شرکت یا آن را داخل کشور نماید، به حبس از یک ماه تا سه سال محکوم می‌شود»؛ ماده ۵۲۰: «هر کس شبیه مسکوکات رایج داخلی یا خارجی غیر از طلا و نقره را بسازد یا عالماً و عامداً آن‌ها را داخل کشور نماید یا در ترویج آن‌ها شرکت کند یا مورد خرید و فروش قرار دهد، به حبس از یک تا سه سال محکوم می‌شود»؛ ماده ۵۲۱: «هر گاه اشخاصی که مرتکب جرایم مذکور در مواد ۵۱۸، ۵۱۹ و ۵۲۰ می‌شوند، قبل از کشف قضیه، مأمورین را از ارتکاب جرم مطلع نمایند یا در ضمن تعقیب به واسطه اقرار خود موجبات تسهیل تعقیب سایرین را فراهم آورند، یا مأمورین دولت را به نحو مؤثری در کشف جرم، کمک و راهنمایی کنند، بنا به پیشنهاد رئیس حوزه قضایی مربوط و موافقت دادگاه یا با تشخیص دادگاه در مجازات آن‌ها تخفیف مناسب داده می‌شود و حسب مورد از مجازات حبس معاف می‌شوند. مگر آن که احراز شود قبل از دستگیری توبه کرده‌اند که در این صورت از کلیه مجازات‌های مذکور معاف خواهند شد».

فهرست منابع

- ۱- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، جلد ۸، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۱۲ هـ.ق.

- ۲- بازگیر، یدالله، قانون مجازات اسلامی در آینه آراء دیوان عالی کشور، تهران: دهستان، ۱۳۷۸.
- ۳- بجنوردی، میرزا محمدحسن، قواعد الفقهی، قم: الهادی، ۱۳۷۷.
- ۴- پیمانی، ضیاءالدین، حقوق کیفری اختصاصی، جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، تهران: میزان، ۱۳۸۰.
- ۵- جبعی عاملی، زین‌الدین بن علی، الاربعون حدیثاً، قم: النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ هـ.ق.
- ۶- جبعی عاملی، زین‌الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم: انتشارات مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۷- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد ۲، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۸.
- ۸- جوادی، احمد و دیگران، دائره المعارف تشیع، جلد ۵، تهران: شهید محبی، ۱۳۸۵.
- ۹- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه فی تحصیل مسائل الشریعه، قم: آل‌البیت، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۱۰- حسینی، سید علی خان، ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، جلد ۶، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۱۱- حلبی، ابوالصلاح، الکافی فی الفقه، جلد ۲۳، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- ۱۲- حلی، حسن بن یوسف بن المطهر، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ هـ.ق.
- ۱۳- زحیلی، وهبه، الفقه الاسلامی و الادلته، جلد ۷، دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- ۱۴- شامبیاتی، هوشنگ، حقوق کیفری اختصاصی، تهران: ژوبین، ۱۳۷۰.
- ۱۵- طرابلسی، عبدالعزیز ابن سراج، المذهب، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ هـ.ق.
- ۱۶- طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، النهایه فی مجرد الفقه و الفتوی، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۰ هـ.ق.
- ۱۷- گلدوزیان، ایرج، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، تهران: میزان، ۱۳۸۵.
- ۱۸- مرعشی، سید محمد حسن، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، جلد ۲، تهران: میزان، ۱۳۷۹.
- ۱۹- موسوی بجنوردی، سید محمد، فقه تطبیقی، تهران: میعاد، ۱۳۷۶.
- ۲۰- موسوی خمینی، سید روح‌الله، چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۵.
- ۲۱- میرمحمد صادقی، حسین، حقوق کیفری اختصاصی- جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، تهران: میزان، چاپ ۳۳، ۱۳۹۵.
- ۲۲- نجفی، محمد حسن، جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۶۲.
- ۲۳- ولیدی، محمد صالح، حقوق جزای اختصاصی، جلد ۳، تهران: داد، ۱۳۷۳.

جستاری در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن

قسمت نخست



عبدالکریم کارمزدی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، وکیل دادگستری، مدرس دانشگاه

چکیده

هیئت‌های انضباطی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران به استناد مواد ۱۰۴ و ۱۰۵ قانون ارتش جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۶ و مواد ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ قانون مقررات استخدامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مصوب ۱۳۷۰/۷/۲۱ و مواد ۱۲۱ و ۱۲۲ قانون استخدام نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۸۲ به انضمام آیین‌نامه اجرایی آن‌ها، جهت رسیدگی به تخلفات کارکنان پایور نیروهای مسلح مبنی بر پیشنهاد فرمانده مبنی بر (اخراج از خدمت، معافیت از خدمت، محرومیت از ترفیع و تنزیل درجه یا رتبه) هم‌چنین رسیدگی به شکایات کارکنان پایور از رده‌های بالاتر در امور خدمتی صلاحیت داشت؛ موارد دیگری نیز حسب سایر مواد قوانین استخدامی یا آیین‌نامه‌های اجرایی مربوط، در صلاحیت هیئت‌های مذکور قرار می‌گرفت؛ لیکن در این خصوص، ناهماهنگی و پراکندگی فراوانی وجود داشت؛ به نحوی که حدود ده ماده قانونی در این راستا وجود داشت؛ اما قریب یکصد و هشتاد و هشت ماده در قالب آیین‌نامه‌های اجرایی در نیروهای مسلح تصویب شده بود. با تصویب قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن تا حد زیادی به این نابسامانی و پراکندگی‌ها خاتمه داده شد و یکنواختی و همسان‌سازی صورت گرفت و صلاحیت‌های دیگری که مطابق قوانین و مقررات مختلف بر عهده هیئت‌های تجدید نظر قرار داشت را به صورت متمرکز احصاء نموده است.

واژگان کلیدی: صلاحیت هیئت‌های انضباطی، تخلف انضباطی، دادرسی عادلانه، عدالت نسبی، تجدید نظر

درآمد

از دغدغه‌هایی که در رسیدگی مراجع قضایی و مراجع شبه قضایی همواره مد نظر بوده، تحقق دادرسی عادلانه و اجرای عدالت نسبی است. در قوانین و مقررات سابق، هر یک از سازمان‌های نیروهای مسلح، قوانین و مقررات خاص خود را دارد (مواد ۱۰۴ و ۱۰۵ قانون ارتش و مواد ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ قانون سپاه پاسداران و مواد ۱۲۱ و ۱۲۲ قانون نیروی انتظامی و آیین‌نامه‌های مربوط) و از دیگر سو، به لحاظ تعارض در قوانین و آیین‌نامه‌های اجرایی آن‌ها، دسترسی به عدالت نسبی از رهگذر دادرسی عادلانه، امری بعید یا بسیار مشکل می‌نمود و هیئت‌های انضباطی نیروهای مسلح نیز ملزم بودند که به قوانین و مقررات مربوط استناد کنند؛ صرف نظر از این که با موارد مشابه در سایر نیروها، چگونه برخورد می‌شود با تصویب قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، این امید ایجاد شد که تفاوت نحوه تصمیم‌گیری در هیئت‌های نیروهای مسلح، منتفی شود.

با عنایت به مراتب مذکور، با پرسش‌های اساسی ذیل مواجه هستیم:

نخست، آیا از رهگذر اجرای قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، به نحو کامل هدف از تصویب مقررات یعنی ایجاد وحدت رویه در شیوه رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح، قابل تحقق است؟

دوم، آیا با اجرای مقررات موصوف، دادرسی عادلانه در رسیدگی به شکایات و تخلفات در جامعه نیروهای مسلح محقق می‌شود؟

سوم، آیا می‌توان امید داشت که عدالت محوری مبنای قانون تشکیل هیئت‌های

انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن است و از این طریق بستر مناسبی برای تحکیم مبانی نظم و انضباط و رعایت سلسله مراتب فرماندهی و هم‌چنین صیانت از حقوق مادی و معنوی سازمان و کارکنان نیروهای مسلح مهیا می‌شود؟ چهارم، در صورت رعایت مقررات مورد نظر، آیا شکایت و تظلم خواهی کارکنان در امور خدمتی و نسبت به اعمال و رفتار غیر قانونی فرماندهان، رؤسا و مدیران نزد مراجع قضایی و شبه قضایی کاهش خواهد داشت؟

در پاسخ به پرسش‌های فوق، ضمن بررسی گستره قوانین و مقررات مربوط و بیان محاسن قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، مسائل مهمی مانند حدود اختیارات و صلاحیت هیئت‌های انضباطی، موارد مربوط به اعضای هیئت‌های انضباطی از لحاظ حضور جانشین، تعداد آن‌ها و همسان‌سازی اعضاء و غیره مورد بررسی قرار می‌گیرد و ابهامات موجود مورد بررسی قرار گرفته و ارائه راهکار می‌شود تا از این رهگذر، تمهیدات لازم به منظور دادرسی عادلانه و تحقق عدالت نسبی در رابطه با حقوق کارکنان پایور نیروهای مسلح، فراهم شود.

۱- محاسن قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن

در بادی امر بایستی اذعان نمود که اقدام مقنن مبنی بر تصویب قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح و هم‌چنین تصویب دستورالعمل اجرایی قانون مذکور توسط ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، مجموعه نیروهای مسلح، در خصوص هیئت‌های انضباطی سازمان نیروهای مسلح (ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی

ایران، وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، ارتش جمهوری اسلامی ایران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران و سازمان‌ها و شرکت‌های تابعه و وابسته به آن‌ها) امری مطلوب و دارای محاسن بسیاری است که از اهم این محاسن عبارت است از:

نخست، وجود قانون و دستورالعمل اجرایی در این راستا که موجب شده است رویه نسبتاً واحدی در رسیدگی به تخلفات انضباطی کارکنان نیروهای مسلح و رسیدگی به شکایات کتبی کارکنان پایور در امور خدمتی و اعمال و رفتار غیر قانونی فرماندهان، رؤسا و مدیران ایجاد شود؛ هم‌چنین ترکیب اعضای هیئت‌های انضباطی تقریباً مشابه شده است.

دوم، شیوه رسیدگی یکسان، برقراری عدالت نسبی در رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح را در پی دارد.

سوم، اختیارات و وظایف متعددی که در قوانین استخدامی نیروهای مسلح بر عهده هیئت‌های انضباطی قرار داشت، متمرکز شده است.

چهارم، تجویز اخذ وکیل یا نماینده حقوقی توسط متهم و شاکی برای دفاع از اتهام انتسابی و یا شکایت مطروحه، برای نخستین بار در مقررات مزبور مورد توجه قرار گرفته است.

پنجم، نتیجه آن‌چه بیان شد، مراعات بهتر حقوق کارکنان پایور نیروهای مسلح است.

۲- نقدهای وارد بر قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن

نظر به این که قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن

همانند سایر قوانین بشری مصون از خطا و اشتباه نیست، لذا به منظور رفع ایرادهای وارد بر آن در بازنگری‌های آتی، اهم این ایرادها به شرح زیر احصاء می‌شود.

۱-۲ - بررسی اشکالات مربوط به حدود اختیارات و صلاحیت هیئت‌های انضباطی

برخی از ایرادها و نواقص مواد قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی به شرح آتی، اهم این ایرادها به شرح زیر احصاء می‌شود.

۱-۱ - ۱-۲ - اشکالات شکلی مربوط به حدود اختیارات و صلاحیت هیئت‌های انضباطی

نخست، در تبصره ۱ ماده ۳ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، عبارت «اختیارات هیئت‌ها» آمده و عنوان «هیئت‌ها» به نحو مطلق بیان شده است؛ در صورتی که در دستورالعمل اجرایی قانون مذکور، این اختیار به هیئت‌های بدوی انضباطی محدود شده و در مواد ۳۶ و ۳۹ دستورالعمل اجرایی قانون فوق، به هیئت‌های تجدید نظر انضباطی اشاره‌ای نشده است.

دوم، در تبصره ۱ ماده ۳ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی در خصوص اصطلاح «مجازات» آمده است: «اختیارات هیئت‌ها منحصر به اعمال مجازات‌های مذکور در صدر این ماده نیست»؛ در صورتی که عنوان «مجازات» در عرف حقوقی برای جرم استفاده می‌شود و نه تخلف انضباطی، لذا شایسته بود به جای آن، اصطلاح «تنبیه انضباطی» به کار گرفته می‌شد.

سوم، در تبصره ۱ ماده ۳ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، عبارت «هیئت‌ها» می‌تواند یکی از تنبیهات مقرر در آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح را اعمال نمایند. ذکر شده و در ماده ۳۶

دستورالعمل اجرایی آن نیز مشابه چنین عبارتی بیان شده است؛ در حالی که هیئت‌های انضباطی نوع تنبیه انضباطی و شرایط آن را معین می‌کنند، اما اعمال تنبیه انضباطی بر عهده هیئت‌های انضباطی نیست.

چهارم، در خصوص ماده ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی:

الف - در مورد موضوع «تعویق بازنشستگی» در بند «ب» ماده ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، به ماده ۱۱۰ قانون ارتش اشاره شده؛ در حالی که موضوع فوق در تبصره ۱ ماده ۱۱۰ قانون ارتش لحاظ شده است.

ب - با توجه به بند «ب» ماده ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی که در خصوص احصاء صلاحیت هیئت‌های بدوی انضباطی است؛ در رابطه با موضوع «خراج از خدمت کارکنان پایور» ماده ۱۲۹ قانون ارتش و ماده ۱۴۸ قانون نیروی انتظامی ذکر شده است؛ لیکن به ماده ۱۴۲ قانون سپاه که در این راستا است؛ اشاره نشده؛ مضافاً این‌که

صرفاً در بند «الف» ماده ۱۲۹ قانون ارتش و بند «الف» ماده ۱۴۲ قانون سپاه که در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی نیامده، موضوع «از دست دادن صلاحیت ادامه خدمت» ذکر شده است؛ اما مطابق بند «پ» ماده ۹ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، تعیین وضعیت خدمتی کارکنان فاقد «صلاحیت مکتبی، امنیتی و استخدامی» جزء صلاحیت هیئت‌های بدوی انضباطی برای کل نیروهای مسلح، محسوب شده است که بازهم شاهد ناهم‌آهنگی در قانون و دستورالعمل اجرایی آن و توسعه قانون هستیم.

پ- در بند «ب» ماده ۵ قانون تشکیل

هیئت‌های انضباطی به ماده ۹۰ قانون نیروی انتظامی که در خصوص اعتراض کارکنان پایور به نتایج ارزیابی سه‌گانه (مکتبی، امنیتی و خدمتی) است اشاره شده؛ ولی این موضوع در ماده ۹ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی ذکر نشده است.

بر اساس ماده ۹۰ قانون نیروی انتظامی، اعتراض کارکنان نیروی انتظامی در خصوص نتایج ارزیابی سه‌گانه (نیروی انتظامی در زمینه ارزیابی کارایی کارکنان، سازمان عقیدتی سیاسی در زمینه ارزیابی مکتبی و سازمان حفاظت اطلاعات در زمینه ارزیابی امنیتی) در هیئت تجدید نظر مورد رسیدگی قرار می‌گرفت؛ لیکن اینک مطابق بند «ب» ماده ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، این موضوع در صلاحیت هیئت‌های بدوی انضباطی است؛ ولی در دستورالعمل قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی به این مطلب اشاره نشده است؛ البته این مورد به ارتش و سپاه تسری ندارد.

ت- در بند «ب» ماده ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی به ماده ۱۱۲ قانون نیروی انتظامی (موضوع مربوط به تعیین وضعیت خدمتی ایام غیبت و فرار از خدمت کارکنان پایور که منجر به صدور حکم مرجع قضایی شده است) اشاره شده و این موضوع در صلاحیت هیئت‌های بدوی انضباطی لحاظ شده است؛ ولی در دستورالعمل قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی به این مطلب اشاره نشده و لذا این مورد به ارتش و سپاه تسری ندارد.

ث- در خصوص موضوع «پذیرش استعفا کارکنان پایور» در بند «ب» ماده ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، صرفاً به ماده ۱۳۶ قانون سپاه

اشاره شده؛ لیکن در بند «ج» ماده ۹ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی علاوه بر کارکنان پایور سپاه، موضوع به کارکنان پایور ارتش نیز تسری یافته و به تبصره ۱ ماده ۱۲۳ اصلاحی قانون ارتش استناد شده است؛ که این امر خلاف قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی بوده و به نحوی فراتر از قانون وضع مقررات کرده است؛ از سوی دیگر نیز شامل کارکنان پایور نیروی انتظامی نمی‌شود که ضرورت یکسانی و رویه واحد در رسیدگی‌های هیئت‌های انضباطی در نیروهای مسلح را با چالش مواجه می‌کند. پنجم، در بند «ص» ماده ۹ و بند «ج» ماده ۱۰ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، به نحو کلی بیان شده است: «مواردی که به موجب قانون و سایر قوانین و مقررات در صلاحیت هیئت می‌باشد»؛ هم‌چنین در بند «پ» ماده ۱۳ دستورالعمل اجرایی آمده است: «وصول درخواست رسیدگی و تعیین وضعیت در خصوص سایر موضوعاتی که به موجب قانون و یا سایر قوانین و مقررات در صلاحیت هیئت‌ها قرار دارد». هر چند چنین عباراتی در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی نیامده است و تصویب این قبیل مقررات از نکات منفی دستورالعمل اجرایی فوق است و شایسته بود در دستورالعمل تمام موارد احصاء می‌شد. مع‌الوصف یک نمونه از موارد که در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن مطرح نشده، ماده ۹۳ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی است که بیان می‌دارد: «به تخلفات اعضای هیئت‌های بدوی انضباطی سازمان‌ها در هیئت تجدید

نظر همان سازمان رسیدگی می‌شود». دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی در مجموع دارای بیست و پنج تبصره است؛ لیکن در ماده ۱۰۰ دستورالعمل مذکور، تعداد تبصره‌ها بیست و شش مورد ذکر شده است.

در بند «ب» ماده ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی به ماده ۱۱۲ قانون نیروی انتظامی (موضوع مربوط به تعیین وضعیت خدمتی ایام غیبت و فرار از خدمت کارکنان پایور که منجر به صدور حکم مرجع قضایی شده است) اشاره شده و این موضوع در صلاحیت هیئت‌های بدوی انضباطی لحاظ شده است؛ ولی در دستورالعمل قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی به این مطلب اشاره نشده و لذا این مورد به ارتش و سپاه تسری ندارد.

نیروهای مسلح که برای آنان پیشنهاد تنبیهات انضباطی، محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه یا عناوین مشابه، معافیت یا اخراج از خدمت می‌شود و هم‌چنین رسیدگی به شکایات کارکنان در امور خدمتی، هیئت‌های بدوی و تجدید نظر انضباطی کارکنان نیروهای مسلح مطابق این قانون تشکیل می‌گردد...». هم‌چنین مطابق ماده یک دستورالعمل اجرایی قانون موصوف، هدف از تدوین و تصویب قانون مزبور و دستورالعمل اجرایی آن «ایجاد وحدت رویه در شیوه رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح» است و در بند «ت» ماده ۴ دستورالعمل مذکور، واژه «تخلف» این‌گونه تعریف شده است: «هر عمل و ترک فعلی که برخلاف مقررات، دستورها، نظم، ترتیب و شئون جامعه نیروهای مسلح انجام گیرد و به موجب قوانین و مقررات، تخلف شمرده شود». لذا به استناد ماده ۳۷ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح، مواد مربوط در قانون مقررات استخدامی سپاه (مادتین ۱۱۴ و ۱۱۵) نسخ صریح شده و مستفاد از آن، سایر مواد مرتبط در قوانین استخدامی نیروهای مسلح و آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح نیز نسخ ضمنی شده‌اند. در ماده ۱۶ آیین‌نامه موضوع ماده ۱۱۳ قانون مقررات استخدامی سپاه آمده است: «ارتکاب تخلفات انضباطی ذیل به پیشنهاد فرماندهان نیروها و رؤسای سازمان‌ها حسب مورد (در چارچوب آیین‌نامه انضباطی) موجب معاف یا اخراج خواهد شد...». نظر به این‌که در این ماده عبارت: «در چارچوب آیین‌نامه انضباطی» آمده است و با عنایت به نسخ صریح یا ضمنی مواد مربوط به ضوابط

ششم، آیین‌نامه موضوع ماده ۱۱۳ قانون مقررات استخدامی سپاه؛ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح در مورخ ۱۳۹۵/۵/۲۴ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و در تاریخ ۱۳۹۶/۱/۲۳ نیز مورد تأیید شورای محترم نگهبان قرار گرفت و متعاقباً طی نامه شماره ۱۲۶۴۴ مورخ ۱۳۹۶/۲/۶ توسط ریاست جمهوری ابلاغ شد و دستورالعمل اجرایی آن نیز در تاریخ ۱۳۹۶/۶/۵ به تصویب ستاد کل قوا رسیده است؛ لذا مستند به ماده ۲ قانون صدرالذکر: «برای رسیدگی به تخلفات انضباطی کارکنان شاغل در

و مقررات رسیدگی به تخلفات انضباطی کارکنان نیروهای مسلح، آیین‌نامه انضباطی سابق در این خصوص لغو و قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح و دستورالعمل اجرایی آن جایگزین شده است.

با عنایت به مراتب پیش گفته: اولاً، استناد به بندها و موادی از آیین‌نامه اجرایی موضوع ماده ۱۱۳ قانون مقررات استخدامی سپاه، به لحاظ نسخ ضمنی سالبه به انتفای موضوع است؛ زیرا به دلیل حاکمیت قانون «تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح» از سال ۱۳۹۶ به بعد، تشکیل هیئت بدوی و اتخاذ تصمیم به استناد ماده ۱۱۳ قانون سپاه و آیین‌نامه اجرایی آن فاقد منزلت حقوقی و وجاهت قانونی است.

ثانیاً، با فرض این که آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۱۳ قانون مقررات استخدامی سپاه را واجد اعتبار بدانیم، ماده ۲۰ آن به صراحت بیان داشته است: «مفاد این آیین‌نامه ناقض فرامین و مصوبات مقام معظم فرماندهی کل قوا و همچنین ناقض سایر مصوبات قانونی نخواهد بود». آیین‌نامه مورد بحث در سال ۱۳۷۲ به تأیید مقام رهبری رسیده و مبتنی بر اصل قانونی بودن جرم و مجازات است؛ بنابراین موادی از آیین‌نامه مذکور که در تعارض با قانون است، مطابق ماده اخیرالذکر قابلیت اجرا ندارد و تخطی از این امر به نحوی عدم تبعیت از دستورات و فرامین فرمانده کل قوا محسوب می‌شود؛ زیرا آیین‌نامه مذکور مصوب این فرماندهی است.

با توجه به تصویب این مقررّه توسط مقام رهبری، به لحاظ این که وفق قانون

تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح و دستورالعمل اجرایی آن، بایستی در خصوص رسیدگی به تخلفات پایوران، رویه و شیوه واحدی حاکم باشد و با تصویب این قانون و دستورالعمل اجرایی آن انواع و انحاء رسیدگی به تخلفات انضباطی کارکنان نیروهای مسلح در تشکیلات نظامی و انتظامی که در سابق وجود داشت منتفی شده و مقررات جدید حاکمیت یافته است.



به استناد مواد ۴ و ۱۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده ۶ دستورالعمل اجرایی قانون مذکور، رئیس یا نماینده سازمان قضایی نیروهای مسلح یکی از اعضای هیئت‌های انضباطی است و مطابق ماده ۱۹ قانون موصوف و ماده ۲۳ دستورالعمل اجرایی مزبور، جلسات هیئت‌ها با حضور دو سوم اعضا (در هیئت‌های هفت نفره با پنج عضو و در هیئت‌های پنج نفره با چهار عضو) رسمیت می‌یابد.



۲-۱-۲- اشکالات ماهوی مربوط به حدود اختیارات و صلاحیت هیئت‌های انضباطی

حسب قوانین و مقررات سابق، صرفاً تصمیم‌گیری در خصوص تنبیهات انضباطی محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه یا عناوین مشابه، معافیت از خدمت یا اخراج از خدمت، حسب مورد در صلاحیت هیئت‌های بدوی یا تجدید نظر انضباطی بود و مستند به ماده ۱۵ آیین‌نامه اجرایی مواد ۱۰۴ و ۱۰۵ قانون ارتش، اعمال تخفیف تنبیه

انضباطی در چارچوب عناوین چهارگانه مذکور در اختیار هیئت بدوی بود؛ اما اگر اعمال تخفیف در تنبیه انضباطی منجر به تنبیهی می‌شد که تعیین و اعمال آن از اختیارات مقام پیشنهاد دهنده بود، توسط همان مقام نیز اتخاذ تصمیم می‌شد؛ چنان‌چه وفق ماده ۱۶ آیین‌نامه اجرایی مذکور، تشدید تنبیه انضباطی در اختیار هیئت بدوی نبوده، در صورت لزوم به تشدید در تنبیه انضباطی و اعمال تنبیه شدیدتر، مراتب بایستی به فرمانده یا رئیس مربوط انعکاس یابد تا حسب پیشنهاد وی رسیدگی شود؛ اما با التفات به تبصره ۱ ماده ۳ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده ۳۶ دستورالعمل اجرایی آن، اختیارات هیئت‌های انضباطی منحصر به اعمال تنبیهات انضباطی (محرومیت از ترفیع - تنزیل درجه یا رتبه، معافیت، اخراج از خدمت) نشده است؛ بلکه در صورت تشخیص بر اعمال تنبیه خفیف‌تر، هیئت‌های انضباطی مجازند یکی دیگر از تنبیهات انضباطی مقرر در آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح را اعمال کنند؛ هم‌چنین در ماده ۳۹ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی به این موضوع و تعیین تنبیهات خفیف‌تر توسط هیئت‌های انضباطی اشاره شده است؛ لذا با توجه سیاق تبصره ۱ ماده ۳ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و مواد ۳۶ و ۳۹ دستورالعمل اجرایی آن، به نظر می‌رسد منظور از عبارت «در صورت تشخیص بر اعمال تنبیه خفیف‌تر» در ماده فوق، هیئت‌های انضباطی تنها در چارچوب تنبیهات انضباطی چهارگانه مذکور، دارای اختیار بوده و در مورد دیگر تنبیهات انضباطی واجد اختیار بودن هیئت‌های انضباطی محل تردید

و تشکیک است. به نظر می‌رسد توسعه اختیارات هیئت‌های انضباطی مطلوب نیست و به سخن دیگر، اگر مقامات مجاز برای کارکنان تحت امر خود پیشنهاد تنبیهات انضباطی معافیت از خدمت یا اخراج از خدمت داده و هیئت‌های انضباطی، تشخیص بر اعمال تنبیه خفیف‌تر مثلاً محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه بدهند، تعیین و اعمال این تنبیهات انضباطی بلامانع است؛ اما اگر مقامات مجاز برای کارکنان تحت امر خود پیشنهاد تنبیهات انضباطی مثلاً محرومیت از ترفیع یا تنزیل درجه یا رتبه داده و تشخیص هیئت‌های انضباطی بر اعمال تنبیه خفیف‌تر مثلاً بازداشت غیر قابل تمدید در بازداشتگاه حداکثر تا سی روز یا کسر حقوق حداکثر به میزان یک‌پنجم، حداکثر به مدت چهار ماه و یا انتظار خدمت حداکثر تا شش ماه بدهند، آیا مجاز به تعیین چنین تنبیهات انضباطی هستند؟

قابل توجه این‌که تعیین و اعمال این نوع تنبیهات انضباطی حسب جدول شماره ۵ آیین‌نامه انضباطی (جدول حداکثر اختیارات در مورد تنبیهات) در صلاحیت مقامات مجاز است و در اختیار هیئت‌های انضباطی نیست؛ بنابراین نه تنها میان حدود اختیارات مقامات و فرماندهان با حدود اختیار هیئت‌های انضباطی تعارض ایجاد می‌شود؛ بلکه در این خصوص نیز بین برخی از مفاد و محتوای آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح (مصوب فرماندهی کل قوا) با بعضی از مواد قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، تعارض به وجود می‌آید؛ مضافاً این‌که تعیین و اعمال تنبیهاتی مانند مثال‌های ذکر شده از سوی سلسله مراتب فرماندهی وفق ماده ۱۳۲ آیین‌نامه

انضباطی نیروهای مسلح قابل اعتراض به مقام تعیین کننده تنبیه انضباطی یا به یک رده بالاتر بوده و در نهایت مطابق قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، قابل شکایت در هیئت‌های انضباطی است؛ لیکن در صورتی که چنین تنبیهاتی از سوی هیئت‌های انضباطی تعیین شود، مستند به مواد ۱۰ و ۲۹ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و مواد ۳۹ و ۵۱ دستورالعمل اجرایی آن، قطعی و لازم الاجرا است.

در نتیجه می‌توان مواد موصوف را این‌گونه تفسیر کرد که اگر هیئت‌های بدوی یا تجدید نظر انضباطی نظر بر اعمال تنبیه خفیف‌تر از تنبیه پیشنهادی دادند و آن تنبیه خارج از تنبیهات چهارگانه فوق نباشد، تصمیم‌گیری در این خصوص بلامانع است؛ اما اگر تنبیه مورد نظر هیئت‌های انضباطی خارج از تنبیهات چهارگانه فوق باشد، تنبیه مورد نظر را به مقام دارای اختیار تنبیه انضباطی پیشنهاد دهند تا در صورت تأیید مقام ذی‌ربط، اعمال شود؛ زیرا گاه نوع تخلف انضباطی ارتكابی، شخصیت فرد مرتکب تخلف، اوضاع و احوال وقوع آن و سایر شرایط، تعیین و اعمال نوع خاصی از تنبیهات انضباطی را توسط مقامات مجاز اقتضا می‌کند.

نکته دیگر این‌که در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، به این موضوع اشاره نشده است که اگر هیئت‌های انضباطی تشدید در تنبیه انضباطی پیشنهادی را تشخیص دهند، چه وظیفه‌ای دارند؛ صرفاً در ماده ۳۷ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی عنوان شده است که رأی هیئت نباید شدیدتر از پیشنهاد تنبیه باشد؛ اما در این خصوص

که اگر هیئت‌های انضباطی نظر بر تشدید تنبیه انضباطی داشته باشند، مسکوت است. به نظر می‌رسد در صورت تحقق چنین موردی، هیئت‌های انضباطی بایستی مراتب را به مقام پیشنهاد دهنده یا مقام بالاتر منعکس و بر مبنای پیشنهاد جدید وی رسیدگی کنند. مستند به ماده ۱۲ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده ۷۹ دستورالعمل اجرایی قانون مذکور، تخلفات انضباطی کارکنان آزمایشی توسط هیئت‌های گزینش رسیدگی می‌شود؛ هم‌چنین به استناد ماده ۱۳ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده ۸۰ دستورالعمل اجرایی قانون مذکور، به تخلفات انضباطی و آموزشی دانشجویان و محصلان در طی آموزش بدو خدمت در شورای آموزش مربوط رسیدگی به عمل می‌آید؛ لذا این دو موضوع خارج از صلاحیت هیئت‌های انضباطی است؛ لیکن این پرسش مطرح می‌شود که آیا تصمیمات متخذه توسط هیئت‌های گزینش یا شورای آموزش از سوی کارکنان آزمایشی و آموزشی نیروهای مسلح قابل اعتراض است. اگر قابل اعتراض است، کدام مرجع صلاحیت رسیدگی دارد؟

قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن در این خصوص مسکوت بوده و تصریحی ندارند؛ لیکن در این راستا، می‌توان دو گونه اقدام کرد: نخست، با عنایت به مواد ۲ و ۲۹ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و بند «ب» ماده ۹ و ماده ۵۸ دستورالعمل اجرایی قانون موصوف مبنی بر این‌که به شکایات کتبی کارکنان در امور خدمتی و از اعمال و رفتار غیر قانونی فرماندهان، رؤسا و مدیران در هیئت‌های انضباطی رسیدگی می‌شود، به لحاظ این‌که

تصمیمات متخذه توسط هیئت‌های گزینش یا شورای آموزش در خصوص کارکنان آزمایشی و آموزشی مرتبط با امور خدمتی است، این تصمیمات قابل شکایت بوده که پس طی فرایند مندرج در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن و عدم حصول نتیجه، قابلیت طرح در هیئت‌های انضباطی را دارد.

دوم، به استناد ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، از تصمیمات و اقدامات متخذه توسط هیئت‌های گزینش یا شورای آموزش می‌توان به دیوان عدالت اداری شکایت کرد. در دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، مواردی مطرح شده که رسیدگی به آن‌ها خارج از حدود و اختیارات دستورالعمل مذکور دانسته شده است؛ لیکن مرجع رسیدگی به آن‌ها مشخص نیست و ذی‌نفع نمی‌داند برای پیگیری به چه مرجعی مراجعه کند؛ مانند:

۱- ماده ۶۵ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی مقرر می‌دارد: «رسیدگی به شکایات کارکنان بازنشسته و هم‌چنین شکایت از آرای کمیسیون‌هایی که برابر قانون مجاز به صدور رأی می‌باشند از حدود و اختیارات این دستورالعمل خارج است».

۲- ماده ۸۱ همان دستورالعمل: «رسیدگی به تخلفات ارتكابی کارکنان روحانی و شکایت از آنان، برابر مقررات ابلاغی مربوط به روحانیون خواهد بود».

۳- ماده ۹۴ دستورالعمل: «رسیدگی به تخلفات ارتكابی و شکایت از مقاماتی که از سوی مقام معظم فرماندهی کل قوا (مدظله العالی) منصوب می‌شوند، از شمول این دستورالعمل خارج می‌باشد».

۲-۲- اعضای هیئت‌های انضباطی

در ماده ۴ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، ترکیب هیئت‌های بدوی انضباطی جامعه نیروهای مسلح مشخص شده و مطابق تبصره ذیل ماده مذکور، در غیاب برخی از اعضای هیئت‌های بدوی انضباطی، جانشین آنان در هیئت‌های مربوطه حضور می‌یابد. در ماده ۱۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی ترکیب هیئت‌های تجدید نظر انضباطی سازمان نیروهای مسلح مشخص شده و مطابق تبصره‌های ۲ و ۳ این ماده، در غیاب برخی از اعضای هیئت‌های بدوی انضباطی، جانشین آنان در هیئت‌های مربوطه حضور می‌یابد؛ هم‌چنین مستند به ماده ۶ دستورالعمل اجرایی قانون موصوف، اعضای هیئت‌های بدوی و تجدید نظر انضباطی دارای جانشین نیز معرفی شده‌اند. بر مواد مذکور ایرادهایی به شرح آتی وارد است.

۲-۲-۱- حضور جانشین اعضای هیئت‌های انضباطی در جلسات رسیدگی

نخست، در بند ۴ از شق ۲ قسمت «الف» ماده ۶ مربوط به هیئت تجدید نظر انضباطی ستاد کل در دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، فقط رئیس سازمان قضایی ذکر شده است؛ در صورتی که مطابق تبصره ۳ ماده ۱۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، نماینده رئیس سازمان قضایی در غیاب وی در هیئت تجدید نظر انضباطی شرکت می‌کند.

دوم، در بندهای ۲، ۳، ۵، ۶ از شق ۵ قسمت «ب» ماده ۶ مربوط به هیئت تجدید نظر انضباطی ارتش در دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی بر خلاف تبصره ۲ ماده ۱۵ قانون تشکیل هیئت‌های

انضباطی برای رئیس حفاظت اطلاعات، رئیس سازمان عقیدتی سیاسی، معاون نیروی انسانی و معاون بازرسی جانشین لحاظ کرده است؛ در صورتی که حسب قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، این مقامات در هیئت تجدید نظر انضباطی جانشین ندارد.

سوم، در بند ۷ از شق ۵ قسمت «پ» ماده ۶ مربوط به هیئت تجدید نظر انضباطی سپاه پاسداران در دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی بر خلاف تبصره ۲ ماده ۱۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، برای معاون نیروی انسانی جانشین معین کرده است؛ در صورتی که حسب قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، این مقام در هیئت تجدید نظر انضباطی دارای جانشین نیست.

۲-۲-۲- تعداد و همسان سازی اعضای هیئت‌های انضباطی

یک نواختی و همسان سازی اعضای هیئت‌های انضباطی و جانشینان آنان در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن مراعات نشده است؛ چند مورد به عنوان مثال مطرح می‌شود:

نخست، تعداد اعضای هیئت بدوی انضباطی عقیدتی سیاسی ارتش، عقیدتی سیاسی وزارت دفاع، نیروی انتظامی و عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی پنج نفر است؛ در صورتی که تعداد اعضای هیئت بدوی انضباطی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران، هفت نفر است؛ ضمناً تعداد اعضای هیئت بدوی انضباطی دیگر سازمان‌های نیروهای مسلح هفت نفر است.

دوم، در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی برای برخی از مقامات در پاره‌ای از هیئت‌های انضباطی جانشین

این تبصره پیش از عبارت «یک درجه یا رتبه» کلمه «حداقل» اضافه می‌شد پایین بودن درجه اعضای هیئت بدوی نسبت به شخص متخلف یا مشتکی‌عنه، نه تنها ممکن است در اتخاذ تصمیم مؤثر باشد؛ بلکه این امر برای فرد مورد بحث، با عنایت به فلسفه سلسله مراتب و درجه‌بندی در تشکیلات نظامی و انتظامی تا حدودی غیر قابل پذیرش می‌نماید؛ اما بالاتر بودن درجه یا رتبه اعضا می‌تواند این شائبه‌ها و احتمال‌ها را منتفی سازد. این مهم نیز در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، مغفول مانده است.

۲-۲-۴- تعداد اعضاء برای رسمیت جلسات و اتخاذ تصمیم هیئت‌های انضباطی

ماده ۱۹ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی مقرر می‌دارد: «جلسات هیئت‌ها با حضور دوسوم اعضا رسمیت می‌یابد و تصمیمات هیئت با رأی اکثریت اعضای حاضر معتبر است». هم‌چنین ماده ۲۳ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی اشعار می‌دارد: «جلسه هیئت با حضور حداقل ۲/۳ (دو سوم) اعضا (به ترتیب در هیئت‌های هفت نفره با پنج عضو و در هیئت‌های پنج نفره با چهار عضو) رسمیت یافته و رأی هیئت با اکثریت اعضا حاضر در جلسه معتبر خواهد بود. تبصره- در صورت تساوی آراء، جلسه رسیدگی برای یک بار تجدید شده و مجدداً رأی‌گیری صورت می‌پذیرد. در صورتی که با تجدید جلسه نیز هم‌چنان تساوی آراء برقرار باشد، نظر رئیس جلسه ملاک عمل خواهد بود».

با توجه به مواد یاد شده: اولاً، رسمیت جلسات با حضور دو سوم اعضا، مستند به ماده ۱۹ قانون تشکیل

در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی برای برخی از مقامات در پاره‌ای از هیئت‌های انضباطی جانشین پیش‌بینی شده است؛ لیکن برای مقامات مشابه در بعضی از هیئت‌های انضباطی جانشین لحاظ نشده است؛ مانند رئیس حفاظت اطلاعات، رئیس سازمان عقیدتی سیاسی، معاون بازرسی در هیئت‌های تجدید نظر انضباطی ستاد کل و ارتش که فاقد جانشین بوده اما مقامات مشابه آنان در هیئت‌های تجدید نظر انضباطی وزارت دفاع، سپاه پاسداران و نیروی انتظامی دارای جانشین هستند و معاون نیروی انسانی (معاون منابع انسانی) فقط در هیئت‌های تجدید نظر انضباطی وزارت دفاع و نیروی انتظامی دارای جانشین است.

خطر و حساس است؛ از سوی دیگر، در سازمان نیروهای مسلح، موضوع سلسله مراتب و درجات نظامی از جایگاه مهم و ویژه‌ای برخوردار است و این مهم نباید مخدوش و تضعیف شود.

لازم به ذکر است؛ مستند به ماده ۳۶ آیین‌نامه انضباطی، ملاک بالاتر بودن درجه یا رتبه کارکنان نسبت به هم و یا به عبارت دیگر، معیار ارشدیت نظامیان، درجه یا رتبه است و درجه شغل سازمانی (جایگاه) در این خصوص ملاک نیست؛ مگر این‌که از لحاظ درجه یا رتبه مساوی باشند؛ در آن صورت درجه شغل سازمانی را می‌توان ملاک قرار داد. با این وصف در تبصره ۸ ماده ۱۲۱ قانون نیروی انتظامی آمده است: «درجه یا رتبه خدمتی اعضای هیئت رسیدگی، می‌بایست یک درجه یا رتبه از درجه یا رتبه خدمتی کارکنان بالاتر باشد». مناسب بود در

پیش‌بینی شده است؛ لیکن برای مقامات مشابه در بعضی از هیئت‌های انضباطی جانشین لحاظ نشده است؛ مانند رئیس حفاظت اطلاعات، رئیس سازمان عقیدتی سیاسی، معاون بازرسی در هیئت‌های تجدید نظر انضباطی ستاد کل و ارتش که فاقد جانشین بوده اما مقامات مشابه آنان در هیئت‌های تجدید نظر انضباطی وزارت دفاع، سپاه پاسداران و نیروی انتظامی دارای جانشین هستند و معاون نیروی انسانی (معاون منابع انسانی) فقط در هیئت‌های تجدید نظر انضباطی وزارت دفاع و نیروی انتظامی دارای جانشین است.

۲-۲-۳- عدم توجه به امر تخصص، تحصیلات حقوقی و درجه اعضای هیئت‌های انضباطی

حسب قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، برای عضویت در هیئت‌های انضباطی صرفاً عنوان پست و جایگاه مد نظر است؛ لیکن کمترین اهمیت برای تخصص و تحصیلات حقوقی و درجه اعضا لحاظ نشده است؛ در حالی که هیئت‌های انضباطی شبه قضایی بوده و وظیفه محوله بر آن‌ها در برخی از موارد اتخاذ تصمیم و صدور آرائی مانند اخراج از خدمت است که این مورد هم‌سنگ و در مواردی شدیدتر از آرای محاکم نسبت به جریمه نقدی یا چند ماه حبس است؛ لذا ضرورت داشتن تحصیلات حقوقی برای اعضای هیئت‌های انضباطی اجتناب ناپذیر است و تا تحقق این مهم، اعضای هیئت‌های انضباطی که فاقد تحصیلات حقوقی هستند از نظرات مشاوران حقوقی بهره‌مند شوند. بدیهی است که با این اوضاع، وظیفه رئیس یا نماینده سازمان قضایی نیروهای مسلح به عنوان احد از اعضای هیئت‌های انضباطی بسیار

هیئت‌های انضباطی، غیر معقول است؛ زیرا با توجه به مواد ۴ و ۱۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده ۶ دستورالعمل اجرایی آن، تعداد اعضای هیئت‌های انضباطی پنج یا هفت نفر است، لذا احراز دوسوم آن ممکن نیست. راهکار مندرج در ماده ۲۳ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی نیز توجیه کننده غفلت مقنن، نخواهد بود؛ زیرا حسب رویه معمول، برای اتخاذ تصمیم تعداد اعضای که موجب رسمیت جلسه می‌شوند؛ بایستی فرد باشد؛ لذا ماده ۱۹ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی نیاز به اصلاح دارد و به جای عبارت «جلسات هیئت‌ها با حضور دوسوم اعضا رسمیت می‌یابد». عبارت «در هیئت‌های هفت نفره با پنج عضو و در هیئت‌های پنج نفره با سه عضو» جایگزین شود و به تبع آن ماده ۲۳ دستورالعمل اجرایی قانون مذکور نیز باید اصلاح شود.

ثانیاً، عبارت مندرج در تبصره ماده ۲۳ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی مبنی بر این‌که: «در صورتی که با تجدید جلسه نیز هم‌چنان تساوی آرا برقرار باشد؛ نظر رئیس جلسه ملاک عمل خواهد بود»، با اصول منصفانه رسیدگی سازگاری ندارد؛ به ویژه اگر پیشنهاد تنبیه از سوی رئیس جلسه مطرح شده باشد که این امر تضییع آشکار حقوق متهم به تخلف محسوب می‌شود؛ لذا پیشنهاد می‌شود تا اصلاح قانون، تبصره ذیل ماده ۲۳ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی بدین نحو اصلاح شود: «در صورت تساوی آرا، جلسه رسیدگی برای دو بار تجدید شده و مجدداً رأی گیری صورت می‌پذیرد. در صورتی که با تجدید جلسات نیز

هم‌چنان تساوی آرا برقرار باشد، نظر اعضای که رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح یا نماینده سازمان قضایی نیروهای مسلح جزو آن اعضا باشد ملاک عمل خواهد بود».

ماده ۳۱ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی اشعار می‌دارد: «در صورتی که هیئت با استناد به نظریه نماینده سازمان قضایی تشخیص دهد که موضوع شکایت فقط عنوان یکی از جرایم مندرج در قوانین جزایی را دارد؛ هیئت رسیدگی به موضوع را متوقف و شاکي را برای رسیدگی به شکایت خود به مرجع صالح قضایی هدایت می‌نماید و هرگاه در شکوائیه علاوه بر مسائل جزایی، تخلفات مربوط به امور خدمتی نیز مطرح باشد، هیئت فقط به تخلفات رسیدگی می‌کند و رأی صادر می‌نماید».

۲-۲-۵- نقش و تأثیر نظر رئیس یا نماینده سازمان قضایی نیروهای مسلح در اتخاذ تصمیم در هیئت‌های انضباطی

به استناد مواد ۴ و ۱۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده ۶ دستورالعمل اجرایی قانون مذکور، رئیس یا نماینده سازمان قضایی نیروهای مسلح یکی از اعضای هیئت‌های انضباطی است و مطابق ماده ۱۹ قانون موصوف و ماده ۲۳ دستورالعمل اجرایی مزبور، جلسات هیئت‌ها با حضور دو سوم اعضا (در هیئت‌های هفت نفره با پنج عضو و در هیئت‌های پنج نفره با چهار عضو) رسمیت می‌یابد. در صورت تساوی آرا، جلسه رسیدگی برای یک بار

تجدید شده و مجدداً رأی گیری صورت می‌پذیرد. در صورتی که با تجدید جلسه نیز هم‌چنان تساوی آرا برقرار باشد، نظر رئیس جلسه ملاک عمل خواهد بود و تصمیمات هیئت با رأی اکثریت اعضای حاضر معتبر است.

هم‌چنین حسب تبصره ماده ۲۳ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، در صورت تساوی آرا، جلسه رسیدگی هیئت‌های انضباطی برای یک بار تجدید شده و مجدداً رأی گیری صورت می‌پذیرد؛ در صورتی که با تجدید جلسه نیز هم‌چنان تساوی آرا برقرار باشد، نظر رئیس جلسه ملاک عمل خواهد بود. در این‌جا نظر رئیس یا نماینده سازمان قضایی نیروهای مسلح، هم‌تراز نظریه سایر اعضا محسوب شده است.

با عنایت به مراتب مذکور: اولاً، به نظر می‌رسد که در مقررات ذکر شده غفلیتی صورت گرفته باشد؛ زیرا به نقش و تأثیر نظریه رئیس یا نماینده سازمان قضایی نیروهای مسلح در اتخاذ تصمیم در هیئت‌های انضباطی اهتمام کافی و توجه وافیه معمول نشده است. با توجه به موضوع «عدم توجه به امر تخصص، تحصیلات حقوقی و درجه اعضای هیئت‌های انضباطی» که در سطور پیش مطرح شد و نظر به این‌که داشتن امر تخصص و تحصیلات حقوقی جزء شروط انتخاب اعضای هیئت‌های انضباطی نیست و با فرض این‌که اکثر اعضای هیئت‌های انضباطی دارای تحصیلات مختلفی غیر از حقوق هستند، به طور حتم می‌توان گفت که رئیس یا نماینده سازمان قضایی نیروهای مسلح دارای تخصص و تحصیلات حقوقی است (البته اثبات شیء نفی ما اداء نمی‌کند) و با عطف توجه به این‌که اتخاذ تصمیم

در هیئت‌های انضباطی ماهیت قضایی و حقوقی دارد، لذا در مجموع، نظریه و دیدگاه رئیس یا نماینده سازمان قضایی نیروهای مسلح بایستی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار باشد.

قابل توجه این که قانون استخدام نیروی انتظامی به لحاظ اخیر التصویب بودن نسبت به قوانین استخدامی ارتش و سپاه، کامل‌تر و به روزتر است؛ چنان که در ماده ۲۱ آیین‌نامه اجرایی قانون نیروی انتظامی به این مهم توجه شده و در این خصوص چنین آمده بود: «جلسات هیئت تجدید نظر با حضور حداقل چهار عضو رسمیت می‌یابد و رأی اکثریت اعضا ملاک عمل خواهد بود. در هر صورت حضور رئیس سازمان قضایی یا جانشین وی در هر جلسه الزامی می‌باشد».

ثانیاً، در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن به این امر تصریح نشده است که نماینده سازمان قضایی نیروهای مسلح برای شرکت در جلسات هیئت‌های بدوی انضباطی بایستی از میان قضات سازمان قضایی انتخاب شود. در تبصره ۳ ماده ۱۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی اشاره شده است که در غیاب رئیس سازمان قضایی، نماینده وی که از بین قضات شاغل در آن سازمان انتخاب و معرفی می‌شود حضور می‌یابد و این موضوع در خصوص هیئت‌های تجدید نظر انضباطی است؛ لکن تا درج این مهم در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن، شایسته است که سازمان قضایی به غیر از قاضی، فرد دیگری را به عنوان نماینده سازمان قضایی به هیئت‌های انضباطی معرفی نکند. ثالثاً، مفاد تبصره ماده ۲۳ دستورالعمل

اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی مبنی بر این که «در صورتی که با تجدید جلسه نیز هم‌چنان تساوی آرا برقرار باشد، نظر رئیس جلسه ملاک عمل خواهد بود» با اصول منصفانه رسیدگی سازگاری ندارد؛ به ویژه اگر پیشنهاد تنبیه از سوی رئیس جلسه مطرح شده باشد که این امر تضییع آشکار حقوق متهم به تخلف محسوب می‌شود؛ مضافاً این که نظر رئیس یا نماینده سازمان قضایی نیروهای مسلح هم‌تراز نظریه سایر اعضا محسوب شده است؛ لذا پیشنهاد می‌شود تا اصلاح قانون، تبصره ذیل ماده ۲۳ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی بدین نحو اصلاح شود: «در صورت تساوی آرا، جلسه رسیدگی برای دو بار تجدید شده و مجدداً رأی‌گیری صورت می‌پذیرد. در صورتی که با تجدید جلسات نیز هم‌چنان تساوی آرا برقرار باشد، نظر اعضای که رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح یا نماینده سازمان قضایی نیروهای مسلح جزو آن باشد؛ ملاک عمل خواهد بود».

ماده ۳۱ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی اشعار می‌دارد: «در صورتی که هیئت با استناد به نظریه نماینده سازمان قضایی تشخیص دهد که موضوع شکایت فقط عنوان یکی از جرایم مندرج در قوانین جزایی را دارد؛ هیئت رسیدگی به موضوع را متوقف و شاکی را برای رسیدگی به شکایت خود به مرجع صالح قضایی هدایت می‌نماید و هرگاه در شکوائیه علاوه بر مسائل جزایی، تخلفات مربوط به امور خدمتی نیز مطرح باشد، هیئت فقط به تخلفات رسیدگی می‌کند و رأی صادر می‌نماید». این ماده منحصر به شکایت است و به سایر موارد در صلاحیت

هیئت‌های انضباطی قابل تعمیم نیست. در صورتی که در تبصره ۱ ماده ۱۳ آیین‌نامه اجرایی نیروی انتظامی چنین مصوب شده بود: «چنان‌چه موضوع پرونده مطروحه در هیئت به تشخیص نماینده سازمان از مصادیق جرم باشد و سایر اعضا با این نظر موافق نباشند، موضوع جهت تعیین تکلیف نهایی به هیئت تجدید نظر ارجاع می‌گردد که در این صورت رأی اکثریت اعضا ملاک عمل خواهد بود. در این حالت چنان‌چه موضوع پرونده به عنوان تخلف تشخیص داده شود، پرونده جهت رسیدگی به دبیر خانه هیئت بدوی ارجاع می‌گردد». چنان‌چه در هیئت تجدید نظر نیز نماینده سازمان قضایی (رئیس یا جانشین سازمان قضایی) موضوع را از مصادیق جرم اعلام کند؛ لیکن دیگر اعضا با این نظر موافق نباشند، پرونده از طریق دبیرخانه هیئت تجدید نظر جهت رسیدگی قضایی به سازمان قضایی منعکس می‌شود تا آن سازمان رأساً درباره تعقیب یا عدم تعقیب کیفری پرونده تصمیم‌گیری کند. در صورتی که به تشخیص سازمان قضایی موضوع قابل تعقیب کیفری نباشد، پرونده مجدد به هیئت بدوی ارجاع می‌شود تا به عنوان تخلف مورد رسیدگی قرار گیرد. لذا به نظر می‌رسد اختیارات رئیس یا نماینده سازمان قضایی نیروهای مسلح به لحاظ مطالب مطروحه (منوط به آشنایی کامل آن‌ها به سازمان، تشکیلات، سلسله مراتب، درجات و جایگاه‌ها و دیگر ضوابط حاکم بر نیروهای مسلح و حقوق کارکنان پایور) بایستی توسعه یابد.

مفاد تبصره ۳ ماده ۱۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی حکایت دارد: «در غیاب رئیس سازمان قضایی نماینده وی که از بین قضات شاغل در آن سازمان

انتخاب و معرفی می‌گردد در هیئت‌های مربوطه حضور می‌یابد». این مقرره باعث شده که دست‌اندرکاران تدوین و تصویب دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی به صورت سهوی در کلیه هیئت‌های تجدید نظر انضباطی عنوان رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح حذف و نماینده سازمان قضایی لحاظ شود.

در ماده ۶ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، در مبحث ترکیب هیئت‌های تجدید نظر انضباطی، به جز هیئت تجدید نظر در ستاد کل که رئیس سازمان قضایی را مطرح کرده (ولی یا نماینده وی را قید نکرده است) در دیگر هیئت‌های تجدید نظر انضباطی نامی از رئیس سازمان قضایی نیامده است؛ در حالی که فلسفه تقنین ماده ۱۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، حضور شخص رئیس سازمان قضایی در ترکیب هیئت‌های تجدید نظر و شرکت در جلسات این هیئت‌ها به لحاظ اهمیت وظایف محوله هیئت‌های تجدید نظر است و صرفاً در مواقع استثنایی که مشارالیه غایب باشند؛ به تجویز تبصره ۳ ماده ۱۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، یکی از قضات شاغل سازمان قضایی به نمایندگی از ایشان، در جلسات هیئت‌های تجدید نظر، شرکت می‌کند.

۲-۲-۶- تداخل و اشتراک مقامات مجاز به ارائه پیشنهاد تنبیهات انضباطی و اعضای هیئت‌های انضباطی

در خصوص مقامات و مسئولانی که مجاز به ارائه پیشنهاد تنبیهات انضباطی هستند و در قیاس با اعضای شرکت کننده در هیئت‌های انضباطی، نکاتی چند قابل ذکر است:

نخست، ماده ۳ قانون تشکیل هیئت‌های

انضباطی مقرر می‌دارد: «مقامات و مسئولان ذیل و رده‌های بالاتر در سلسله مراتب سازمانی مجاز به ارائه پیشنهاد تنبیهات انضباطی محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه، معافیت و یا اخراج از خدمت برای کارکنان متخلف تحت امر خود می‌باشند: ...» و ماده ۵ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی اشعار می‌دارد: «مقامات ذیل در سلسله مراتب نیروهای مسلح می‌توانند تنبیهات محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه، معافیت و اخراج از خدمت برای کارکنان متهم به تخلف و محکومین قطعی قضایی تحت امر خود را با هیئت بدوی مربوط پیشنهاد نمایند: ...». عبارت «و محکومین قطعی قضایی» مندرج در ماده ۵ دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی فراتر از قانون بیان شده؛ زیرا در ماده ۳ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی این موضوع ذکر نشده است.

دوم، با اندکی دقت، مشخص می‌شود که مقامات و مسئولان ذی‌ربطی که مجاز به ارائه پیشنهاد تنبیهات انضباطی برای کارکنان متخلف تحت امر خود هستند، به نحوی خود عضو هیئت‌های انضباطی می‌باشند و در برخی موارد نیز به عنوان رئیس هیئت‌های انضباطی محسوب می‌شوند و این مسئله، حقوق افرادی که پرونده آن‌ها در هیئت‌های انضباطی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد را به مخاطره می‌اندازد؛ به ویژه آن‌که تعدادی از اعضای این هیئت‌های انضباطی در سلسله مراتب اداری تحت امر فرد پیشنهاد دهنده تنبیه انضباطی که اینک در سمت رئیس هیئت جلوس کرده، می‌باشند و در این صورت، اتخاذ تصمیم مبتنی بر اصل بی‌طرفانه و منصفانه رسیدگی را با چالش جدی

مواجه می‌کند. فرض کنید یکی از کارکنان پایور تحت امر معاون هماهنگ کننده در ستاد کل، مرتکب تخلف انضباطی مستوجب تنبیه انضباطی اخراج از خدمت شود و معاون هماهنگ کننده نیز برای متخلف، به هیئت بدوی انضباطی پیشنهاد اخراج از خدمت دهد و در جلسه هیئت بدوی، مشارالیه شرکت کند که در آن صورت، مقام مذکور نه تنها عضو هیئت بدوی، بلکه رئیس جلسه نیز هست و از سوی دیگر، معاون بازرسی یا جانشین وی، رئیس مرکز عملیات و خدمات نیروی انسانی و مدیر حقوقی و قضایی که سه عضو دیگر هیئت بدوی هستند، در سلسله مراتب نظامی تحت امر معاون هماهنگ کننده قرار می‌گیرند؛ به سخن دیگر از هفت عضو هیئت بدوی، چهار عضو در یک راسا هستند. با عطف توجه به این‌که معاون هماهنگ کننده پیشنهاد دهنده تنبیه انضباطی است، لذا عدالت ایجاب می‌کند که خودش جزو اعضای هیئت بدوی آن هم به عنوان رئیس هیئت نباشد؛ زیرا علی‌الظاهر علیه شخصی که پرونده‌اش در هیئت بدوی، مطرح می‌شود؛ همواره یک رأی ثابت به عنوان مخالف وجود دارد و این امر چندان با رعایت اصل عدالت تناسب ندارد؛ مضافاً حضور وی به لحاظ سلسله مراتب نظامی تأثیر روحی و روانی بر سه عضو تحت امر در هیئت بدوی، داشته و چه بسا ملاک اتخاذ تصمیم و صدور رأی بدوی، صرفاً نظر معاون هماهنگ کننده باشد و دیگران نیز متابعت کنند؛ در حالی که این امر با دفاع از حقوق افراد (هر چند متخلف) و اصل برابری سلاح و دیگر اصول دادرسی عادلانه سازگاری ندارد.

ادامه دارد ...



آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور



رأی وحدت رویه شماره ۷۸۸ مورخ ۱۳۹۹/۳/۲۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور
الف - گزارش پرونده

الف - به حکایت پرونده شماره ۹۶۰۹۹۸۴۱۲۸۱۰۰۰۳۰ شعبه هجدهم دادگاه تجدید نظر استان آذربایجان شرقی، شعبه هفتم دادگاه حقوقی تبریز، طی دادنامه شماره ۷۵۰۹۹۷۴۱۱۰۷۰۰۹۰۰ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۲، در خصوص دعوی آقای امیر حسین ... به وکالت از بانک تجارت به طرفیت خوانده (شرکت سرمایه‌گذاری ملت) به خواسته مطالبه مبلغ ۱۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال از بابت سفته شماره ... و خسارت دادرسی، تأخیر تأدیه و حق الوکاله ... چنین رأی داده است: «... نظر به این که ظهرونیسی سفته، ظهور در مدیون بودن صادرکننده در قبال دارنده و استحقاق دارنده در مطالبه وجه آن داشته و با بقای اصل سفته در ید دارنده اشتغال ذمه ظهرونیسی استصحاب می‌شود و نظر به این که وکیل خوانده با وجود حضور در جلسه دادرسی، دفاعی مؤثر در مقابل دعوی مطروحه به عمل نیاورده و مستندات دعوی مصون از ایراد

اساسی و انکار مانده و با توجه به اصل استقلال امضات در اسناد تجاری و وصف تجریدی و تنجیزی و این که صدور حکم ورشکستگی صادرکننده سفته مانع از مسئولیت ضامن یا ظهرونیسی نمی‌باشد، فلذا دعوی خواهان محمول بر صحت بوده و به استناد ماده ۴۲۲ و ماده ۳۰۹ ناظر به ماده ۲۴۹ قانون تجارت و مواد ۱۹۸، ۵۱۵، ۵۱۹ و ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت مبلغ شانزده میلیارد ریال از بابت اصل خواسته و مبلغ ۵۵۸,۴۵۵,۰۰۰ ریال از بابت هزینه دادرسی و پرداخت خسارت حق الوکاله طبق تعرفه قانونی و نیز خسارت ناشی از تغییر فاحش شاخص سالانه از زمان واخواست ۱۳۹۴/۱۲/۸ تا هنگام پرداخت با رعایت تناسب تغییر شاخص سالانه که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین و توسط اجرای احکام مدنی دادگستری محاسبه و هزینه دادرسی آن به نفع صندوق دولت وصول خواهد شد در حق خواهان صادر و اعلام می‌دارد...» پس از تجدید نظرخواهی، به موجب دادنامه شماره ۵۱۹ مورخ ۱۳۹۶/۱۰/۲۹ شعبه هجدهم دادگاه تجدید نظر استان آذربایجان شرقی آن را تأیید کرده است. سپس اداره تصفیه امور ورشکستگی تبریز به قائم مقامی ورشکسته نسبت به دادنامه اخیرالذکر، دعوی اعتراض ثالث مطرح نموده و شعبه مذکور به موجب دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۴۱۲۸۱۰۱۰۹ مورخ ۱۳۹۶/۷/۱۷ چنین رأی داده است: «... نظر به این که عمده اعتراض شخص ثالث دو امر می‌باشد: اولاً، قرار (قرارداد) منتهی به صدور سفته به لحاظ انعقاد بعد از تاریخ توقف شرکت ماشین‌آلات باطل بوده است، در ثانی خسارت تأخیر تأدیه از ورشکسته بعد از تاریخ توقف قابل مطالبه نمی‌باشد. در بررسی این دو امر از نظر دادگاه هر دو استدلال فاقد وجهت قانونی تأثیرگذاری در پرونده حاضر محسوب می‌شود؛ چرا که اولاً، به لحاظ این که منشأ دعوی، عمل تجاری بوده و بنا بر اصل حاکمیت استقلال امضات در اسناد تجاری به فرض این که مضمون عه در دوره توقف، مبادرت به صدور اسناد تجاری نماید، این امر نافی مسئولیت ضامن سند تجاری محسوب نمی‌شود. در ثانی این که طبق رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ مورخ ۱۳۴۷/۲/۱

هیئت عمومی دیوان عالی کشور، امکان مطالبه خسارت تأخیر تأدیه از ورشکسته وجود ندارد [و] به منزله عدم اشتغال ذمه ورشکسته به پرداخت خسارت مزبور محسوب نمی‌شود؛ چرا که طبق ماده ۵۶۱ قانون تجارت در صورتی که ورشکسته بخواهد اعاده اعتبار واقعی (حقی) نماید، ملزم است کلیه دیون خود را با متفرعات (از جمله خسارت تأخیر تأدیه) بپردازد و در واقع در سیستم کنونی تجاری ایران ورشکسته حتماً ملزم به پرداخت خسارت تأخیر تأدیه بوده، لکن تا زمان اعاده اعتبار امکان مراجعه به او برای جبران خسارت مزبور وجود ندارد و این امر به معنای عدم اشتغال ذمه محسوب نمی‌شود و با وجود اشتغال ذمه مزبور امکان ضمانت از دین مزبور چه سابق بر تاریخ توقف و چه بعد از آن وجود ندارد، لکن ضامنی که خسارت مزبور را پرداخت می‌نماید امکان مراجعه به مضمون‌عنه مثل مدیون اصلی (مضمون‌له) را نخواهد داشت و با تکیه بر این مبنا صرف نظر از این که عنصر ضرری دادنامه معترض‌عنه در مقابل ثالث منتفی محسوب می‌شود به لحاظ اصل استقلال امضات در امور تجاری که ناشی از ماده ۴۰۵ قانون تجارت محسوب می‌شود و این که بخشنامه بانک مرکزی به شماره ۳۰۰۲/۸ مورخ ۱۳۸۷/۸/۱۲ پیرو نظریه اداره حقوقی قوه قضاییه صادر شده و نفس نظریه مزبور به تبع بخشنامه لاحق بر آن برای این دادگاه لازم‌الاتباع محسوب نمی‌شود و رأی وحدت رویه مذکور منصرف از ضامن ورشکسته بوده، لذا دادگاه دعوی اعتراض ثالث را غیر وارد تشخیص و به تجویز مفهوم مخالف ماده ۴۲۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی حکم به رد آن صادر و اعلام می‌دارد.

ب- به حکایت پرونده شماره

۹۳۰۹۹۸۰۲۲۷۲۰۰۷۲۸ شعبه هفدهم دادگاه تجدید نظر استان تهران، شعبه دوازدهم دادگاه عمومی تهران طی دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۰۲۲۷۲۰۱۱۶۲ مورخ ۱۳۹۶/۱۰/۴ در خصوص دعوی بانک ملت به طرفیت خواندگان ۱- شرکت بهینه افزار پردازپویا (سهامی خاص) با قائم‌مقامی اداره تصفیه امور ورشکستگی ۲- مرتضی... ۳- مهناز... ۴- سیدمحسن... به خواسته مطالبه وجه بابت ۱- اصل بدهی به مبلغ ۱۱،۲۹۳،۲۴۴،۷۶۵ ریال ۲- خسارت تأخیر تأدیه تا ۱۳۹۳/۱۱/۶ به مبلغ ۲۰،۵۵۵،۴۴۰،۲۵۴ ریال و از تاریخ اخیر ۱۳۹۳/۱۱/۶ تا روز وصول کل طلب بانک مطابق قرارداد و تعهدنامه با نرخ ۳۱ درصد ۳- کلیه خسارات دادرسی و حق‌الوکاله نماینده، ... چنین رأی داده است: «... راجع به خواندگان ردیف‌های یکم تا سوم نیز نظر به این که اولاً، مطابق قرارداد صدور ضمانت‌نامه شماره ۱۳۹۰/۱۱/۳۰ مورخ ۹۰۱۵۵۱۴۶۴/۷ و تعهدنامه مورخ ۱۳۹۰/۱۱/۳۰ وجود رابطه حقوقی بین خواهان و خواندگان محرز است؛ ثانیاً، خواندگان ردیف‌های دوم و سوم، مطالبات خواهان را به نحو اجتماع متعهد گردیده‌اند؛ ثالثاً، قائم‌مقام خواننده ردیف یکم و خواننده ردیف دوم دفاعی در راستای برائت ذمه مدیون به عمل نیاورده‌اند و خواننده ردیف سوم نیز در جریان دادرسی حضور نیافته و دفاعی به عمل نیاورده است و دلیلی بر پرداخت طلب خواهان نیز ارائه نشده است؛ رابعاً، مطابق رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۴ طلبکاران ورشکسته بعد از تاریخ توقف تاجر، حق مطالبه خسارت تأخیر تأدیه ایام بعد از تاریخ توقف را ندارند و مطابق نظریه مشورتی شماره ۲۹۹۶/۹۳/۷ مورخ ۱۳۹۳/۱۲/۲ چون از مدیون اصلی نمی‌توان مطالبه

خسارت تأخیر تأدیه و جریمه نمود از ضامن هم نمی‌توان مطالبه خسارت کرد؛ زیرا وی چیزی را ضمانت کرده است که مدیون اصلی باید بپردازد به اضافه این که مسئولیت ضامن به تبع مسئولیت مدیون اصلی بوده و بیش از آن مسئولیتی ندارد...؛ خامساً، قائم مقام خواننده ردیف یکم، طی نامه‌ای اعلام نموده که ورشکستگی خواننده ردیف یکم طی دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۲۱۶۲۱۰۰۰۷ مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۲۲ از شعبه ۸۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران صادر گردیده و تاریخ توقف نیز ۱۳۹۳/۱۲/۵ اعلام گردیده است، لذا دعوی خواهان را راجع به اصل بدهی و خسارت تأخیر تأدیه تا تاریخ توقف مذکور و خسارت دادرسی آن موجه تشخیص داده و به استناد مواد ۱۰، ۲۱۹، ۲۳۰ و ۲۳۱ قانون مدنی و مواد ۵۱۵ و ۵۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی و مواد ۴۰۳، ۴۱۸ و ۴۱۹ قانون تجارت و تبصره‌های الحاقی به ماده ۱۵ قانون عملیات بانکی بدون ربا و رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۴ حکم به محکومیت تضامنی خواندگان ردیف‌های یکم تا سوم به پرداخت مبلغ ۱۱،۲۹۳،۲۴۴،۷۶۵ ریال بابت اصل طلب و مبلغ ۲۰،۵۵۵،۴۴۰،۲۵۴ ریال بابت خسارت تأخیر تأدیه تا تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۶ و از تاریخ مذکور تا تاریخ توقف ۱۳۹۳/۱۲/۵ خسارت تأخیر تأدیه به مأخذ ۳۱ درصد مندرج در قرارداد و هزینه دادرسی آن و حق‌الوکاله وکیل طبق تعرفه قانونی در حق خواهان صادر و اعلام می‌دارد...» که پس از تجدید نظرخواهی، شعبه هفدهم دادگاه تجدید نظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۲۲۱۷۰۰۱۶۹ مورخ ۱۳۹۸/۲/۹ چنین رأی داده است: «... دفاع و ایراد مؤثری که موجب بی‌اعتباری

دادنامه تجدید نظر خواسته را فراهم نماید و منطبق با شقوق مختلف ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی باشد به عمل نیامده است و از جهت تشریفات دادرسی و استنباط قضایی بر رسیدگی دادگاه محترم نخستین اشکال قانونی مترتب نیست؛ زیرا شرکت تجدید نظر خوانده به موجب دادنامه شماره ۹۴۰۰۷ مورخ ۱۳۹۴/۱/۲۲ صادره از شعبه محترم ۸۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران، ورشکسته اعلام و از تاریخ ۱۳۹۳/۱۲/۵ در خصوص اقدامات شرکت توقف اعلام گردیده است به موجب رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۴ صادره از دیوان عالی کشور و این که از تاریخ صدور حکم توقف، تاجر از پرداخت خسارت تأخیر به لحاظ عدم امکان مداخله در اموال خود معاف می باشد و جهت تبعی بودن مسئولیت ضامنین و عدم تقصیر آنان در پرداخت اصل دین، دادگاه مطالبه خسارت تأخیر پس از صدور توقف را منطبق با قانون نمی داند؛ بنابراین دادگاه تجدید نظر خواهی را وارد ندانسته و با استناد به ماده ۳۵۸ قانون پیش گفته ضمن رد تجدید نظر خواهی، دادنامه تجدید نظر خواسته را عیناً تأیید می نماید.

چنان که ملاحظه می فرمایید، شعب هفدهم دادگاه تجدید نظر استان تهران و هجدهم دادگاه تجدید نظر استان آذربایجان شرقی در خصوص مسئولیت ضامن ورشکسته در پرداخت خسارت تأخیر تأدیه بعد از تاریخ توقف به لحاظ استنباط متفاوت از ماده ۵۶۱ قانون تجارت و رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ مورخ ۱۳۴۷/۲/۱ آراء متفاوت صادر کرده اند.

بنا به مراتب، در موضوع مشابه، اختلاف استنباط محقق شده است. در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به

منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح قضیه در جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور جهت اتخاذ تصمیم قانونی درخواست می گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی

ب- نظریه نماینده دادستان کل کشور

به شرح آتی اظهار عقیده می شود:

۱- شعبه محترم هجدهم دادگاه تجدید نظر استان آذربایجان شرقی، ضامن تعهدات ورشکسته را به تأدیه خسارت تأخیر تأدیه از تاریخ توقف وی محکوم نموده است، اما شعبه محترم هفدهم دادگاه تجدید نظر استان تهران ضامنان تعهدات ورشکسته نسبت به تأدیه خسارت تأخیر تأدیه بعد از توقف وی را مسئول ندانسته است. اگر چه تفاوت دعاوی در مستندات محرز است، ولی موضوع هر دو دعوی راجع به مسئولیت ضامن ورشکسته بعد از توقف وی بوده و از این حیث، موضوع یکسان می باشد و بحث سفته در موضوع اختلافی مذکور موضوعیت ندارد.

۲- به موجب ماده ۶۸۴ قانون مدنی «عقد ضمان عبارت است از این که شخصی مالی را که بر ذمه دیگری است بر عهده بگیرد». بر این اساس، عقد ضمان عقدی تبعی است و به تبع مشغولیت ذمه مدیون اصلی، ذمه ضامن مشغول خواهد شد. عمومات عقد ضمان در قانون مدنی نیز ناظر بر ضرورت وجود دین یا سبب آن در مدیون اصلی تأکید دارد.

۳- به موجب رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، خسارت تأخیر تأدیه از تاریخ توقف از ورشکسته قابل مطالبه نیست. بر این اساس، تعهدی راجع به خسارات تأخیر تأدیه بعد از توقف در

مدیون اصلی ایجاد نمی گردد تا به تبع آن ضامن متعهد تأدیه آن گردد.

۴- مطابق ماده ۴۰۸ قانون تجارت «همین که دین اصلی به نحوی از انحاء ساقط شد، ضامن نیز بری می شود». این حکم قانونی نیز بر تبعیت ذمه ضامن از ذمه مدیون اصلی تأکید دارد و در خسارت تأخیر تأدیه که از متفرعات دین اصلی است با بری الذمه شدن مدیون اصلی به طریق اولی، ضامن بری الذمه خواهد شد و از طرفی دیگر، اساساً موضوع اعاده اعتبار هیچ گونه ارتباط حقوقی با قضیه مطروحه ندارد.

۵- خسارت تأخیر تأدیه، نوعی جزای مدنی است که بر متعهد مستنکف تحمیل می شود. اساساً در وضعیت مطروحه، استنکاف مطمح نظر مقنن موضوعیت پیدا نمی کند تا با کوتاهی ضامن مسئولیتی بر وی تحمیل شود. لذا رأی صادره از شعبه هفدهم دادگاه تجدید نظر استان تهران، مطابق موازین قانونی تشخیص و قابلیت وحدت رویه قضایی را دارد.

ج- رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور

«مستفاد از مواد ۴۱۸، ۴۱۹ و ۴۲۱ قانون تجارت و سایر مقررات مربوط، طلبکاران ورشکسته حق مطالبه خسارت تأخیر تأدیه ایام توقف را از ورشکسته ندارند و حکم مقرر در مواد ۵۶۱ و ۵۶۲ قانون مذکور ناظر به زمانی است که تاجر بخواهد اعاده اعتبار (حقی) کند که در رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور نیز تصریح شده است. با توجه به این که مسئولیت ضامن در هر حال نمی تواند بیش از میزان مسئولیت مضمون عنه باشد، خسارت تأخیر تأدیه فوق الذکر از ضامن تاجر ورشکسته نیز

قابل مطالبه نیست. بنا به مراتب رأی شماره ۱۶۹-۱۳۹۸/۲/۹ شعبه هفدهم دادگاه تجدید نظر استان تهران تا حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان، دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.»

رأی وحدت رویه شماره ۷۸۹ مورخ ۱۳۹۹/۴/۳ هیئت عمومی دیوان

عالی کشور

الف- گزارش پرونده

الف- حسب محتویات پرونده شماره ۸۶۵۰۰۳۳۶۳۳۰۹۸۰۹۸۳۷۶۳۳۰ شعبه ۲۵ دادگاه تجدید نظر استان اصفهان، متعاقب صدور دادنامه شماره ۹۵۱۸۸۹ مورخ ۹۵/۱۰/۶ شعبه اول دادگاه عمومی بخش میمه مبنی بر حکم ورشکستگی آقای علیرضا ... و سپس تقدیم دادخواست از ناحیه آقای حسین ... به طرفیت خواندگان آقایان علیرضا ... و حسین ... به خواسته اعتراض ثالث، شعبه مذکور طی دادنامه شماره ۹۸۱۳۳۹ مورخ ۹۸/۷/۹ بدین لحاظ که قانون تجارت و مقررات ورشکستگی خاص می‌باشد و به موجب مقررات قانون تجارت باید حکم ورشکستگی آگهی و اشخاص ذی‌نفع و طلبکاران در فرجه زمانی معین و محدودی اعتراض نمایند و این امر در مواد ۵۳۷، ۵۳۸ و ۵۳۹ قانون تجارت قید شده است و توجه به این که در پرونده مدت زیادی از اعلان حکم ورشکستگی گذشته است، به استناد ماده ۵۳۷ قانون تجارت و ماده ۸۹ و بند ۱۱ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، قرار رد دعوی

اعتراض ثالث را صادر نموده است. پس از تجدید نظرخواهی از این رأی، شعبه ۲۵ دادگاه تجدید نظر استان اصفهان طی دادنامه شماره ۹۸۲۲۵۲ مورخ ۹۸/۹/۳۰ چنین رأی داده است:

«... نظر به این که دادنامه تجدید نظرخواسته به استناد ماده ۵۳۷ قانون تجارت و انقضای مهلت جهت اعتراض اشخاص ذی‌نفع به حکم اعلان ورشکستگی صادر شده و با توجه به این که به موجب ماده ۱ قانون آیین دادرسی مدنی قانون مذکور در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعاوی مدنی و بازرگانی به کار می‌رود و دعوی ورشکستگی از جمله دعاوی بازرگانی می‌باشد و به موجب ماده ۵۲۹ قانون موصوف، سایر قوانین و مقررات در موارد مغایر ملغی گردیده است و با لحاظ آمره بودن قانون آیین دادرسی مدنی و این که به موجب ماده ۴۱۷ آن قانون دعوی اعتراض ثالث نسبت به احکام دادگاه‌ها دارای مهلت نمی‌باشد، لذا دادگاه، تجدید نظرخواهی را وارد تشخیص و به استناد ماده ۳۵۳ قانون مذکور، قرار معترض‌عنه نقض و پرونده جهت رسیدگی ماهوی به دادگاه بدوی اعاده می‌گردد. رأی صادره قطعی است.»

ب- حسب محتویات پرونده شماره ۹۵۹۰۰۳۳۶۳۳۰۹۷۰۹۸۳۷۶۳۳۰ شعبه دهم دادگاه تجدید نظر استان اصفهان، شعبه مذکور در خصوص تجدید نظرخواهی نسبت به دادنامه شماره ۱۵۷۹ مورخ ۱۳۹۷/۷/۳۰ شعبه اول دادگاه عمومی بخش میمه که به موجب آن قرار رد دعوی اعتراض ثالث صادر شده است، به موجب دادنامه شماره ۹۷۰۹۹۷۰۳۶۹۲۰۲۸۴ مورخ ۱۳۹۷/۱۲/۲۷ چنین رأی داده است: «تجدید نظرخواهی بانک مهر اقتصاد ...

به طرفیت آقایان ۱- محمدرضا ... ۲- میثم ... ۳- دادستان ۴. مدیر تصفیه اداره امور ورشکستگی خانم سیمین ... ۵- ناظر اداره تصفیه اداره امور ورشکستگی آقای ابراهیم ...، نسبت به دادنامه ۱۵۷۹ - ۹۷۰ مورخ ۱۳۹۷/۷/۳۰ و دادنامه اصلاحی ۹۷۰۳۹۸ مورخ ۱۳۹۷/۳/۶ شعبه اول دادگاه عمومی بخش میمه متضمن قرار ردّ دعوی اعتراض ثالث ... وارد نمی‌باشد؛ زیرا اعتراض اشخاص ذی‌نفع مطابق ماده ۵۳۷ قانون تجارت باید ظرف یک ماه از تاریخ اعلان حکم ورشکستگی باشد و رأی ورشکستگی در تاریخ ۱۳۹۷/۱/۱۴ از طریق روزنامه نسل فردا اعلان شده و تجدید نظرخواه در تاریخ ۱۳۹۷/۵/۱۴ اعتراض نموده که در خارج از مهلت قانونی اعتراض به عمل آمده است، لذا مستند به ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی، ضمن ردّ تجدید نظرخواهی رأی تجدید نظرخواسته تأیید می‌گردد. رأی قطعی است.»

ملاحظه می‌شود که شعب ۲۵ و ۱۰ دادگاه‌های تجدید نظر استان اصفهان در مورد مشابه با استنباط مختلف از ماده ۵۳۷ قانون تجارت از یک سو و ماده ۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی از سوی دیگر در خصوص رعایت مهلت در اعتراض ثالث نسبت به آراء صادره در امر ورشکستگی با لحاظ ماده ۴۱۷ قانون اخیرالذکر، آراء متفاوت صادر کرده‌اند.

بنا به مراتب اشعاری، به استناد ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری، تقاضای طرح موضوع در هیئت عمومی دیوان عالی کشور به منظور صدور رأی وحدت رویه را دارد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی

ب- نظریه نماینده دادستان کل کشور

به شرح آتی اظهار عقیده می‌شود:

۱- شعب محترم دهم و بیست و پنجم دادگاه‌های تجدید نظر استان اصفهان با استنباطات متفاوت از ماده ۵۳۷ قانون تجارت، آراء مختلفی صادر نموده‌اند. شعبه دهم دادگاه مذکور در اعتراض ثالث نسبت به حکم ورشکستگی، رعایت مهلت یک ماه از تاریخ اعلان حکم را ضروری دانسته، اما شعبه بیست و پنجم آن دادگاه رعایت چنین قیدی را لازم ندانسته است.

۲- ماده ۵۳۷ قانون تجارت مقرر می‌دارد: «اعتراض باید از طرف تاجر ورشکسته در ظرف ده روز و از طرف اشخاص ذی‌نفع که در ایران مقیم‌اند در ظرف یک ماه و از طرف آن‌هایی که در خارجه اقامت دارند در ظرف دو ماه به عمل آید...» مقنن در این ماده به لحاظ عدم قابلیت شناسایی اشخاص ذی‌نفع در هنگام رسیدگی به دعوی ترافعی ورشکستگی، جهت حفظ حقوق آنان و بهره‌مندی از ظرفیت رسیدگی مرحله بدوی، بر خلاف سایر دعاوی، یک طریقه عادی اعتراض به حکم را پذیرفته است و این طریقه عادی اعتراض را مقید به مهلت یک ماه از تاریخ اعلان حکم ورشکستگی دانسته است.

اگر چه در حکم ورشکستگی ذکر مشخصات کلیه طلبکاران مقدور نیست، اما این حکم در غیاب آنان صادر شده و نسبت به حقوق قانونی آنان تأثیر می‌گذارد و این اشخاص در حقیقت جزو اصحاب دعوی ورشکستگی محسوب می‌شوند و باید برای حفظ حقوق آنان در مرحله بدوی حق اعتراض آنان را محفوظ دانست. هم‌چنان که در سایر دعاوی برای حفظ حقوق غایبین حق واخواهی پیش‌بینی شده است، در دعوی

ورشکستگی نیز برای غایبین ذی‌نفع طریقی عادی اعتراض پذیرفته شده است. مؤید این امر، پیش‌بینی مرحله استیناف در ماده ۵۳۹ قانون مذکور، بعد از پذیرش اعتراض ذی‌نفع در ماده ۵۳۷ آن قانون است. این منطقاً قابل پذیرش نیست که بگوییم قانون‌گذار اول اعتراض ثالث را پذیرفته و بعداً مرحله تجدید نظر و استیناف را.

۳- مقنن در ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی، در مقام بیان طرق اعتراض فوق‌العاده از آراء محاکم است و در این مرحله از رسیدگی شخص ثالث بدون رعایت هیچ مهلت قانونی می‌تواند نسبت به آراء محاکم اعتراض و حکم مقرر در این ماده هیچ‌گونه تداخل قلمروی با حکم مقرر در ماده ۵۳۷ قانون تجارت ندارد؛ چرا که مقنن در فصل یازدهم قانون تجارت که شامل مواد ۵۳۶ تا ۵۴۰ آن قانون است حکمی در رابطه با اعتراض ثالث و اعاده دادرسی بعد از استیناف بیان نکرده است.

۴- ماده ۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به رعایت مقررات آن در امور بازرگانی تأکید دارد و این قاعده آمره است؛ اما در رابطه با این که ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی ماده ۵۳۷ قانون تجارت را نسخ نموده است به لحاظ اختلاف در قلمرو، اعمال بحث ناسخ و منسوخ منتفی است.

۵- در عمل نیز چنان‌چه حکم ورشکستگی صحیحاً صادر شده باشد، اعتراض ثالث بر آن تأثیری نمی‌گذارد، اما اگر حکم ورشکستگی صحیحاً صادر نشده است، فلسفه اعتراض فوق‌العاده احکام بر آن جاری و ساری است. مضافاً از جنبه اجرایی، اقدامات مدیر تصفیه بالاتر از اقدامات اجرایی، دوایر اجرای احکام مدنی دادگستری نیست. هم‌چنان که در قانون

اجرای احکام مدنی، اعاده اجرا به موجب حکم نهایی پذیرفته شده است در اینجا نیز مطابق حکم نهایی اقدام خواهد شد. بر این اساس، رأی صادره از شعبه بیست و پنجم دادگاه تجدید نظر استان اصفهان از حیث نتیجه مطابق موازین قانونی تشخیص و قابلیت وحدت رویه قضایی را دارد.

ج- رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور

«با توجه به این که به لحاظ وضعیت خاص ورشکستگی و احکام راجع به آن و لزوم تسریع در انجام عملیات تصفیه، مقررات خاصی در قانون تجارت وضع شده و از جمله فصل مخصوصی به طرق شکایت از احکام صادره راجع به ورشکستگی تحت همین عنوان اختصاص داده شده و آگاهی کردن حکم ورشکستگی الزامی شده و در ماده ۵۳۷ همین قانون مبدأ اعتراض اشخاص ذی‌نفع به نحو مطلق، تاریخ اعلان (آگاهی) احکام راجع به ورشکستگی دانسته شده است و قرینه کافی بر نسخ مقررات خاص مذکور به موجب مقررات عام قانون مؤخرالتصویب آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی وجود ندارد و با عنایت به اصل عدم نسخ، اعتراض کلیه اشخاص ذی‌نفع به احکام ورشکستگی خارج از مهلت‌های مذکور در ماده ۵۳۷ قانون یادشده در دادگاه صادرکننده حکم قابلیت استماع ندارد. بنا به مراتب، رأی شماره ۲۸۴ مورخ ۱۳۹۷/۱۲/۲۷ شعبه دهم دادگاه تجدید نظر استان اصفهان که با این نظر انطباق دارد به اکثریت قاطع آراء هیئت عمومی صحیح و مطابق قانون تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان، دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.»

نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه

عدم توقف اجرای حکم در صورت ارجاع طرفین به داوری پس از صدور اجرائیه

پرسش: اگر دادگاه در خصوص موضوع دعوای طرفین رسیدگی و مبادرت به صدور رأی کند و سپس طرفین در مرحله اجرای حکم در اجرای احکام مدنی به مؤسسه داوری مراجعه کنند و آن مرجع در خصوص موضوع دعوای طرفین که سابقاً از طرف دادگاه رسیدگی و اتخاذ تصمیم شده است، رسیدگی و رأی صادر کند و این رأی مورد پذیرش محکومله پرونده اجرایی نباشد، تکلیف واحد اجرای احکام در باب اجرای حکم چیست؟ آیا مکلف به اجرای حکم دادگاه است یا باید رأی داوری را اجرا کند؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۰۵۵ مورخ ۱۳۹۹/۴/۷

پاسخ: با عنایت به اصل تأخیرناپذیری اجرای حکم قطعی دادگاه، فرض استعلام که در مرحله اجرای حکم قطعی دادگاه، طرفین موضوع را به داوری ارجاع و منجر به صدور رأی داور شده است، از شمول ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ خارج است؛ لذا موجبی برای عدم اجرای رأی قطعی دادگاه که بر مبنای آن اجرائیه

صادر شده است وجود ندارد و واحد اجرای احکام باید به تکلیف قانونی خود عمل کند؛ مگر این که حکم دادگاه به طریق قانونی و از طریق مرجع صالح بلاثر شده باشد.

فروش زمین فاقد کاربری فقط ضمن صدور گواهی با اعتبار دو سال

پرسش: همان گونه که مستحضردید به موجب ماده ۶ قانون منع فروش و واگذاری اراضی فاقد کاربری مسکونی برای امر مسکن به شرکت های تعاونی مسکن و سایر اشخاص حقیقی و حقوقی مصوب ۱۳۸۱ هر نوع نقل و انتقال اعم از رسمی و عادی تفکیک، افزاز، صدور سند مالکیت و تغییر کاربری از تاریخ لازم الاجرا شدن این قانون ممنوع و در ماده ۶ آیین نامه اجرایی قانون مصوب ۱۳۸۳ بر عدم امکان ساخت مسکن تأکید شده است و از طرفی به موجب ماده ۵۹ قانون رفع موانع تولید و ارتقای نظام مالی کشور مصوب ۱۳۹۴ در تبعیت از ماده واحده تعیین وضعیت املاک واقع در طرح های دولتی و شهرداری ها مصوب ۱۳۶۷ با اصلاحات اخیر و آرای مکرر صادره از هیئت عمومی دیوان عدالت اداری با تأکید بر قاعده فقهی تسلیط،

در صورت انقضای مهلت هیجده ماهه مقرر از زمان ابلاغ رسمی طرح مصوب عمومی و عمرانی و در صورتی که اجرای طرح تملک املاک به پنج سال بعد موکول شده باشد، کلیه حقوق مالکانه اعم از احداث، تجدید، تعمیر و فروش برای مالکان املاک منظور شده است و شهرداری باید در صورت عدم اجرای طرح با کاربری مورد نیاز دستگاه اجرایی موضوع ماده ۵ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با پایان یافتن مهلت قانونی بدون نیاز به موافقت دستگاه اجرایی ذی ربط با تقاضای مالک خصوصی یا تعاونی با پرداخت عوارض و بهای خدمات قانونی طبق قوانین و مقررات مربوطه پروانه ساختمانی صادر کند. با توجه به تأخر و تقدم قوانین در تعارض با حقوق مالکانه اشخاص حقیقی و حقوقی که عملاً املاکی که پس از تاریخ ۱۳۸۱/۵/۶ نقل و انتقال یافته باشند، امکان طرح در کمیسیون ماده ۵ قانون زمین شهری و تغییر کاربری و یا صدور پروانه ساخت نخواهد داشت که این مهم بر خلاف نظر مقنن است. با عنایت به مراتب مذکور، آیا املاکی که به دلیل مغایرت کاربری مشمول قانون منع فروش باشند فارغ از زمان نقل و انتقال به متقاضی به موجب قوانین و

آرای هیئت عمومی دیوان عدالت اداری یادشده مستحق اعطای حقوق مالکانه خواهد بود؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۰۴۴ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۱

پاسخ: اولاً، حکم مقرر در قسمت اخیر ماده ۵۹ قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر و ارتقای نظام مالی کشور مصوب ۱۳۹۴ مبنی بر تکلیف شهرداری به صدور پروانه در صورت سپری شدن مهلت مقرر قانونی و عدم اجرای طرح با کاربری مورد نیاز دستگاه‌های اجرایی به صرف درخواست مالک خصوصی یا تعاونی و با پرداخت عوارض و بهای خدمات قانونی و بدون نیاز به موافقت دستگاه اجرایی ذی‌ربط، ناظر بر املاک موضوع قانون تعیین وضعیت املاک واقع در طرح‌های دولتی و شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۷ با اصلاحات بعدی است و قابل تسری به اراضی موضوع قانون منع فروش و واگذاری اراضی فاقد کاربری مسکونی برای امر مسکن به شرکت‌های تعاونی مسکن و سایر اشخاص حقیقی و حقوقی مصوب ۱۳۸۱ نیست.

ثانیاً، به موجب ماده ۲ قانون منع فروش و واگذاری اراضی فاقد کاربری مسکونی برای امر مسکن به شرکت‌های تعاونی مسکن و دیگر اشخاص حقیقی و حقوقی مصوب ۱۳۸۱، فروش زمین‌های فاقد کاربری مسکونی فقط با صدور گواهی که اعتبار آن به مدت دو سال تعیین شده، مجاز شناخته شده است؛ چگونگی این گواهی و شرایط آن در مواد ۳ و ۴ این قانون آمده است؛ وجود طرح پیش از لازم‌الاجرا شدن قانون هرچند مانع فروش آن باشد، از نظر رعایت مقررات مذکور تأثیری نخواهد داشت. مالک در صورت تمایل می‌تواند ملک خود را که فاقد کاربری مسکونی است به منظور

صنعتی، کشاورزی، تجاری، اداری و امثال آن که غیرمسکونی باشد واگذار کند. همچنین است در مواردی که گواهی‌های لازم برای وی صادر شده باشد.

جواز ایجاد راه‌بند در کوچه بن‌بست توسط مالکان ساختمان‌ها

پرسش: با عنایت به درخواست تعدادی از شهروندان مبنی بر ایجاد راه‌بند و مسدود کردن کوچه‌های بن‌بست به شورای ترافیک شهرستان و مخالفت اداره حقوقی شهرداری با درخواست موصوف به دلیل این که معابر بن‌بست بالای دو و سه خانوار در طرح تفصیلی شهر زنجان به عنوان معبر عمومی شناخته شده و شهرداری و دیگر نهادهای خدمات‌رسان اقدام به ارائه خدمات عمومی و تملک املاک واقع در طرح معبر به طرق مقتضی کرده‌اند؛ لذا بر این اساس ساکنین کوچه‌های فوق‌الشاره هیچ‌گونه مالکیتی در عرصه معبر ندارند و علاوه بر آن با ایجاد راه‌بند در کوچه کنترل دیگر کوچه‌های بن‌بست نیز میسر نبوده و عملاً امکان خدمات‌رسانی به موقع در هنگام بروز خطر مقدور نخواهد بود. خواهشمند است با لحاظ توضیحات موصوف مراتب بررسی و امکان یا عدم امکان اجازه ایجاد راه‌بند برای کوچه‌های بن‌بست بالای دو الی سه خانوار که دارای کوچه اختصاصی نیست، جهت بهره‌برداری لازم به این شهرداری اعلام شود.

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۹۸۵ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۱

پاسخ: در فرض سؤال چنانچه کوچه بن‌بست اختصاصی در مالکیت مالکان واحدها و ساختمان‌های آن کوچه باشد، مطابق مفهوم ماده ۲۴ قانون مدنی معبر عمومی محسوب نمی‌شود و در تملک

مالکان است. تبصره ۶ ماده ۹۶ قانون شهرداری‌ها مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی مؤید این معنی است؛ اما در هر صورت ایجاد مانع و راه‌بند توسط مالکان موصوف نباید مانع از انجام خدمات‌رسانی شهرداری از جمله در اجرای بند ۱۴ ماده ۵۵ قانون مذکور شود.

شمول ضمان درک با بایع صرفاً بر قسمتی از مورد معامله که مستحق لغیر درآمده است

پرسش: چنانچه بعضی از مبیع مستحق لغیر درآید آیا بایع علاوه بر استرداد ثمن باید از عهده تمام غرامات ثمن معامله بر مبنای شاخص بانک مرکزی برآید یا فقط غرامت ثمن آن قسمت از مبیع که مستحق لغیر درآمده باید پرداخت شود؟ به عنوان مثال نیمی از یک قطعه زمین به مساحت دویست متر مربع و با ثمن دویست هزار تومان، مستحق لغیر درآمده است. با توجه به ضمان درک، آیا بایع باید علاوه بر استرداد تمام مورد معامله، غرامات نصف ارزش زمین را بپردازد یا از عهده تمام غرامات دویست هزار تومان ثمن معامله دریافت شده برآید؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۹۲۱ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۱

پاسخ: مستفاد از مواد ۳۹۱ و ۳۹۲ قانون مدنی آن است که مقررات راجع به ضمان درک در خصوص مواردی که قسمتی از مبیع مستحق لغیر باشد نسبت به همان قسمت مجرا است و بایع باید از عهده غرامات وارد شده به نسبت جزئی که مستحق لغیر درآمده برآید و در احتساب میزان ثمن، ضابطه مقرر در ماده ۴۴۲ قانون مدنی ملاک عمل قرار می‌گیرد.

اعتبار اقدامات مدیر تصفیه شرکت سهامی خاص در صورت عدم رعایت مقررات در انتخاب وی

پرسش: در شرکت‌های سهامی خاص که با مصوبه مجمع عمومی فوق‌العاده شرکت منحل می‌شود، سؤالات زیر مطرح است:

۱- مدیر تصفیه که از طرف مجمع مشخص می‌شود.

الف- آیا لزوماً باید سهامدار باشد؟

ب- آیا دوران مدیریت وی می‌تواند بیش از دو سال باشد؟

ج- چنانچه در طی دو سال مأموریت وی عملیات تصفیه خاتمه نیابد مدیریت وی چگونه باید تمدید شود؟ آیا اداره سهامداری که حساب ایشان تسویه شده و رضایت آنان اخذ شده است، می‌تواند در تمدید مأموریت مدیر تصفیه نقش داشته باشد؟

د- آیا مدیر تصفیه می‌تواند وکالت اداری برخی از سهامداران را بر عهده گیرد؟

۲- آیا پس از عملیات تصفیه دعوت مجدد سهامداران و ارائه گزارش پیرامون عملیات تصفیه و تنظیم صورت‌مجلس آگهی آن ضروری است؟

۳- چنانچه ختم تصفیه انجام گرفت و برخی از تعهدات شرکت در حال تصفیه باقی ماند؛ مانند آن که مدیر تصفیه املاک شرکت را منتقل کند اما ملک در اداره ثبت، همچنان به نام شرکت به ثبت نرسیده باشد، آیا پس از ختم تصفیه می‌توان علیه شرکت یا مدیر تصفیه یا سهامداران دعوای الزام به انتقال سند مطرح کرد؟

۴- چنانچه به هر دلیلی رعایت مقررات و اساسنامه در انتخاب مدیر تصفیه صورت نگرفته است، آیا این ایرادها متوجه شخص ثالث که اموال شرکت را با حسن نیت خریداری کرده و سپس و بعداً انتقال داده‌اند می‌شود؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۶۹۶ مورخ ۱۳۹۹/۴/۷

پاسخ: ۱- الف- برابر ذیل ماده ۲۰۴ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷، شرایط خاصی برای مدیر تصفیه در فرض سؤال مقرر نشده است؛ لذا لزومی به سهامدار بودن مدیر تصفیه وجود ندارد؛

ب و ج- با توجه به ماده ۲۱۴ لایحه قانونی یادشده، مدت مدیریت مدیران تصفیه نمی‌تواند بیش از دو سال باشد؛ لکن این مدت با رعایت شرایط مقرر در ماده یادشده قابل تمدید است. شایسته ذکر است که وفق ماده ۲۲۴ این لایحه قانونی تا پیش از ختم تصفیه امکان تسویه حساب با سهامداران شرکت وجود ندارد و لذا فرض سؤال منتفی است.

د- هرچند منظور از وکالت اداری مشخص نیست؛ لکن چنانچه مقصود وکالت جهت شرکت در مجمع عمومی باشد، علی‌الاصول منعی در اعطای وکالت به (مدیر تصفیه) از سوی برخی سهامداران وجود ندارد؛ مگر این که در اساسنامه به نحو دیگری مقرر شده باشد.

۲- مستفاد از ماده ۲۱۷ لایحه یادشده آن است که پس از عملیات تصفیه، ختم تصفیه باید اعلام شود و موجبی برای دعوت مجدد از سهامداران و ارائه گزارش از عملیات تصفیه وجود ندارد؛ زیرا برابر ماده ۲۰۸ این لایحه قانونی با ختم تصفیه، شخصیت حقوقی شرکت زایل می‌شود.

۳- به موجب ماده ۲۰۸ لایحه قانونی فوق‌الذکر اعلام ختم تصفیه منوط به اجرای تعهدات شرکت است و مدیر تصفیه نمی‌تواند پیش از اتمام تعهدات، ختم تصفیه را اعلام کند؛ لذا در فرض سؤال که مدیر تصفیه در اجرای تعهدات شرکت معامله جدیدی انجام داده و ملک شرکت را به ثالث انتقال داده است؛ بدون آن که سند رسمی انتقال را تنظیم کرده باشد، ذی‌نفع می‌تواند با ادعای بطلان

تصمیم به ختم تصفیه، دعوای الزام به تنظیم سند رسمی انتقال را به طرفیت شرکت در حال تصفیه مطرح کند.

۴- با عنایت به ماده ۲۱۲ لایحه قانونی فوق‌الذکر که مدیران تصفیه را نماینده شرکت در حال تصفیه دانسته است و همچنین با اتخاذ ملاک از ماده ۱۲۶ این لایحه قانونی که تصمیمات و اقدامات مدیر عاملی که بر خلاف مفاد این ماده انتخاب شده است را در مقابل صاحبان سهام و اشخاص ثالث معتبر دانسته است و با توجه به اطلاق ماده ۱۳۵ لایحه قانونی مذکور که تمام اقدامات و اعمال مدیران و مدیرعامل شرکت را در مقابل اشخاص ثالث نافذ و معتبر دانسته و به صراحت اعلام کرده است نمی‌توان به عذر عدم اجرای تشریفات مربوط به طرز انتخاب، اعمال و اقدامات چنین مدیرانی را غیر معتبر دانست، لذا چنانچه در انتخاب مدیر تصفیه مقررات قانونی و یا اساسنامه شرکت رعایت نشده باشد، اقدامات صورت گرفته از سوی چنین مدیرانی در مقابل اشخاص ثالث نافذ و معتبر است

امکان ابطال معامله منشأ چک از سوی بستانکاران به لحاظ قصد فرار از پرداخت دین

پرسش: در مواردی که برخی از طلبکاران مدعی هستند صدور چک از ناحیه بدهکار به صورت صوری و جهت تضییع حقوق آنان بوده است، چنانچه رأی قطعی دایر بر ذی‌حقی دارنده چک صادر شود، آیا طلبکاران باید ابطال چک یا اگر معامله‌ای وجود داشته باشد، ابطال معامله منشأ چک و ابطال چک را درخواست کنند و یا صرفاً اعتراض ثالث از سوی طلبکاران کافی است و دادگاه به آن رسیدگی می‌کند. در صورتی که

صادرکننده چک تاجر ورشکسته یا غیر تاجر باشد، آیا تفاوتی وجود دارد؟
نظریه مشورتی شماره ۷/۱۶۹۵
تاریخ ۱۳۹۹/۴/۷

پاسخ: در فرض سؤال چنانچه اثبات شود معامله منشأ چک، صوری و به قصد فرار از ادای دین منعقد شده است، ابطال معامله از سوی بستانکاران به استناد ماده ۲۱۸ قانون مدنی ممکن است و اگر صادرکننده چک تاجر ورشکسته باشد، با توجه به ماده ۴۱۸ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ که دلالت بر ممنوعیت مداخله تاجر ورشکسته در تمام اموال خود دارد، معامله منشأ چک باطل است. در هر حال با توجه به اصول حاکم بر اسناد تجاری از جمله وصف تجریدی بودن و اصل استقلال امضات، ابطال چک امکانپذیر نیست؛ همچنین مورد از شمول اعتراض ثالث خارج است.

صحت شرط پرداخت مبلغی از سوی مستأجر به مؤجر به جای مال الاجاره ماهیانه

پرسش: در پروندهای طرفین به قرارداد اجاره‌ای استناد کرده‌اند که به موجب آن اجاره‌بها سیزده میلیون و ششصد هزار تومان برای هر ماه تعیین شده است؛ ضمناً مقرر شده است مبلغ چهارصد و بیست میلیون تومان به عنوان رهن معادل دوازده میلیون و ششصد هزار تومان محاسبه و یک میلیون تومان نیز به صورت نقد به شکل ماهیانه از طرف مستأجر به مؤجر پرداخت شود. در دعوای مطروحه این قرارداد فاقد وجه شرعی اعلام و ادعای بطلان آن مطرح شده است. با توجه به این که در قرارداد مذکور برای یک میلیون تومان ۳ درصد معادل سیصد هزار ریال به عنوان اجاره‌بهای ماهیانه تعیین شده است، آیا قرارداد اجاره

موصوف منطبق با موازین شرعی است یا این که ربوی محسوب و اجاره باطل است؟
نظریه مشورتی شماره ۷/۱۶۵۱
مورخ ۱۳۹۹/۴/۳

پاسخ: در فرض سؤال که در قرارداد اجاره طرفین توافق کرده‌اند از بابت وجوهی که از طرف مستأجر به مؤجر پرداخت می‌شود، بخش معینی از مال الاجاره کسر شود، صرف نظر از این که موضوع، مصداقی و ناظر به تفسیر قرارداد است و در هر مورد احراز موضوع با قاضی رسیدگی کننده است؛ اولاً شرط مقرر از جمله شرایط باطل و یا مبطل عقد نیست و اصل بر صحت عقد اجاره است؛ ثانیاً، در خصوص ربوی بودن یا نبودن مازاد پرداختی، موضوع از مصادیق معامله ربوی نیست و می‌تواند مصداق عقد قرض باشد و در واقع مؤجر توافق کرده است که در ازای قرضه که مستأجر به وی داده است، بخشی از ذمه مستأجر را ابراء کند. لذا عقد اجاره منعقد از اعتبار قانونی برخوردار و بین طرفین نافذ و معتبر است.

شمول ماده ۹۸ آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا در کارشناسی املاک توقیفی از سوی بانک‌ها

پرسش: با توجه به این که اکثر بانک‌های دولتی و خصوصی طی گزارش‌هایی به این دادسرا اعلام می‌دارند که از سوی تسهیلات‌گیرندگان بانکی املاکی بابت تضمین تسهیلات دریافتی در قالب عقد رهن و ... در توقیف بانک‌ها است. در مرحله ارزیابی جهت انجام عملیات مزایده از طریق اجرای اربابیت ثبت در اغلب موارد مالکین و متصرفین این املاک اجازه ورود به داخل املاک را نداده و عملاً اجرای عملیات اجرای اربابیت ثبت را با مانع و مشکل مواجه می‌سازند. با توجه به این که

در اجرای ماده ۳۴ اصلاحی قانون ثبت اسناد و املاک کشور مصوب ۱۳۱۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی ارزیابی املاک مورد وثیقه ضروری است و مطابق ماده ۹۵ همان قانون ضابطین دادگستری و سایر قوای دولتی مکلف به همکاری با مأمورین اجرای اسناد رسمی می‌باشند، از دادستانی درخواست می‌کنند که طی دستور قضایی ضمن صدور حکم ورود به داخل املاک مورد نظر که ممکن است مسکونی، تجاری، اداری خالی از سکنه و ... باشد، دستور داده شود که نیروی انتظامی در این رابطه با کارشناسان رسمی دادگستری همراهی و همکاری کند. آیا در چنین مواردی با وحدت ملاک از ماده ۴۱ آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی سازمان ثبت اسناد و املاک کشور امکان صدور دستور قضایی مبنی بر حضور مأمورین نیروی انتظامی به عنوان ضابط و دستور قضایی جهت گشودن درب و رفع موانع جهت ورود کارشناسان به این قبیل املاک وجود دارد؟ آیا این قبیل دستورات قضایی مطابق مقررات قانونی است؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۹۸/۱۶۴۵
مورخ ۱۳۹۹/۴/۸

پاسخ: در فرض استعلام که در مرحله ارزیابی ملک جهت انجام عملیات مزایده از طریق اداره اجرای ثبت، مالکین و متصرفین اجازه ورود به ملک مربوط را به کارشناس نداده‌اند و به همین علت اجرای عملیات اجرایی با مانع مواجه شده است، مطابق قسمت اخیر ماده ۹۸ اصلاحی آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی سازمان ثبت اسناد و املاک کشور مصوب ۱۳۹۸ ریاست محترم قوه قضاییه رفتار می‌شود.

نظرات مشورتی

اداره حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح

ممنوع بودن نظامیان از عضویت در گروه یمانی

پرسش: آیا عضو شدن فرد نظامی در گروه یمانی جرم محسوب می‌شود؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۱۰۰۷۸ مورخ ۱۳۹۸/۱۲/۲۶

پاسخ: صرف نظر از این که تشخیص رفتار ارتكابی مرتكب با توجه به تحقیقات انجام شده و انطباق آن قانون از حیث وصف مجرمانه به عهده مقام قضایی رسیدگی کننده است؛ لیکن با عنایت به این که گروه یمانی برابر اعلام مراجع امنیتی علاوه بر انحرافات اعتقادی دارای گرایش سیاسی غیر قانونی نیز می‌باشد، موضوع حسب مورد برابر ماده ۱۷ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح یا مواد ۴۹۸، ۴۹۹ و ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ قابل تعقیب کیفری است، چنان چه اقدامات انجام شده توسط مرتكب مشمول مقررات قانونی مذکور نباشد، به لحاظ سیاسی تلقی شدن گروه مذکور و این که کارکنان نیروهای مسلح مجاز به عضویت در گروه‌های سیاسی نیستند، مرتكب برابر مقررات ماده ۴۰ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح قابل تعقیب کیفری است.

عدم تسری مقررات ذیل تبصره ۲ ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی به قرار تعلیق اجرای مجازات

پرسش: فردی نظامی به جرم فرار از خدمت به مجازات حبس یا جزای نقدی محکوم و مجازات وی تعلیق از نوع مراقبتی

می‌شود؛ به گونه‌ای که نامبرده موظف می‌شود ماهی یک بار گواهی حضور خود در یگان را به واحد اجرای احکام ارائه کند. در این راستا دادگاه در اجرای تبصره ۲ بند «ب» ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی مبادرت به اخذ تأمین کرده تا چنان چه محکوم در موعد مقرر گواهی مذکور را به اجرای احکام ارائه نکرد، به ضامن وی اخطار شود تا محکوم را جهت ارائه گواهی معرفی کند.

اولاً، آیا در صورت عدم ارائه گواهی توسط محکوم، احضار و جلب وی ممکن است؟ ثانیاً، آیا تسری جواز اخذ تأمین کیفری در قرار تعویق مراقبتی به قرار تعلیق مراقبتی موضوع ماده ۵۰ قانون مجازات اسلامی صحیح است؟

ثالثاً، با توجه به مقررات ماده ۲۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری، آیا اجرای احکام می‌تواند از ضامن حضور محکوم را طی اخطاریه بخواهد؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۱۹۲۶۹ مورخ ۱۳۹۹/۲/۱۶

پاسخ: با عنایت به ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، ارجاع شرایط صدور قرار تعلیق اجرای مجازات برابر شرایط مقرر برای تعویق صدور حکم، ناظر به شرایط مقرر در ماده ۴۰ قانون مذکور است و مقررات ذیل تبصره ۲ ماده ۴۱ قانون یادشده مبنی از اخذ تأمین از متهم منصرف از شرایط صدور قرار تعویق صدور حکم است؛ بنابراین قابل تسری به قرار تعلیق اجرای مجازات نیست. در فرض

پرسش در صورت تخلف محکوم از اجرای دستورهای مراقبتی پس از گزارش مأمور مراقبتی در اجرای ماده ۸ آیین نامه نحوه اجرای قرار تعلیق اجرای مجازات ... با تقاضای قاضی اجرای احکام پرونده جهت رسیدگی به تخلف محکوم از دستورهای مراقبتی جهت اعمال مقررات ماده ۵۰ قانون مجازات اسلامی به دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارسال می‌شود، بنابراین جلب محکوم و اخذ تأمین از وی فاقد وجه قانونی است. پاسخ به قسمت سوم پرسش نیز با توجه مراتب مذکور منتهی است.

صلاحیت موضوع ماده ۵۹۸ قانون آیین دادرسی کیفری از نوع صلاحیت اضافی است

پرسش: ۱- سرباز وظیفه مرتكب جرم فرار از خدمت شده و در ادامه با خروج غیر مجاز از کشور به یک گروهک معاند پیوسته است. آیا رسیدگی به همه جرایم وی در صلاحیت دادسرا و دادگاه نظامی است؟ ۲- آیا صلاحیت مقرر در ماده ۵۹۸ قانون آیین دادرسی کیفری از نوع ویژه است و آیا می‌توان پرونده‌های موضوع این ماده را به جهت اقامت متهم و بستگان وی در استان مرزی به دادسرا و دادگاه نظامی، احاله کرد؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۱۹۲۶۳ مورخ ۱۳۹۹/۲/۱۶

پاسخ: ۱- برابر ماده ۳۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به اتهامات متعدد متهم به صورت یکجا و توأمان در دادگاهی رسیدگی می‌شود که صلاحیت

عدم احضار و جلب محکوم در تعلیق ساده اجرای مجازات

پرسش: در صورتی که دادگاه قرار تعلیق اجرای مجازات را به نحو ساده صادر کند، آیا قاضی اجرای احکام موظف است محکوم را احضار و در صورت عدم حضور وی را جلب و مفاد قرار تعلیق را به وی تفهیم کند یا این که این اختیار اختصاص به قرار تعلیق اجرای مجازات مراقبتی دارد؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۳۴/۲۲۳۲۵۹ مورخ ۱۳۹۹/۳/۱۱

پاسخ: برابر ماده ۵۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ دادگاه به هنگام صدور قرار تعلیق به طور صریح به محکوم اعلام می کند که اگر در مدت تعلیق مرتکب یکی از جرایم اشاره شده در این ماده شود، علاوه بر مجازات جرم اخیر، مجازات معلق نیز درباره وی اجرا می شود؛ در موارد تعلیق اجرای مجازات به طور ساده، با عنایت به این که هیچ نوع اقدام اجرایی نسبت به رأی صادره به عهده دادسرا قرار نگرفته است، نیازی به احضار و جلب محکوم و ابلاغ مجدد موضوع توسط قاضی اجرای احکام نیست، آنچه در ماده ۵۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و ماده ۶ آیین نامه نحوه اجرای قرار تعلیق اجرای مجازات ... مصوب ۱۳۹۸ رئیس قوه قضاییه آمده است، ناظر بر قرار تعلیق اجرای مجازات به صورت مراقبتی است که دادگاه محکوم را مکلف به اجرای دستور یا دستورهای در مدت تعلیق می کند و قاضی اجرای احکام برابر ماده ۵۵۹ قانون مذکور محکوم را احضار و در صورت عدم حضور بدون عذر موجه جلب و چگونگی اجرای دستور یا دستورهای دادگاه و ضمانت اجرای عدم رعایت آن ها را به وی تفهیم می کند.

شهید و سایر مصادیق ایثارگری مصوب ۱۳۹۳/۲/۲۴ هیئت وزیران، شرکت در دوره های آموزشی به کارگیری سلاح و مهمات که به منظور حفظ توان رزمی برگزار می شود، آموزش رزمی تلقی می شود؛ که با عنایت به اطلاق بند ۹ ماده ۳ آیین نامه مذکور و ماده ۹ ناظر بر آن، در فرض پرسش با تشخیص کمیسیون های موضوع ماده ۸ آیین نامه اشاره شده، موضوع حسب مورد در حکم شهید یا در حکم جانباز محسوب می شود و در صورت بروز ابهام در تطبیق مصادیق شهید یا در حکم شهید یا سایر مصادیق ایثارگری، برابر مقررات ماده ۱۱ آیین نامه مذکور اتخاذ تصمیم و تعیین تکلیف می شود.

اتفاق عنوان نظامی بر افرادی که در نیروهای مسلح به کار گیری موقت می شوند

پرسش: آیا رسیدگی به موضوع ایراد خسارت به خودرو ناشی از سهل انگاری و بی احتیاطی راننده که به صورت قراردادی انجام وظیفه می کرده، در صلاحیت دادگاه نظامی است؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۲۱۷۸۹ مورخ ۱۳۹۹/۲/۳۰

پاسخ: برابر بند ج ماده ۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲، کسانی که طبق قوانین استخدامی نیروهای مسلح به صورت موقت به کارگیری می شوند، در مدت مذکور نظامی محسوب و مشمول مقررات انضباطی و کیفری نیروهای مسلح هستند. در فرض پرسش چنان چه مرتکب برابر مقررات استخدامی نیروهای مسلح به کارگیری نشده باشد، از شمول مقررات مذکور خارج و رسیدگی به اتهامات وی برابر مقررات عمومی و حسب مورد در صلاحیت دادگاه های عمومی یا انقلاب است.

رسیدگی به جرم مهم تر را دارد و لذا تفکیک اتهامات متعدد خلاف مقررات ماده مذکور است. در فرض پرسش به دلیل این که به موجب تبصره یک ماده ۵۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری، رسیدگی به جرایم امنیتی کارکنان و اعضای نیروهای مسلح در صلاحیت سازمان قضایی نیروهای مسلح است و برابر ماده ۵۹۸ رسیدگی به موضوع در صلاحیت دادسرا و دادگاه نظامی تهران قرار گرفته است، بنابراین صرف نظر از مهم تر بودن جرم امنیتی، رسیدگی به کلیه اتهامات متهم در صلاحیت دادسرا و دادگاه نظامی تهران است. ۲- صلاحیت مقرر در ماده ۵۹۸ قانون آیین دادرسی کیفری که به اعتبار شخصیت مرتکب وضع شده، از نوع اضافی و خاص است و در این گونه موارد، حیثیت استثنایی این صلاحیت اقتضاء دارد که در محدوده نص مورد عمل قرار گیرد. لذا رسیدگی به جرایم موضوع سؤال که به دلالت مفاد ماده فوق در صلاحیت دادسرا و دادگاه های نظامی تهران قرار گرفته است، قابلیت احاله به سایر مراجع قضایی را ندارد.

دوره تداوم تیراندازی با سلاح از مصادیق آموزش رزمی است

پرسش: آیا حضور در دوره تداوم تیراندازی با سلاح از مصادیق فراگیری استفاده از سلاح بر اساس آیین نامه احراز مصادیق عملی شهید، در حکم شهید و سایر مصادیق ایثارگری مصوب ۱۳۹۳ محسوب می شود و آیا در مورد مجروحیت و مصدومیت افراد شرکت کننده در این دوره ها، عنوان «در حکم جانبازی» قابل اطلاق است؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۲۲۱۷۸۷ مورخ ۱۳۹۹/۲/۳۰

پاسخ: مستفاد از بند ۲۴ ماده ۱ آیین نامه احراز مصادیق عملی شهید، در حکم

با داوطلبان آزمون‌های حقوقی - قضایی

طراح سوال: الهام اسحاقی

نمونه سؤالات برای مواد ۹۰ تا ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری

۱- تحقیقات مقدماتی در جرایم سیاسی و مطبوعاتی بر عهده چه کسی است؟

الف) در همه جرایم بر عهده بازپرس
ب) در جرایم سیاسی و مطبوعاتی دادستان هم می‌تواند
ج) در صورت نبود بازپرس، دادستان هم می‌تواند

د) در همه جرایم بر عهده بازپرس و در غیر از جرایم موضوع ماده ۳۰۲، در صورت کمبود بازپرس، دادستان نیز دارای تمام وظایف و اختیارات بازپرس است.

۲- در خصوص تأثیر عفو بر مجازات‌های تبعی ناشی از حکم محکومیت کدام گزینه صحیح است؟

الف) عفو تأثیری بر مجازات‌های تبعی ندارد
ب) عفو سبب زوال مجازات‌های تبعی نیز می‌شود

ج) عفو عمومی سبب زوال مجازات‌های تبعی می‌شود ولی عفو خصوصی تأثیری بر آن‌ها ندارد

د) عفو خصوصی موجب زوال مجازات‌های تبعی می‌شود ولی عفو عمومی تأثیری بر آن‌ها ندارد

۳- چنانچه جرم موضوع ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری خارج از وقت اداری رخ دهد، تحقیقات مقدماتی آن بر عهده چه کسی است؟

الف) در جرایم موضوع ماده ۳۰۲ فقط بر عهده بازپرس
ب) تفاوتی با اوقات اداری ندارد و

بر عهده بازپرس و در صورت تحقق شرایط ماده ۹۲ بر عهده دادستان
ج) بر عهده دادستان
د) بر عهده بازپرس

۴- قرار توقف تحقیقات در چه مواردی صادر می‌شود؟ از وظایف چه مقامی است؟ شاکی تا چه زمانی می‌تواند درخواست تعقیب مجدد کند؟

الف) جرایم تعزیری درجه چهار تا هشت - بازپرس - ظرف ده روز
ب) جرایم تعزیری درجه چهار تا هشت - دادستان - ظرف ده روز
ج) جرایم تعزیری درجه چهار تا هشت - بازپرس با موافقت دادستان - ظرف ده روز
د) جرایم تعزیری درجه شش تا هشت - بازپرس با موافقت دادستان - ظرف ده روز

۵- در امور کیفری رفع ابهام از قرار تأمین خواسته و رفع اشکالات ناشی از آن بر عهده چه مقامی است؟

الف) بازپرس - دادستان
ب) بازپرس - قاضی اجرای احکام
ج) بازپرس - دادستان یا قاضی اجرای احکام
د) قاضی اجرای احکام - بازپرس

۶- در کدام مورد بازپرس مکلف به جلوگیری از فعالیت کارگاه، کارخانه و شرکت تجاری است؟

الف) با تایید دادستان در تمام موارد رسیدگی به پرونده اشخاص حقوقی
ب) در خصوص اعمال مجرمانه مضر به

سلامت و امنیت جامعه و نظم عمومی
با تایید رئیس حوزه قضایی
ج) چنانچه حسب قرائن معقول و ادله مثبت، ادامه فعالیت متضمن اعمال مجرمانه مضر به سلامت، امنیت و نظم عمومی باشد با اطلاع دادستان
د) رأساً و در خصوص اعمال مجرمانه‌ای که مضر به سلامت عمومی و امنیت جامعه باشد.

۷- دادرسی عمومی و انقلاب مشهود، با صدور قرار نیابت قضایی، انجام تحقیقات در خصوص اتهامی را از دادرسی عمومی و انقلاب شیراز درخواست می‌کند و در دادرسی شیراز قرار تأمین منتهی به بازداشت متهم صادر می‌شود. دادستان و دادگاه کدام شهرستان اظهار نظر در مورد قرار تأمین صادره و رسیدگی به اعتراض متهم نسبت به قرار مذکور را بر عهده دارند؟

الف) مشهد - مشهد
ب) مشهد - شیراز
ج) شیراز - شیراز
د) شیراز - مشهد

۸- کدام یک از مجازات‌های زیر با توبه ساقط نمی‌شود؟

الف) حد قذف و محاربه
ب) جرایم موجب حد به استثنای قذف
ج) جرایم موجب حد به استثنای قذف و محاربه
د) دیه، قصاص، حد قذف، محاربه

- ۹- توبه در چه مواردی باعث سقوط و در چه مواردی موجب تخفیف مجازات است؟
- الف) جرایم تعزیری درجه شش تا هشت- جرایم تعزیری درجه یک تا سه
ب) جرایم تعزیری درجه شش تا هشت- جرایم تعزیری درجه یک تا پنج
ج) جرایم تعزیری درجه یک تا سه- جرایم تعزیری درجه شش تا هشت
د) جرایم تعزیری درجه یک تا پنج- جرایم تعزیری درجه شش تا هشت
- ۱۰- مرور زمان تعقیب و اجرای حکم در جرم کلاهبرداری به ترتیب کدام است؟
- الف) ده سال- پانزده سال
ب) ده سال- بیست سال
ج) پانزده سال- ده سال
د) بیست سال- ده سال
- ۱۱- آیا جرایم اقتصادی مشمول مرور زمان می‌شوند؟
- الف) بله، مطلقاً
ب) بله، در صورتی که میزان مال موضوع جرم ارتكابی یک میلیارد ریال یا بیشتر از آن نباشد
ج) خیر، مطلقاً
د) بله در صورتی که میزان مال موضوع جرم ارتكابی بیش از یکصد میلیون ریال باشد.
- ۱۲- مرور زمان شکایت در جرایم تعزیری قابل گذشت به چه نحو است؟
- الف) تابع مرور زمان عام
ب) یک سال از تاریخ وقوع جرم
ج) یک سال از تاریخ اطلاع از وقوع جرم
د) یک سال از تاریخ فوت شاکی
- ۱۳- مرور زمان شکایت در جرم تصرف عدوانی به چه نحو است؟
- الف) مادام که مرتکب در حال ارتکاب عنصر مادی جرم است
ب) یک سال از تاریخ وقوع جرم
ج) یک سال از تاریخ اطلاع از وقوع جرم
د) یک سال از تاریخ قطع مرور زمان
- ۱۴- مرور زمان تخلفات به چه نحو است؟
- الف) تابع مرور زمان عام
ب) یک سال از تاریخ وقوع جرم
ج) یک سال از تاریخ اطلاع از وقوع جرم
د) یک سال از تاریخ قطع مرور زمان
- الف) تابع ماده ۱۰۵ قانون مجازات اسلامی
ب) تابع ماده ۱۰۶ قانون مجازات اسلامی
ج) تابع ماده ۱۰۷ قانون مجازات اسلامی
د) تابع ماده ۱۰۶ قانون مجازات اسلامی
- د) تخلفات مشمول مرور زمان نمی‌شوند
- ۱۵- گذشت قیم اتفاقی در چه صورتی موثر است؟ آیا جرایم مستوجب دیه با گذشت شاکی خصوصی موقوف می‌شوند؟
- الف) در صورت موافقت دادستان- بله
ب) در صورت موافقت دادستان- خیر
مشمول ماده ۳۴۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ می‌شوند.
ب) مطلقاً مؤثر است- بله
د) مطلقاً مؤثر است- خیر
- آنچه در شماره بعدی به چاپ خواهد رسید:
- موارد شروع و معاونت و شرکت جرم، از قانون مجازات اسلامی فصل پنجم از قانون آیین دادرسی کیفری

- ۱- گزینه «د» صحیح است. (۱)
۲- گزینه «ج» صحیح است. (۲)
۳- گزینه «الف» صحیح است. (۳)
۴- گزینه «ج» صحیح است. (۴)
۵- گزینه «ج» صحیح است. (۵)
۶- گزینه «ج» صحیح است. (۶)
۷- گزینه «ج» صحیح است. (۷)
۸- گزینه «د» صحیح است. (۸)
۹- گزینه «ب» صحیح است. (۹)
۱۰- گزینه «الف» صحیح است. (۱۰)
۱۱- گزینه «ب» صحیح است. (۱۱)
۱۲- گزینه «ج» صحیح است. (۱۲)
۱۳- گزینه «الف» صحیح است. (۱۳)
۱۴- گزینه «د» صحیح است. (۱۴)
۱۵- گزینه «ب» صحیح است. (۱۵)

پی‌نوشت‌ها

- ۱- رجوع شود به ماده ۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری
۲- رجوع شود به تبصره ۳ ماده ۲۵ و مواد ۹۶، ۹۷ و ۹۸ قانون مجازات اسلامی
۳- رجوع شود به ماده ۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری و نظریه مشورتی شماره ۷/۱۷۵۳ مورخ ۱۳۹۴/۷/۴ اداره حقوقی قوه قضاییه
۴- رجوع شود به ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری
۵- رجوع شود به ماده ۱۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری
۶- رجوع شود به ماده ۱۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری و نظریه مشورتی شماره ۷/۱۲۰۵ مورخ ۱۳۹۴/۵/۱۳
۷- رجوع شود به ماده ۱۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری
- ۸- رجوع شود به ماده ۱۱۶ قانون مجازات اسلامی
۹- رجوع شود به ماده ۱۱۵ قانون مجازات اسلامی
۱۰- رجوع شود به مواد ۱۰۵ و ۱۰۷ قانون مجازات اسلامی
۱۱- رجوع شود به ماده ۱۰۹ قانون مجازات اسلامی
۱۲- رجوع شود به ماده ۱۰۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲
۱۳- رجوع شود به نظریه مشورتی شماره ۷/۲۸۳۷ مورخ ۱۳۹۵/۱۱/۶
۱۴- رجوع شود به نظریه مشورتی شماره ۷/۴۸۵ مورخ ۱۳۹۳/۳/۴
۱۵- رجوع شود به ماده ۱۰۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و نظریه مشورتی شماره ۷/۱۷۲۲ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۶

آشنایی با حقوق شهروندی

بایدها و نبایدهای فرهنگ ترافیک

بیش از چندین دهه است که اتومبیل به عنوان یک پدیده وارداتی به کشور ما راه یافته است؛ لیکن هنگامی که شنیده می شود در کشورهایی مانند آلمان بزرگراهایی تعبیه شده که رانندگی با سرعت بیش از دویست کیلومتر را مجاز می داند به فاصله خود با استانداردهای جهانی پی می بریم. هم چنین اگر از کشورهایی که ناقل چنین صنعتی بوده اند گزارشی تهیه شود، خواهیم یافت که از مرحله صفر تا صد آن یعنی از کیفیت تولید، خدمات پس از فروش، مهندسی بزرگراهها و پل های چند طبقه و تونل های زیر دریایی و نیز نحوه رانندگی و میزان تخلفات و چگونگی مهار آن ها بسیار دور مانده ایم. شاید خبر فراخوانی یکی از شرکت های ژاپنی مبنی بر اعاده خودروهای به فروش رفته و بازسازی سیستم ترمز آن، شگفت انگیز به نظر برسد. در عین حال این عوامل هر یک به نوبه خود نقش مهمی در چگونگی بهره گیری از ظرفیت های این صنعت دارند؛ که موضوع گفت و گوی این نوشتار است.

۱- آسیب شناسی فرهنگ ترافیکی و عوامل مؤثر بر آن

در یک دهه گذشته ظرفیت تولید کارخانجات خودروسازی از سیصد و پنجاه هزار دستگاه در سال نزدیک به یک و نیم میلیون دستگاه افزایش یافته و به موازات آن، آمار تخلفات و تصادفات نیز سیر صعودی داشته است. از طرف دیگر، در زمینه مرگ و میر ناشی از حوادث رانندگی، متأسفانه کشور ما در رده بالایی قرار دارد و تصادفات سومین علت مرگ و میر در کشور شناخته شده است. در این ارتباط سه عامل در هم تنیده یعنی وسیله نقلیه و امکانات ایمنی آن، جاده و عوامل هشدار دهنده آن و مهارت و رعایت مقررات توسط راکب آن، در

مدیریت ترافیک نقش اساسی دارد. البته در میان عوامل مذکور، عنصر اخیر یعنی عامل انسانی و فرهنگ رانندگی شامل سرعت زیاد، شتاب زدگی، عدم رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی، خواب آلود بودن راننده، سبقت غیر مجاز و بعضاً فاصله زیاد مسافت بین مبدأ و مقصد و در نتیجه خستگی ناشی از آن، سهم بالایی را به خود اختصاص می دهد. در این ارتباط رانندگان جاده ای را می توان به چند گروه کلی تقسیم کرد:

نخست، عملکردی که خارج از حیطه کنترل و مدیریت شخص در حال رانندگی است که از جمله آن ها صفات وراثتی و طبع ذاتی افراد است؛ یعنی سببی که به واسطه زمینه های شخصیتی در بروز حوادث به صورت تعامل در هم پیچیده ای عمل می کند و هنگامی که در کنار چند عامل دیگر قرار می گیرد، موجب اتفاقات ناگواری می شود.

دوم، از زاویه دیگر، رانندگانی که از خودروی شخصی استفاده می کنند و افرادی که رانندگی حرفه و شغل آن ها است از خود رفتارهای متفاوتی بروز می دهند و تأثیر این پیشه بر شخصیت گروه اخیر اهمیت ویژه ای دارد؛ بنابراین از آن جا که شخصیت هر انسانی در اثر عوامل مختلفی شکل می گیرد که یکی از آن ها محیط کار و نوع شغل است، این محیط غالباً تقاضاهای جدیدی را مطرح می کند که فرد در پاسخ به آن ها به نوعی رفتار خاص روی می آورد که پس از تکرار، آن رفتار به عنوان یک خصیصه ذاتی باقی می ماند.

سوم، برخی از رانندگان حرفه پیشه، در خود حس مالکیتی خاص نسبت به خیابان و جاده دارند و در واقع به گونه ای برای افراد غیر صنف خود، مالکیت عاریه ای قائل اند؛ بنابراین نه تنها منافع شخصی خود را ذیل منافع جمعی تعریف نمی کنند، بلکه منافع فردی را مقدم بر منافع جامعه می دانند

و بعضی از آن ها نسبت به منافع جامعه تعهدی از خود نشان نمی دهند.

چهارم، در سال های اخیر در نتیجه تعمیق آموزه های رسانه ای آمار کشتارها و مجروحان کاهش داشته است که این در جای خود نشان از نقش فرهنگ سازی در استفاده بهینه از آن است؛ لیکن نمی توان صرفاً بر فرهنگ رانندگی و عدم انضباط اجتماعی تکیه کرد؛ بلکه باید ریشه را در مسائل دیگری نیز جست و جو کرد. به طور مثال افرادی که با مشکلات گوناگونی درگیر و معمولاً عصبی هستند، به هنگام رانندگی رفتاری مانند نزاع لفظی و حتی درگیری های فیزیکی را از خود به نمایش می گذارند که در برخی موارد باید واکنشی به رفتاری های دیگری تلقی شود.

در همین ارتباط در کنار فرهنگ سازی، توجه به ساز کارهای بازدارنده از جمله بهره گیری از تکنولوژی فناوری اطلاعات و استفاده از دوربین های آشکار و پنهان، می تواند مبنای افزایش حق بیمه رانندگان متخلف قرار گیرد؛ به طوری که جهت تشویق به رعایت مقررات و اجتناب از قانون شکنی، هنگام صدور یا تمدید بیمه نامه با اخذ استعلام تخلفات از راهنمایی و رانندگی، حق بیمه واقعی افراد محاسبه شود و بین راننده خاطی و منظم تفاوت عادلانه ای گذاشته شود.

۲- تأثیر جریمه ها بر جلوگیری از تخلفات رانندگی

طی سال های گذشته جریمه های تخلفات راهنمایی و رانندگی به چند برابر افزایش یافته است؛ لیکن عملاً در مواردی از قبیل استفاده از تلفن همراه در حین رانندگی نشان می دهد که افزایش جرایم فی نفسه نقش مهمی در کاهش تخلفات نداشته است و حتی گمان شهروندان این است که چنین اقداماتی به منبع درآمدی برای پلیس تبدیل شده است. لذا چنانچه فعالیت های فرهنگی

از طریق بهره‌گیری از فضای رسانه‌های جمعی توسعه یابد؛ چه بسا نیازی به تشدید مجازات‌ها نباشد. لیکن در هر صورت تا نیل به اهداف فرهنگی، چاره‌ای جز استفاده از ابزار تنبیه و تشویق و بهره‌گیری از اثرات آن نیست.

در این ارتباط چنان‌که سفری کوتاه به کشورهای توسعه یافته داشته باشیم یا از طریق دوستان وضعیت آن دیار را رصد کنیم، خواهیم دید تحت تأثیر عوامل محیطی اولین ویژگی چشمگیر رانندگان، حالت آرامش و رعایت نظم و نیز احترام به قوانین راهنمایی و رانندگی است که فی نفسه انجام سفر درون و برون شهری را برای هر شهروندی لذت‌بخش می‌کند؛ به طوری که هر ایرانی که به آن‌جا سفر می‌کند، قانون‌مدار و از آن جایی که سطح سازگاری ما ایرانیان بسیار بالاست، با تغییر شرایط، رفتار اجتماعی نیز تغییر می‌یابد. در ریشه‌یابی این که چرا در هر یک از کشورهای اروپایی، رانندگی هر فردی کاملاً متفاوت می‌شود، باید ادعان داشت به لحاظ این که رعایت هنجار در آن جوامع وجهی عمومی دارد و ترجیح منافع جمعی بر منفعت شخصی نهادینه شده است.

البته شایان توجه است که در فرهنگ ملی ما تعارفات اجتماعی جایگاه ویژه‌ای دارد. به طور مثال هنگام عبور از درب هر ساختمانی، به نحو مؤدبانه‌ای دیگران را بر خود ترجیح می‌دهیم. هم‌چنین در شرایطی که در حال رانندگی شاهد نیمه‌باز بودن درب خودروی مجاور هستیم، همواره دغدغه خطرات احتمالی هم‌سفران خود را داریم و لذا به اشکال گوناگون اهتمام به تذکر و یادآوری را از دست نمی‌دهیم؛ اما در تقاطع بعدی هنگام سبقت و راه دادن به یکدیگر، عرصه خیابان را با میدان مسابقه اشتباه گرفته و بعضاً به گونه‌ای از حقوق دیگران چشم‌پوشی می‌کنیم که خلاف شئون جامعه است؛ به ویژه این که با ورود خودروهای پر سرعت وارداتی در رژیم

روابط اجتماعی و چگونگی رانندگی برخی از جوانان همراه با هنجارشکنی‌های دیگری مواجه هستیم که جای بسی تأمل دارد. تجربه بستن کمر بند در رژیم رانندگی نشان داد علاوه بر کار فرهنگی ضمانت اجرایی از نوع جریمه در جای خود تأثیرگذار بوده است؛ لیکن پیشنهاد می‌شود: اولاً، در جهت مهار شرایط فعلی، علاوه بر تکیه صرف بر تشدید جریمه‌های نقدی، نظارت بیشتر مأمورین راهنمایی و رانندگی و اقدامات وضعی و فیزیکی دیگری از قبیل توقیف خودروهای پر خطر در دستور کار قرار گیرد. بدیهی است این اقدام علاوه بر این که شائبه اخذ جریمه‌ها به عنوان منبع درآمد را از بین می‌برد، می‌تواند نقش مهمی در کنترل رفتار ترافیکی داشته باشد. ثانیاً، چنان‌چه یکی از پیش‌نیازهای استخدام و انتصاب در مناصب عالی و متوسط، اخذ سوابق رانندگی هر فرد جویای کار یا کسب موقعیت اجتماعی باشد، چه بسا ضمن حفظ بازدارندگی، به خوبی بتوان به شخصیت افراد متقاضی پی برد. از طرف دیگر، با شناسایی آن‌ها و اجبار به شرکت در دوره‌های بازآموزی در طرحی کوتاه مدت می‌توان به نتایج مطلوبی دست یافت؛ مضافاً این که شناسایی رانندگان پر خطر و ارائه مشاوره راهنمایی و آموزش اختصاصی به آنان از طریق مشاوران روان‌شناسی و پلیس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ثالثاً، همان‌گونه که به طور نمونه در شب‌های سه شنبه آخر هر سال و سنت چهارشنبه‌سوری با هدف مهار برخی رفتارهای پر خطر، تمهیدات خاصی با هدایت مدیران شهری اتخاذ شده که نتیجه چشم‌گیری داشته است، برگزاری مسابقات اتومبیل‌رانی، موتورسواری و ... می‌تواند سبب رفع نیازهای هیجانی آنان و کاهش التهابات رانندگی در بزرگراه‌های شهری و آزادراه‌های خارج از شهر شود. رابعاً، در شرایط فعلی سیاست‌های بیمه‌ای در خصوص نرخ حق بیمه بین راننده‌ای که چندین بار مرتکب خلاف گردیده و با یک

وسيله نقلیه عامل تصادف و ایراد ضرر مالی و جانی به دیگران بوده و دیه جان‌باختگان را از جیب سایر بیمه‌گزاران پرداخته است، با یک راننده کم‌خطر که حتی یک بار خسارتی برای جامعه به بار نیاورده، یکسان است. از این رو شایسته است شرکت‌های بیمه نسبت به سیاست‌های جاری تجدید نظر کنند تا به صورت غیر مستقیم در کاهش سوانح و حوادث رانندگی نقش سازنده‌ای داشته باشند.

نتیجه آن که: ۱- آمار تصادفات جاده‌ای نقش مهمی در زندگی روزمره هر شهروندی دارد و حتی شعاع تأثیر آن بر جذب صنعت گردشگری به عنوان یکی از منابع اشتغال‌زایی ملموس است؛ زیرا آمارهای منعکس شده در سایت‌های اینترنتی از کشته و مجروحان ناشی از تصادفات، مانع مهمی در مسیر سفر آن‌ها به حساب می‌آید. ۲- عدم رعایت انضباط در فرهنگ رانندگی، ریشه در عوامل متعددی دارد. از جمله فقدان آموزش‌های مناسب از دوران مدرسه و حتی پیش از آن. بر همین اساس باید گام‌های گسترده‌ای مانند تعمیق آموزش حقوق شهروندی از نهاد خانه تا مدرسه برداشته شود که برآیند آن قانون‌پذیری در جامعه باشد. ۳- بدیهی است نهادینه شدن احترام به حقوق دیگران، استانداردسازی تولیدات داخلی، توسعه کمی و کیفی جاده‌ها و مهم‌تر از همه، مقابله با فردگرایی و ترجیح منافع عمومی به عنوان یک فرهنگ شهروندی، هر یک در جای خود نقش سازنده‌ای در تعمیم فرهنگ ترافیکی خواهد داشت؛ در غیر این صورت چنان‌چه این فرهنگ هم‌سان با هنجارهای شهروندی تعریف و تبیین نشود آن‌چه رخ خواهد داد نابه‌هنجاری و دست‌اندازی به حقوق دیگران خواهد بود. البته جامعه به مرور و در صورت تکرار در برابر این نوع از ناهنجاری‌ها واکنشینه خواهد شد و مبادا که چنین شود.

برگرفته از کتاب «حقوق جامع شهروندی»
تألیف دکتر محمود براتی نیا



پاسخ مربوط به پرسش شماره ۱۳۹:

در فرض سؤال تکلیف قضیه این است که حکم دادگاه در هر حال باید اجرا شود محکوم علیه می تواند درختان غرس شده از آن خود را قلع کرده ببرد و یا در صورت توافق بهای درختها را از محکوم له دریافت کند و درختها را به او واگذارد.

پرسش ۱۴۰:

نظر به مقررات ماده ۷۰۲ و ۷۰۳ قانون مجازات اسلامی تعزیرات مصوب ۷۵ مبنی بر تعیین جزای نقدی به میزان پنج و ده برابر ارزش عرفی تجاری کالای مکشوفه مشروبات الکلی و نظر به مقررات ماده ۹۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ مبنی بر این که دادگاه می تواند در مورد تمامی جرایم تعزیری ارتكابی توسط نوجوانان صدور حکم را به تعویق اندازد یا اجرای مجازات را معلق نماید؛ آیا جزای نقدی مذکور نیز قابلیت شمول مقررات ماده ۹۴ قانون مرقومه را دارد یا خیر؟ و دادگاه می تواند در مورد جزای معنونه نیز مبادرت به تعویق صدور حکم یا تعلیق اجرای مجازات نماید؟

جدول شماره ۱۴۰

تنظیم کننده: اصغر فراهانی، وکیل دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی

عمودی

- ۱- بخش آغازین رمز جدول
- ۲- عملی برای انتخاب کارشناس دادگستری در محاکم- یکی از منابع حقوق ما
- ۳- از عوامل مؤثر در اصل استصحاب- کجاست؟- اگر با فاسد همراه باشد از نتایج اجرای قوانین به صورت نادرست است- علامت بیماری
- ۴- از عناصر اربعه و از مطهرات- از نوآوری‌های جدید آیین دادرسی کیفری- سازمان جاسوسی
- ۵- خانم- تنها قمر زمین- یکی از اقدامات شوراها حل اختلاف
- ۶- تکبر- نیم‌تنه مردانه- تقویت مدلول مذکور با لفظی دیگر (در فقه)
- ۷- اولین پیمان مصونیت جزایی مأمورین سیاسی
- ۸- عقدی که باید برای صحت تنفیذ گردد- آب شرعی- مغز
- ۹- شهری در فرانسه- خانه باشکوه- خاندان سلطنتی ژاپن
- ۱۰- دمی واژگون- ساکت و آرام- نرخ کالا در عقد بیع
- ۱۱- آرامش رزمی- شاد بی‌انتها- بخشش بدون عوض (در فقه و حقوق)- میوه خوب
- ۱۲- در فقه امری مخالف امر عام است- مراحل انجام کار
- ۱۳- بخش سوم رمز جدول

افقی

- ۱- آخرین بخش رمز جدول
- ۲- اصلی ترین دلیل احکام در فقه- متعهد تضامنی چک
- ۳- بندگی- سنگریزه- پول انگلیس- اجاق گاز
- ۴- از ضمان های بیع- عقدی جایز- وجود شیء متوقف بر آن است
- ۵- از اولین اقدامات مجمع مؤسسين شرکت تجاری- نوعی خواهر برادری در ارث- یکی از افراد صاحب حق تقدم در اجرایات مدنی
- ۶- عهد ناتمام- تای پارچه- ویتامین انعقاد خون- حرف دهن کجی
- ۷- کنوانسیون
- ۸- نشان دادن اسناد و مدارک در محاکم- استعمال آن برای اجرا توسط پلیس راهور است
- ۹- از صاحبان حق کپی رایت- تنش عصبی- ثبوت حق در تمامی اجزا (در فقه)
- ۱۰- نوعی عدسی- تأمین و ضمان- سرزمین هفتاد و دو ملت
- ۱۱- راه شاعرانه- سکنی گزیده- تیر پیکاندار- قاعده ای فقهی
- ۱۲- تندى و حدّت- یکی از طرفین عقد هبه
- ۱۳- بخش دوم رمز جدول

رمز جدول: دو مورد از موارد ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ن	پ	ی	ش	ی	ن	ه	ک	ی	ف	ر	ی	ا
ت		ب	ر	ق	ا		د	ا	ر	م		ن
ش	ب		ه	ی		ا	ی	ش	ا		ت	ج
ا	ر	ش		ن	ی	ه	و	ت		ا	ر	ا
د	ا	ح	ا		ی	د	ر		د	ب	ی	م
ن			خ	م		ا		ک	ا	ر	و	خ
م		د	ی	د	ج	ی	ا	ع	د	ا		د
ی	ر	و	ا	د		ج		ب	ر		د	م
ا	و	ح	ف		ج	ن	گ		س	ب	ل	ت
د	ی	ه		ه	ن	ی	ه	ر		ل	ا	و
ت	ه		ی	و	ا	ن		و	ر		ل	ظ
ی		ر	م	ر	ی		س	س	و	م		ی
ف	ا	ع	م	ا	ی	ی	م	و	م	ع	ه	ف

پاسخ رمز جدول شماره ۱۳۹

انجام خدمت وظیفه عمومی یا معافیت دائم -
نداشتن پیشینه کیفری

[illegible]

امام علی (ع)

صدای عدالت انسانی



مرز خرد و دل در کلام امام علی علیه السلام

سخت، شکننده، پر سر و صدا و چون رعد در شب‌های طوفانی بود. چشمه، چشمه است و شب و روز در جریان آن نقشی ندارد.

هر کس روند زندگی بزرگان تاریخ را بدون تفاوت بین شرقی و غربی و متقدم و متأخر پیگیری کند، حقیقت آشکاری را درک می‌کند و آن این‌که آنان با همه اختلاف قلمرو اندیشه‌شان و تفاوت دیدگاهشان در زمینه تلاش‌های ذهنی، ادیبانی پر نبوغ هستند؛ هر چند متفاوت در ضعف و قدرت. پاره‌ای از آنان تولید کننده و خلاق هستند؛ بعضی دیگر آن چنان خوش ذوق و به تولید و آفرینش نزدیک هستند که گویی حس ادبی با همه مفاهیم، معانی و اشکال آن با هر نابع‌ای در یکی از شکل‌های آن تلاش بزرگ همراه است.

یک نگاه به پیامبران برای تثبیت این واقعیت در ذهن کافی است. داوود، سلیمان، اشیاء، ارمیا، ایوب، مسیح و محمد جز ادیبانی نیستند که در کنار دیگر نعمت‌ها، نعمت نبوغ ادبی نیز به آنان داده شده است. این حقیقت به طور واضح در شخصیت علی ابن ابیطالب جمع بود. از این رو، او در ادبیات و در بلاغت که بن‌مایه ادبیات است، امام خوانده شد؛ چنان‌که در حقوقی که تثبیت کرد و آموزش داد، به‌سان یک پیشواست. شاهکار او در این باره نهج‌البلاغه است که در بنیان بلاغت عربی، دنباله‌رو اصول بلاغی قرآن است و اسلوب ادبیات عرب در طول سیزده قرن بدان پیوند خورده، بر پایه آن بنیان گذاشته شده، از آن نور گرفته و فضایی از بیان سحرآمیز زیبایی‌های ادبیات در آن خلق شده است. بیان علی پیش و پس را به هم پیوند داد و شاهکارهای ادبیات زلال جاهلی را که با فطرت سالم پیوندی مستقیم داشت، به ادبیات و بیان زلال و پاک اسلامی ضمیمه کرد. او بلاغت جاهلی و سحر بیان پیامبری را با هم داشت و چنان شد که بعضی درباره سخن او گفتند: «سخن او پایین‌تر از کلام خالق و برتر از سخن مخلوق است». جای شگفتی نیست؛ برای علی همه ابزارهای دستیابی به چنین جایگاهی بین بلیغان آماده بود. او در محیطی بزرگ شد که در آن فطرت سالم‌تر و پاک‌تر می‌شد و از آن گذشته، او با حکیم‌ترین مردم یعنی محمد بن عبدالله زندگی کرد و با همه حرارت و نیرو، از پیامبر رسالت او را فرا گرفت. افزون بر آن که وی از استعداد بسیار بالا و نبوغ عظیمی نیز برخوردار بود؛ بنابراین ابزارهای فطری و محیطی تفوق و برتری برایش فراهم بود. اما هوش، هوش فوق‌العاده او در هر عبارتی از نهج‌البلاغه، کار بزرگی را برایش به وجود



آورد. او هوشمندی زنده، توانا و ژرف است که هیچ ژرفایی از تیررس اندیشه‌اش دور نمانده است. وقتی او درباره موضوعی کاری انجام می‌داد، چنان بر ابعاد آن احاطه داشت که هیچ جنبه‌ای از آن از دست نمی‌رفت و اندک ستمی درباره آن تحقق نمی‌یافت؛ بر ژرفای آن دست می‌یافت، آن را زیر و رو می‌کرد و پوشیده‌ترین و مخفی‌ترین علت‌های آن را می‌فهمید؛ همان‌گونه که نتایج مترتب بر آن علت‌ها، اعم از نتایج دور و نزدیکش را درک می‌کرد.

از امتیازات هوش بی‌نظیر علوی، تسلسل منطقی است که در سر تا سر نهج‌البلاغه او می‌توان دید. بین اندیشه‌های او چنان پیوندی وجود دارد که هر کدام از آن‌ها، نتیجه طبیعی برای قبلی و علت و مقدمه‌ای برای اندیشه و نظر بعدی است. این افکار و اندیشه‌ها به گونه‌ای است که در هیچ موضوع مورد بحثی بی‌نیازی دیده نمی‌شود؛ بلکه بدون آن بحث برقرار نمی‌شود. به خاطر گستردگی اندیشه‌اش هیچ واژه‌ای بر نمی‌گزیند، جز آن که آن

واژه تو را به تأمل و دقت نظر فرا می‌خواند و هیچ عبارتی نیست جز آن که فراروی تو افق‌هایی می‌گشاید؛ چنان که در ورای آن افق‌هایی وجود دارد.

این سخنان امام علیه السلام چه فضای گسترده‌ای از تأمل و نظر را فرارویت قرار می‌دهد:

«مردم دشمن آن‌چه نمی‌دانند هستند؛»
«ارزش هر شخصی به کاری است که آن را نیک انجام می‌دهد؛»
«تبهکاری دژ پستی است؛»

«هر کسی سبک‌بار شد، به مقصد رسید.»
چه مفاهیم ارجمندی در عبارت‌های چهارگانه فوق نهفته است. واژه‌های اندکی که مفاهیم بسیاری را می‌رساند؛ گویی از آسمان فرستاده شده است این کشف شگفت از طبیعت و چگونگی وجود و حقیقت حال وی که در این عبارت است: «هیچ ستمگری را شبیه‌تر به ستم‌دیده از فرد حسادت‌ورز ندیدم؛ آه همیشگی، قلبی گرفته، غمی همواره، خشمگین بر آن که گناهی ندارد و بخیل به آن‌چه مالک آن نیست.»

این کلام چقدر بیان‌گر تیزهوشی، تسلط بر موضوع و عمق درک فهم است!

در نهج‌البلاغه هم‌چنان اندیشه‌ها از اندیشه‌ها به وجود می‌آید و در برابر انبوهی از اندیشه‌های بی‌پایان قرار می‌گیری؛ اما وی آن‌ها را تلنبار نمی‌کند، بلکه اندیشه‌ها را بر هم مرتب و منظم می‌سازد و در این کار فرقی بین آن‌چه علی می‌نویسد یا فی‌البداهه می‌گوید نیست. چشمه همان چشمه است و شب و روز نقشی در جریان آن ندارد.

سخنرانی‌های فی‌البداهه او، اعجاز اندیشه‌های منظم و منضبط با معیار خرد حکیمانه و منطق استوار است. در برابر این همه احکام و انضباط گسترده، وقتی بدانی که علی سخنرانی‌هایش را حتی از چند لحظه و دقیقه پیش آماده نمی‌ساخت،

به شگفت می‌افتی. این سخنان از دلش حرکت می‌کرد و بدون تأمل پیشین، بدون سختی و تلاش، بر زبانش جاری می‌شد؛ هم‌چون برق که بدون خبر پیشین از روشنایی‌اش، می‌درخشد و چون تندر که بدون آمادگی قبلی برای غریدن و برق زدن، می‌غرد و چون تندباد وقتی می‌وزد، در هم می‌پیچد، پیش می‌رود و در راستای هدفش حرکت می‌کند.

از نمادهای خرد قوی در نهج‌البلاغه، چارچوبی است که علی در آن گرایش‌های ژرف غم خود را وقتی در وجودش به جوشش می‌آمد نگه می‌داشت. وقتی عاطفه شدید او می‌خواست وی را در غم‌ها و اندوه‌های بی‌پایان فرو ببرد، قدرت خرد با روشنایی و آشکاری، خود را نشان می‌داد؛ او همان فرماندهی می‌شد که فرمانش مطاع بود. از نشانه‌های هوش سرشار علی در نهج‌البلاغه، آن است که وی بحث و توصیف از هر چیزی را تقسیم‌بندی می‌کند و در هر موضوعی، حکم مناسب آن را بیان می‌کند. تلاش عقلی خود را بر یک سوی موضوعات یا به یک روش بحث، منحصر نمی‌سازد. او چون حکیمی آگاه از اوضاع دنیا، درباره ویژگی‌های مردم و سرشت افراد و گروه‌ها بحث می‌کند، رعد و برق و زمین و آسمان را توصیف می‌کند، درباره تاریخ طبیعی سخن می‌گوید، رازهای آفرینش را در خفاش، مورچه، طاووس، ملخ و امثال آن وصف می‌کند، برای جامعه قانون و برنامه وضع می‌کند و در بحث از آفریننده هستی و زیبایی‌های وجود، نکته‌پردازی می‌کند، در سرتاسر ادبیات عرب این مقدار که در نهج‌البلاغه از شگفتی‌ها و شاهکارهای اندیشه سالم و منطق استوار به این شکل بی‌نظیر وجود دارد، نخواهی یافت.

برگرفته از کتاب «امام علی (ع) صدای عدالت انسانی» نوشته جورج جرداق، برگردان محمد علی سلطانی

حسادت

بازخوانی یک پرونده جنایی



به قلم: قهرمان مرادی، مستشار دادگاه تجدید نظر نظامی استان تهران

مشکی، پیراهن قهوه‌ای، زیر پیراهن سفید، شلوار لی، کمر بند طوسی، کفش کتانی و جوراب سفید که آغشته به خون است. یک عدد دستمال یزدی محکم به دور گردن مقتول بسته شده و در زیر دستمال روی گردن بریدگی نسبتاً عمیقی مشاهده می‌شود که احتمالاً محل اصابت کارد است. چند بریدگی دیگر هم در ناحیه شکم و کمر مقتول دیده می‌شود. محلی که جنازه افتاده پر از خون است و لکه‌های خون به سمت پایین رودخانه تا سیصد متر

جسد و محل را معاینه می‌کنند. در ابتدای جاده کنار رودخانه سمت راست، رستورانی است که تا جاده اصلی چهل پله فاصله دارد و در حال حاضر که هوا رو به سردی می‌رود، فقط ایام تعطیل فعال است. در چند قدمی این رستوران در کنار ساختمان مخروبه، جنازه‌ای به چشم می‌خورد. جسد متعلق به جوانی است حدوداً ۲۴ ساله با قد و هیکل معمولی، بدون ریش و سبیل، با موهای معمولی و رنگ خرمایی، دارای کاپشن چرم

در ساعت ۱۵:۳۰ روز چهارشنبه مورخ ... فردی ناشناس با پاسگاه انتظامی جاده امامزاده تماس تلفنی حاصل و مدعی می‌شود جنازه خون‌آلود مرد جوانی را در کنار رودخانه، پایین پل دیده است و بدون این‌که توضیح بیشتری بدهد تلفن را قطع می‌کند. پس از تأیید موضوع توسط پاسگاه مربوطه و حفظ صحنه جرم، مراتب به مرجع قضایی گزارش می‌شود. ساعتی بعد بازپرس ویژه قتل و مأموران کشف جرایم در صحنه جنایت حاضر شده،

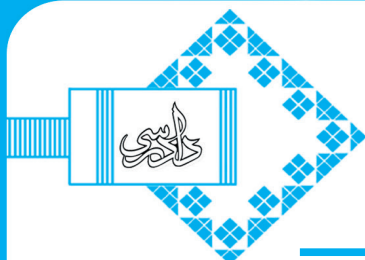
کشیده شده و جایی که خون زیادی ریخته و لخته شده، محل درگیری بوده است. به نظر می‌رسد مقتول پس از مضروب شدن قصد داشته خود را به جاده اصلی برساند که موفق نشده است. شاید هم قاتل یا قاتلان سد راه وی شده باشند.

از مقتول کارت پایان خدمت به نام سیروس کشف و از همین طریق بستگان وی شناسایی و معلوم می‌شود سیروس خدمت سربازی نکرده است، اما کارت پایان خدمت برادرش را جعل کرده تا در تهران دستگیر نشود. به گفته یکی از همراهان برادر مقتول، او سیروس را ساعت ۹ صبح روز قبل همراه با دو یا سه نفر دیده که گفته همراه دوستانش به گردش و تفریح می‌روند. با هدایت و راهنمایی این فرد یکی از آن سه نفر به نام بهروز دستگیر و بدواً منکر ارتباط با سیروس شده است، اما با مواجهه حضوری اعتراف می‌کند و می‌گوید: «من و سیروس و منصور و نادر از قبل برنامه داشتیم که یک روز جهت تفریح و خوش‌گذرانی به بیرون از شهر برویم. دیروز صبح مورخ ... پس از هماهنگی لازم و خرید و تهیه وسایل به جاده امام زاده رفتیم؛ البته قبل از رفتن یکی از بستگان سیروس را دیدیم و احوال‌پرسی کردیم. یکی دو ساعت تفریح و خوش‌گذرانی داشتیم که منصور با سیروس جر و بحث و بگو و مگو کردند و درگیر شدند. منصور یک چاقو از جیب درآورد و چند ضربه محکم و کاری به سیروس زد و متواری

شد. من و نادر هم از ترس فرار کردیم. من و نادر بی‌گناه هستیم. منصور کارگر یک قهوه‌خانه در خیابان لاله‌زار است و شب‌ها در همین قهوه‌خانه یا یکی از مسافرخانه‌های اطراف می‌خوابد. نادر هم در یک تولیدی لباس کار می‌کند. با اقدام مأموران، نادر شبانه در تولیدی لباس مورد شناسایی واقع و دستگیری می‌شود و بدون این‌که از دستگیری بهروز خبر داشته باشد اعترافاتی شبیه اعترافات متهم بهروز می‌کند.

پزشکی قانونی علت قطعی مرگ سیروس را قطع عروق گردن تعیین و جواز دفن به نام متوفی صادر می‌کند. اکیپ‌های متعددی برای شناسایی و دستگیری منصور بسیج می‌شوند؛ اما موفق به شناسایی و دستگیری او نمی‌شوند. تحقیقات نشان می‌دهد که منصور ده روز پیش از قتل در مسافرخانه‌ای می‌خوابیده، اما پس از قتل هیچ رد پایی از او به دست نمی‌آید. پس از یک ماه تلاش، رد منصور در شهرستان محل زادگاهش زده می‌شود و با اعطای نیابت قضایی و اعزام مأموران، نهایتاً منصور دستگیر و تحت‌الحفظ به تهران آورده می‌شود. هنوز زخم‌های صورت منصور از درگیری با سیروس التیام کامل نیافته است. منصور می‌گوید من و سیروس با هم دوست نزدیک و صمیمی بودیم. من در قهوه‌خانه کار می‌کردم. سیروس هم مدتی در قهوه‌خانه و مدتی را در یک تولیدی کار می‌کرد. بعضی مواقع سیروس به دیدن من می‌آمد و چندین

هر گونه تشابه اسمی با افراد حقیقی و حقوقی اتفاقی است.



راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی

- لطفاً در صورت تمایل نسبت به اشتراک ماهنامه‌ی دادرسی، نکات ذیل را در نظر داشته باشید:
- ۱- فرم اشتراک را کامل و خوانا پر کرده و کدپستی را حتماً قید نمایید.
 - ۲- وجه اشتراک را به حساب سیبا به شماره‌ی ۲۱۷۱۲۶۹۰۰۳۰۰۳ نزد بانک ملی، شعبه‌ی سازمان قضایی، کد ۵۱۸ به نام مجله‌ی دادرسی واریز نموده و اصل رسید بانکی را همراه با فرم تکمیل شده، به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دفتر ماهنامه‌ی دادرسی و یا به شماره تلفن: ۸۲۹۰۲۵۷۸ ارسال دارید.
 - ۳- صندوق پستی: ۱۶۷۶۵ - ۱۳۱۵
تلفن: ۸۸۴۷۲۳۸۰ - ۸۲۹۰۲۵۷۷
 - ۴- تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد خود نگه دارید.
 - ۵- حق اشتراک برای شش شماره‌ی مجله‌ی دادرسی، جهت تهران با پست عادی ۴۶۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۷۲۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستان‌ها با پست عادی ۴۷۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۷۳۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - ۶- حق اشتراک با احتساب تخفیف بیست درصد شش شماره‌ی مجله‌ی دادرسی برای تهران، با پست عادی ۳۸۰/۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۶۴۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستان‌ها، با پست عادی ۳۹۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۶۵۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - ۷- مجلات صحافی شده‌ی دادرسی با جلد گالینگور موجود می‌باشد.
 - ۸- لطفاً در صورت تغییر نشانی، مراتب را به امور مشترکین مجله اعلام نمایید.
 - ۹- لازم به ذکر است بند ۶ مربوط به دانشجویان رشته‌ی حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کادر قوه‌ی قضاییه و وکلای می‌باشد که می‌توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از بیست درصد تخفیف ویژه بهره‌مند شوند.

ماهنامه دادرسی (حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

نام و نام خانوادگی:	تاریخ تولد:	شماره اشتراک:
میزان تحصیلات:	شغل:	مبلغ واریزی:
نوع درخواست: ☐ اشتراک مجله، ☐ آرشیو الکترونیکی	شش نسخه از شماره	
نشانی کامل جهت ارسال نشریه:	تلفن:	
کد پستی:	صندوق پستی:	
پست الکترونیکی:		

فرم اشتراک